

شکست طرح «حجاب و عفاف» در ایران



نگرانی امام جمعه‌ها

از شکست طرح «حجاب و عفاف» و فروپاشی حکومت‌شان!
بهرام رحمانی

در حالی که بحران‌های عدیده‌ای از بحران اقتصادی و سیاسی و دیپلماتیک تا بحران اپیدمی کرونا جامعه ایران را فراگرفته است و اکثریت مردم ایران نگران تامین نیازهای اولیه زندگی و سلامتی خود هستند، بازهم مقامات و نهادهای مختلف حکومت اسلامی در کنار تشدید و سانسور و اختناق، شکنجه و اعدام، تهدید و ترور، باز هم خواهان سرکوب شدیدتر زنان شده‌اند.



به یاد داریم که اولین فتوای جنایت‌کارانه خمینی بنیان‌گذار حکومت جهل و جنایت و ترور و تبه‌کار اسلامی علیه زنان آزاده صادر شد. از آن تاریخ تاکنون زنان به مثابه نصف شهروندان جامعه هم سرکوب سیستماتیک شده و هم از حقوق ابتدایی خود محروم شده‌اند. اما با این وجود آن‌ها هرگز از مبارزه بر حق و عادلانه و برابری‌طلبانه خود دست برنداشته و مرعوب فضای رعب و وحشت زن‌ستیز و آزادی‌ستیز حکومت اسلامی نشده‌اند.

به همین دلیل سران و مقامات حکومت اسلامی از هر فرصتی استفاده کرده و زنان را تهدید می‌کنند. اکنون نیز نخست امام جمعه اصفهان و سپس امام جمعه بجنورد در خراسان شمالی بار دیگر زنان را تهدید

کرده‌اند. امام جمعه اصفهان همان آخوند تبه‌کار است که با سخنان خود سبب اسیدپاشی‌ها به صورت زنان اصفهان شد.

با نگاهی گذرا به سیاست‌های زن ستیز حکومت اسلامی به سادگی به این نتیجه می‌رسیم که زن ستیزی در ایران تنها به چند امام جمعه مرتجع محدود نبوده و کلیه دم و دستگاه حکومت اسلامی ایران و مهم‌تر از همه ایدئولوژی مذهبی آن زن‌ستیز و و آزادی‌ستیز و مردسالار است.



امام جمعه اصفهان در دیدار با جانشین معاونت اطلاعات و امنیت ستاد کل نیروهای مسلح و فرمانده نیروی انتظامی اصفهان خواستار ناامن کردن محیط برای افراد بی‌حجاب شد.

یوسف طباطبایی‌نژاد با ادعای این که افراد بی‌اعتقاد به حجاب متجاوز به حقوق مردم هستند، برخورد با آنان را اجرای حکم خداوند دانست.

نماینده خامنه‌ای در اصفهان در ادامه اظهار داشت: «باید فضای جامعه را برای این عده که تعداد آنها هم کم است ناامن کرد و نباید اجازه داد به راحتی بیایند و در خیابان‌ها و پارک‌ها هنجارشکنی کنند.»

او در ادامه با اشاره به بازتاب بین‌المللی رفتارهای ضد انسانی حکومت ایران افزود که دولت‌های غربی حق دخالت در امور داخلی ما را ندارند. او در ادامه، اجرای قانون حجاب اجباری را یک قانون داخلی دانست و گفت که آنها به قانون خودشان باید عمل کنند و ما هم به قانون خودمان عمل می‌کنیم.

او آخوند مرتجع در ادامه نیز خواستار تشکیل دادگاه‌های ویژه برای

برخورد با آن چه «ناهنجاری‌های اخلاقی» نامید شد. انگار تاکنون چنین دادگاه‌هایی برپا نبوده است.

سخنان اخیر طباطبایی‌نژاد در حالی مطرح می‌شود که پرونده اسیدپاشی در اصفهان همچنان باز است.

بسیاری سخنان پیشین او را مجوزی برای نیروهای حزب‌اللهی در برخورد خشن با زنان بی‌اعتقاد به حجاب می‌دانند. امام جمعه اصفهان در سال ۹۳ و در خطبه‌های نماز جمعه گفته بود: «مسئله حجاب دیگر از حد تذکر گذشته است و برای مقابله با بدحجابی، باید چوب تر را بالا برد و از نیروی قهریه استفاده کرد.»

بلافاصله پس این سخنان، پیامک‌هایی در شهر اصفهان برای شهروندان این شهر با این مضمون ارسال شد: «روی صورت بدحجابان اسید پاشیده می‌شود.»

اندکی بعد، بر روی صورت برخی از زنان که به گفته سران و مقامات حکومت اسلامی «حجاب اسلامی» را رعایت نکرده بودند، توسط افرادی ناشناس به صورت‌شان اسید پاشیده شد که باعث آسیب شدید به صورت زنان شد.

این جنایت با واکنش شدید افکار عمومی مواجه شد و بسیاری خواستار دستگیری و محاکمه عوامل این حملات خشونت‌بار شدند. اما تا امروز هنوز هیچ‌کس را به‌عنوان متهم دستگیر و محاکمه نکرده‌اند و کسی هم انتظار چنین اقدامی را از حکومت اسلامی ندارد.

اما مامورین امنیتی و انتظامی و سپاه آدم‌کش کوچک‌ترین اعتراض خیابانی علیه حکومت را به شکل وحشیانه‌ای سرکوب می‌کنند و معترضان را به سرعت شناسایی کرده و به دادگاه‌های مرگ می‌سپارند. اما پلیس اصفهان اظهار کرده که نتوانسته سرنخی در مورد اسیدپاشی پیدا کند.

مهم‌تر از همه مایعی که بر صورت زنان پاشیده شده بود، در تمام موارد شبیه هم بوده است و این نشان می‌دهد که یک هدف معین و سیستماتیک در جریان بوده است.

در همین حال اگرچه در فضای مجازی و در افکار عمومی، این حملات را مشابه رفتارهای افراد حزب‌اللهی در دهه ۶۰ و ۷۰ دانسته و آن را به نیروهای امر به معروف و نهی از منکر و «شلیک به اختیار» نسبت داده‌اند.

در پی این ماجرا، برخی از مردم اصفهان و تهران که در اعتراض به اسیدپاشی دست به تجمع زدند، با سرکوب و دستگیری مواجه شدند. محمدرضا باهنر، نایب رئیس وقت مجلس شورای اسلامی در مصاحبه‌ای در همان زمان، انتساب اسیدپاشی به عاملان اجرای «امر به معروف و نهی از منکر» را مستوجب برخورد قضایی دانسته بود.

پس از امام جمعه اصفهان، نماینده خامنه‌ای در خراسان شمالی هم از نیروی انتظامی خواست زندگی «بدحجابان» را ناامن کند. این درخواست‌ها و توصیه‌ها با واکنش‌های انتقادی زیادی روبه‌رو شده است.

امام جمعه بجنورد و نماینده ولی فقیه در خراسان شمالی، «بدحجابی» را یک ویروس خطرناک خواند و از نیروی انتظامی خواست زندگی کسانی که پوشش مورد نظر حکومت را رعایت نمی‌کنند ناامن کند.

به گزارش خبرگزاری حکومتی تسنیم، ابوالقاسم یعقوبی در خطبه‌های نماز جمعه ۱۱ مهرماه گفت: «مبادا ویروس کرونا ما را از سایر ویروس‌ها غافل کند. نیروهای انتظامی زندگی بدحجابان را ناامن کنند چرا که آن‌ها در صدد این هستند که جامعه دینی ما را ناامن کنند.»

امیر ناظمی، معاون وزیر ارتباطات و رئیس سازمان فناوری اطلاعات حکومت اسلامی ایران با انتشار تصویر یکی از قربانیان اسیدپاشی، در پیامی از امام جمعه اصفهان خواست به صراحت اعلام کند منظورش از ناامن کردن فضا شامل حمله فیزیکی و اسیدپاشی هم می‌شود؟

مصطفی فقیهی، روزنامه‌نگار و صاحب امتیاز سایت انتخاب با اشاره به تشابه سخنان دو امام جمعه اصفهان و بجنورد این پرسش را مطرح کرده که «آیا نوعی هماهنگی در میان است؟»

از آنجا که خطوط و رئوس کلی خطبه‌های نماز جمعه در شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه تنظیم می‌شود احتمال وجود این هماهنگی منتفی نیست. از طرف دیگر سخنان امام جمعه اصفهان مربوط به خطبه نماز جمعه نبوده و احتمال می‌رود تشابه اظهارات او با امام جمعه بجنورد به علت نزدیکی دیدگاه‌های این دو در مورد برخورد با کسانی است که به گفته آن‌ها «بدحجاب» هستند.

با افزایش اعتراض‌ها دفتر نماینده ولی فقیه در اصفهان با انتشار بیانیه‌ای مدعی شد برخی رسانه‌ها با تقطیع سخنان امام جمعه تلاش

کرده‌اند با «القای مطالب خودساخته، افکار عمومی را از موضوعات و مشکلات اصلی کشور» منحرف کنند.

این بیانیه ادعا می‌کند سخنان یوسف طباطبائی‌نژاد خطاب به فرمانده نیروی انتظامی استان با توجه به «گزارشات امنیتی مرتبط با گروه‌های معاند و موارد عدم التزام اخلاقی و شکایات متعدد نسبت به تجاوز به حقوق شهروندی؛ و به موردی ویژه در رفتار برخی از گروه‌های سازمان یافته و هنجار شکن در اصفهان» بیان شده است.

با وجود این ادعاها، نماینده خامنه‌ای در اصفهان در تشویق برخورد قهری با زنان و دختران سابقه‌دار است. او تیرماه پارسال گفته بود: «دشمن قصد عفاف‌زدایی دارد و می‌خواهد حیا را در خانواده‌ها از بین ببرد چرا که کلید انحطاط ایران اسلامی را عفاف‌زدایی و نابودی خانواده‌ها می‌دانند.»

امام جمعه اصفهان با این استدلال خواستار برخورد جدی ماموران امنیتی و انتظامی با «بی‌حجابی در خودروها» شد و افزود: «هر کس ماشین را حریم خصوصی می‌داند غلط کرده است.»

نماینده خامنه‌ای دو سال پیش از آن نیز در یک اظهارنظر به غایت مضحک علت خشک شدن زاینده رود را عکس گرفتن زنان «بدحجاب» کنار آن عنوان کرده و چند سال قبل‌تر هم گفته بود اکنون زمان آن رسیده که «چوب‌تر را برای مقابله با بدحجابی» بالا ببرند.

لازم به یادآوری است که روز چهارشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۹۰ - ۹ ژوئن ۲۰۱۱ تعدادی از رسانه‌های ایران از حمله گروهی متجاوز به یک میهمانی خانوادگی در حوالی خمینی‌شهر خبر داده و از بستن دست و پای مردان حاضر در میهمانی و تعرض جنسی به زنان نوشتند.

به گزارش رسانه‌ها، میهمانی خصوصی یادشده در روزهای نخست خرداد با شرکت ۱۴ میهمان در باغی خارج از شهر برگزار شده و گروه ۱۲ نفره‌ای از «اراذل و اوباش» که در همان حوالی مشغول باده‌گساری بوده‌اند، از دیوار محل جشن بالا رفته و پس از ربودن میهمانان زن، به آن‌ها تجاوز کرده‌اند. طبق اخبار، یکی از زنان قربانی باردار بوده است.

انتشار دهان‌به‌دهان خبر این حادثه در خمینی‌شهر، به تجمع خودجوش مردم این شهرستان در برابر دادگستری منجر شد. آن‌ها خواستار پیگیری قضایی این ماجرا و دستگیری و مجازات عاملان این تجاوز بودند. به نوشته سایت «فرارو» قشرهای مختلفی از مردم اعم از کارگر، کسبه،

زنان، جوانان و فعالان سیاسی مذهبی شهر در این جمع حضور داشتند. دادستان خمینی‌شهر با اعلام شناسایی ۱۲ متهم این جنایت و دستگیری ۴ تن از آنان، به مردم وعده داد که عوامل این واقعه به اشد مجازات برسند.

اما سرهنگ حسین‌زاده، رئیس آگاهی اصفهان، در تازه‌ترین موضع‌گیری به خبرگزاری ایسنا گفته که «اگر در این حادثه خانم‌ها حداقل حجاب را در باغ رعایت کرده بودند، شاید مورد آزار و اذیت قرار نمی‌گرفتند.»

رئیس اداره آگاهی استان اصفهان پیش‌تر نیز گفته بود که مقصر اصلی واقعه، افراد مورد تعرض هستند.

سرهنگ حسین‌زاده در گفت‌وگو با ایسنا یادآوری کرده که اگر موازین اخلاقی توسط میهمانان رعایت می‌شد، اراذل و اوباشی که هفت نفرشان سابقه‌دار هستند و در باغ مجاور مشغول شرب خمر بودند، وارد این باغ نمی‌شدند و چنین اتفاقی نمی‌افتاد.

این در حالی است که مردم خمینی‌شهر، به جدی‌نگرفتن ماجرا توسط پلیس در زمان وقوع و تاخیر ۴۵ دقیقه‌ای نیروی انتظامی در پاسخ به استمداد تلفنی یکی از زنان قربانی، اعتراض کرده و خواستار رسیدگی به اهمال ماموران پلیس شده بودند.

امام جمعه خمینی‌شهر نیز از رفتار و پوشش قربانیان این تجاوز گروهی انتقاد کرده و گفته که از میان این ۱۴ نفر که برای پارتی به شهر ما آمده بودند، تنها دو نفر خانواده بوده‌اند. به تاکید موسی سالمی، «آنها که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، آدم‌های علیه‌السلامی نبوده‌اند و با شراب‌خواری و رقاصی یک عده دیگر را تحریک کرده‌اند که باید در جای خودش به این جرایم هم رسیدگی شود.»

نوربخش بخشدار خمینی شهر در گفت‌وگو با «فردا» به بیان جزئیات تجاوز اراذل به یک خانواده پرداخت و گفت: ۲۰ زن و ۸ مرد در باغی در خمینی شهر مشغول رقص و پایکوبی بودند که متأسفانه ضمن استفاده از مشروبات الکلی، حالت غیرطبیعی و عریانی هم داشته‌اند.

او ادامه داد: در باغ کناری نیز دو جوان حضور داشتند که به محض شنیدن صدای این خانواده، با ۱۲ تن از دوستان خود تماس گرفته و ۱۴ نفر به صورت هم‌زمان به باغ آنها هجوم برده و مردان را با سلاح سرد در اتاقی زندانی می‌کنند.

نوربخش یادآور شد که این ۱۴ نفر غالباً افراد سابقه‌دار بوده و در حین حمله به این باغ صورتهای خود را پوشانده بودند.



تجمع مردم در مقابل دادگستری خمینی‌شهر در اعتراض به جنایت
اصغرا باد

با بالاگرفتن اعتراضهای مردم، به‌خصوص به عدم اطلاع‌رسانی در مورد حادثه، غلامرضا انصاری رییس دادگستری استان اصفهان روز چهارشنبه ۱۸ خرداد خطاب به رسانه‌ها این مسئله را این چنین توجیه کرد: «سکوت و عدم اطلاع‌رسانی در خصوص متهمان صرفاً به‌منظور رعایت اصول قضایی برای دستگیری متهمان بوده است و ضروری بود تا بدون هرگونه جار و جنجال، پلیس بتواند محل‌های تردد و اختفاء این جنایت‌کاران را شناسایی و آنها را دستگیر کند.»

گشت ارشاد وارد متروها شده، پلیس هم از طرحی ویژه برای مقابله با «بدحجابی» خبر داده است. با این همه، مقامات قضایی از کم‌کاری و تخلف دستگاه‌های اجرایی در بحث «حجاب و عفاف» شکوه می‌کنند.

با دامنه‌دار شدن اعتراض به حجاب اجباری در شهرهای ایران، مقامات قوه قضاییه به تکاپوی تاکید و تهدید افتاده‌اند. این بار مخاطبان عتاب و خطاب، شهروندان نیستند بلکه دستگاه‌های اداری و دولتی‌اند. قوه قضاییه، مصوبات شورایعالی انقلاب فرهنگی را به این دستگاه‌ها گوشزد می‌کند و برای اهمال در اجرای این مصوبات خط و نشان می‌کشد.

غلامحسین اسماعیلی، سخنگوی قوه قضاییه گفته است: «تمام اهتمام ما بر ارتقاء وضعیت عفاف و حجاب جامعه است؛ هم به عنوان یک موضوع شرعی و هم تکلیف قانونی. شورای عالی انقلاب فرهنگی در سنوات مختلف در حوزه عفاف و حجاب مصوباتی را داشته و برای بخشهای مختلف حاکمیتی و ظایفی را تصویب کرده که لازم الاجراست اما ارزیابی اولیه حکایت از آن دارد که اغلب دستگاههای ۲۶ گانه ماموریت‌های خود را به خوبی انجام ندادند.»

او بازخوانی مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی و اجرایی کردن ماموریت‌های محوله را تکلیف این دستگاه‌ها خوانده و افزوده است: «شاید مدیران جدید آمده‌اند و از این وظایف خبر ندارند.» سخنگوی قوه قضاییه خبر می‌دهد که سازمان بازرسی کل کشور ماموریت یافته تا عملکرد این دستگاه‌ها را بررسی کند.

نیروی انتظامی، وزارت ارشاد، وزارت کشور و سازمان تبلیغات صدا و سیما از جمله دستگاه‌هایی هستند که در حوزه پیگیری، تبلیغ یا برخورد با مسئله حجاب مسئولیت‌هایی برعهده دارند.

سخنان اسماعیلی، در ادامه اظهارات غلامرضا محسنی اژه‌ای، معاون اول قوه قضاییه بیان شده‌اند. اژه‌ای با لحن تندتری گفته است که مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی به مثابه قانون است و با هر دستگاهی که وظایفش را عمل نکرده، برخورد خواهد شد: «همه دستگاه‌ها باید به وظایف خود عمل کنند و بازرسی کل کشور نیز باید نسبت به این مصوبه که به منزله قانون است اقدام کند، در این روند ابتدا باید به متخلفان تذکر دهند و سپس متخلفان را معرفی کنند.»

معاون و سخنگوی قوه قضاییه در حالی به دستگاه‌های دولتی اخطار داده‌اند که پلیس به مالکان خودروهایی که سرنشینان آن «بی‌حجابی عمدی» دارند، پیامک اخطاری می‌فرستد و در نهایت خودرو را توقیف می‌کند. گشت ارشاد نیز هم اینک از روی زمین به زیر زمین رفته تا ناظر بر ظاهر دختران و زنان در ایستگاه‌های مترو باشد. در کنار گشت ارشاد، گروه‌هایی تحت عنوان «امر به معروف» به این و آن تذکر می‌دهند و بنرهایی ارشادی نیز در مترو نصب شده‌اند که از مسافران زن می‌خواهند با حجاب وارد مترو شوند.

همزمان حسین رحیمی، فرمانده انتظامی پایتخت می‌گوید پلیس برای متروی تهران طرح ویژه‌ای در دست اقدام دارد. نیروی انتظامی از جمله دستگاه‌های مخاطب طرح «حجاب و عفاف» شورای عالی انقلاب فرهنگی

است. رحیمی به خبرگزاری فارس گفته است: «با کسانی که بدحجابی را در مترو ترویج می‌دهند و با حساب و کتاب و هدفمند هنجار شکنی می‌کنند برخورد شدید خواهد کرد.»

محمود میرلوحی، عضو شورای شهر تهران می‌گوید: «من خیلی در جزییات ورود نکردم اما میدانم ارتباطی با مترو و مدیریت مترو ندارد. این کارها گاهی اوقات انجام می‌شود برای مثال از این قبیل اتفاقات در ورزشگاه‌ها هم ممکن است پیش بیاید، در فصل تابستان بحث‌هایی از این دست مطرح می‌شود، البته دوباره به نقطه قبلی برمی‌گردیم و به تازگی عمده‌ی دستگاه‌ها متقاعد می‌شوند برخورد این چنینی با مسایل، همه چیز را مربوط به زنان دانستن و نگاه مردانه به مساله زنان، عفاف، حجاب و نگاه مکانیکی داشتن و برخوردهای انتظامی راه حل نیست.»

طرح حجاب و عفاف در زمستان ۱۳۸۴ در شورایعالی انقلاب فرهنگی تصویب شده و مقابله با روند فزاینده «بدحجابی» را اولویت برنامه‌های دستگاه‌های اجرایی کشور دانسته است. «احیا و ترویج سنت حسنه امر به معروف و نهی از منکر» از نکات مورد تاکید این طرح است.

فراخوان قوه قضاییه برای بسیج دستگاه‌های مختلف برای نظارت بر پوشش زنان و دختران جامعه در حالی داده می‌شود که دادگاه اقلاب اسلامی، سه فعال جنبش زنان را که در روز جهانی زن، روسری‌های خود را در مترو برداشته و بین زنان گل پخش می‌کردند، به زندان محکوم کرده است. یاسمن آریانی، منیره عربشاهی و مژگان کشاورز، به اتهام «فراهم کردن موجبات فساد و فحشا» هر یک به ده سال زندان محکوم شده‌اند.

رییس دادگاه‌های انقلاب تهران تهدید کرده که ارسال فیلم مربوط به «کشف حجاب» به خارج از کشور مشمول مجازات می‌شود و تا ۱۰ سال حبس در پی خواهد داشت.

جرم‌انگاری اعتراض به حجاب اجباری در ایران بارها از سوی نهادهای حقوق بشری محکوم شده است. در حال حاضر دستکم هشت نفر به دلیل حمایت از کمپین چهارشنبه‌های سفید در زندان به سر می‌برند و اتهاماتی چون «ترویج فحشا و فساد»، «تبلیغ علیه نظام» و «اقدام علیه امنیت ملی» متوجه آنها شده است.

در ایران پس از انقلاب ۵۷ و به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، ابتدا در ارتش و سپس در ادارات دولتی روسری و چادر را الزامی کردند.

مسئله «حجاب اسلامی» در ایران، از همان روزهای نخست به قدرت رسیدن حکومت اسلامی و سرکوب دستاوردهای انقلاب، یکی از مهم‌ترین سیاست‌ها و مشغله‌های سران و مقامات حکومت اسلامی بوده و هنوز هم هست. در همان آغاز پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران مرکز بحث‌ها و اظهارنظرهای گوناگون قرار داشت. برخی از سازمان‌ها و افراد به حجاب اجباری اعتقادی نداشتند و معتقد بودند که باید این امر در اختیار و انتخاب خود زنان بالغ باشد، برخی دیگر هم با تکیه بر دستور اکید احکام و معارف اسلامی بر حفظ حجاب و محیط «عفیانه» اجتماعی معتقد بودند که اجباری بودن حجاب، بهترین راهکار برای این منظور است.

شیخ حسن روحانی، در کتاب خاطرات خود به بخشی از این مجادلات اشاره کرده است. او که مسئول اجرای طرح اجباری کردن حجاب در ادارت مربوط به ارتش پس از انقلاب بوده است، افزون بر این‌که نظر و اقدامات خود در این باره را شرح داده است به برخی نقل قول‌های جالب توجه افراد و گروه‌ها در آن زمان هم اشارتی کرده است که متن زیر، دربرگیرنده این مطالب است:

«طرح مسئله پوشش و حجاب زنان در اسفند ۱۳۵۷ بدون مشکل نبود و تا مدت‌ها مسئولین را به‌خود مشغول کرد. پس از ۲۲ بهمن که سازمان‌ها و ادارات دولتی کار خود را آغاز کردند و مدارس نیز از اواسط اسفند به فعالیت پرداختند، شمار زیادی از خانم‌های کارمند و دانش‌آموزان دختر، بدون حجاب و با سر برهنه در ادارت و سازمان‌های دولتی حاضر می‌شدند و در میان آن‌ها گاهی زنان باحجاب در اقلیت بودند. بعضی پرستاران بیمارستان‌ها و پزشکان و معلمان زن نیز بدون روسری به محل کار خود می‌رفتند و در خیابان‌ها هم زنان بی‌حجاب رفت و آمد داشتند. البته زنان باحجاب نیز فراوان بودند و در همه جا به چشم می‌خوردند.

به‌هر حال اول بار، علمای قم به بی‌حجابی زنان اعتراض کردند و گفتند: در حکومت اسلامی همه زنان باید باحجاب باشند. امام نیز در یکی از بیانات خود به لزوم حجاب برای زنان اشاره کردند و همین باعث شد عده‌ای از زنان بی‌حجاب در خیابان‌ها تظاهرات کنند و در مقابل کاخ دادگستری و نخست‌وزیری تحصن نمایند. در این هنگام نیز آقای طالقانی پای پیش گذاشت و سخنانی درباره حجاب ابراز کرد و گفت: «حجاب اجباری نداریم و خانم‌ها باید خودشان حجاب را انتخاب کنند.» در این‌جا نظر آقای طالقانی با نظر علمای دیگر متفاوت بود. به یاد دارم روزی آقای بنی‌صدر به سازمان رادیو-تلویزیون در جام جم رفته بود و در آن‌جا زنان بی‌حجاب دور وی جمع شده و پرسیده

بودند که دلیل لزوم حجاب زنان چیست. بنی‌صدر در پاسخ بحثی کرد و در ضمن گفت: زن‌ها باید روسری سر کنند، زیرا از موی سر آنان اشعه‌ای متصاعد می‌شود که باعث می‌شود چنین و چنان شود! این سخنان موجب تعجب همه شده بود.

گروهک‌ها و مجاهدین خلق هم اطلاعیه می‌دادند که حجاب نباید اجباری باشد. در دولت موقت هم بحث بود که آیا حجاب باید اجباری شود یا نه. خلاصه همان طور که اشاره کردم، آقای طالقانی در سخنرانی خود گفت: ما نمی‌توانیم زنان اهل کتاب را مجبور به پذیرفتن حجاب کنیم، ولی مسلمانان را می‌توانیم تشویق کنیم که حجاب داشته باشند و در هر صورت نباید کسی را به زور با حجاب کنیم. با وجود این، در ستاد ارتش با دوستان تصمیم گرفتیم حجاب الزامی کنیم، که آغازی برای وزاتخانه‌ها و ادارات دولتی باشد.

طرح اجباری شدن حجاب در ادارت مربوط به ارتش، به عهده من گذاشته شد و بدین جهت در گام اول، همه زنان کارمند مستقر در ستاد مشترک ارتش را که نزدیک به سی نفر بودند، جمع کردم و پس از گفتگو با آنان قرار گذاشتیم از فردای آن روز با روسری در محل کار خود حاضر شوند. زنان کارمند که همگی به جز دو یا سه نفر بی‌حجاب بودند، شروع کردند به غر زدن و شلوغ کردن، ولی من محکم ایستادم و گفتم: از فردا صبح دژبان مقابل درب ورودی موظف است از ورود خانم‌های بی‌حجاب به محوطه ستاد مشترک ارتش جلوگیری کند. پس از ستاد ارتش، نوبت به نیروهای سه‌گانه رسید. در آغاز به پادگان دوشان تپه رفتم و همه کارمندان زن را که تعداد آن‌ها هم زیاد بود در سالنی جمع و درباره حجاب صحبت کردم. در آنجا زن‌ها خیلی سر و صدا راه انداختند اما من قاطعانه گفتم: «این دستور است و سرپیچی از آن جایز نیست.» بعد توضیح دادم که ما نمی‌گوییم چادر سر کنید، بحث چادر مطرح نیست، سخن بر سر استفاده از روسری و پوشاندن سر و گردن است. در نهایت، در آنجا هم گفتم به دژبان دستور داده‌ایم از فردا هیچ زن بی‌حجابی را به پایگاه راه ندهند.

در نیروی زمینی و نیروی دریایی نیز برای کارمندان زن صحبت کردم و با خواندن آیات و روایات و کشاندن بحث حجاب به مسائل اجتماعی و سلامت جامعه و ارائه دلایل مختلف درباره لزوم حجاب، موضوع را تبیین کردم و دست آخر نیز با بخشنامه، رعایت حجاب الزامی شد. بحمدالله این تلاش‌ها نتیجه مثبت داشت و پس از تعطیلات نوروز، همه زنان کارمند در ارتش با روسری به محل کار خود می‌آمدند. در وزاتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی و حتی صداوسیما نیز به تدریج حجاب عملی شد و

همه زنان با روسری از خانه بیرون می‌آمدند. البته در روزهای فراندوم هنوز شماری از زنان بی‌حجاب بودند و با سر برهنه در پای صندوق‌های رای حاضر شدند، ولی این معضل اجتماعی خیلی زود جمع و جور شد و به سامان مناسبی رسید.» (منبع: خاطرات دکتر حسن روحانی، جلد اول، صفحه ۵۷۳-۵۷۱)



روح‌الله خمینی در تیر ۱۳۵۹ هم در یک سخنرانی با انتقاد از دولت، ده روز مهلت تعیین کرد تا نشانه‌های «طاغوت» از ادارات زدوده شوند. نخستین بخشنامه در ممنوعیت ورود زنان بی‌حجاب به وزارتخانه‌ها، امضای اکبر هاشمی رفسنجانی و مهر شورای انقلاب را داشت.

شایان ذکر است که خمینی قبل از این که به قدرت برسد مواضع متفاوت با مسئله حجاب داشت. برای مثال:

۱۷ مهر ۱۳۵۷، خمینی هنگامی که در پاریس زیر درخت سیب نشسته بود در پاسخ یکی از خانم‌ها که از وضع حجاب خانم‌های حاضر در نوفل‌لوشاتو سوال کردند، گفت: «حجاب ایران، حجاب اسلام، همین مقدارهاست. اسلام این‌جا و آن‌جا ندارد. لکن یک جهات خارجی گاهی در کار هست. به‌طوری که یک مفسده‌ای باشد، یک اختلاف اخلاقی بشود، یک-عرض می‌کنم- چیزهایی باشد، البته آن وقت باید جلوگیری بشود؛ اما اگر نباشد این‌طور، و ساده باشد و مثل سایرین با سادگی باشد، نه؛ بی‌چادر (بامانتو) مانع ندارد.» (صحیفه نور ج ۳، ص: ۴۹۹)

۱۰ آبان ۱۳۵۷، خمینی گفت: «اجرای حدود در اسلام، موکول به تحقق

شرایط و مقدمات بسیار است و باید جهات بسیاری را از روی کمال عدالت و توجه به این‌که اسلام در کلیت خود اجرا گردد، در نظر گرفت. اگر این امور در نظر گرفته شوند، ملاحظه خواهد شد که مقررات اسلامی کم‌تر از هر مقررات دیگری خشونت‌آمیز است. زنان در انتخاب فعالیت و سرنوشت و همچنین پوشش خود با رعایت موازین آزادند. و تجربه کنونی فعالیت‌های ضد رژیم شاه نشان داده است که زنان بیش از پیش آزادی خود را در پوششی که اسلام می‌گوید یافته‌اند.» (صحیفه امام، ج ۴، ص: ۲۴۷)

۷ دی ۱۳۵۷، خمینی گفت: «تبلیغات سوء شاه و کسانی که با پول شاه خریده شده‌اند، چنان موضوع آزادی زن را برای مردم مشتبه کرده‌اند که خیال می‌کنند فقط اسلام آمده است که زن را خانه‌نشین کند. چرا با درس خواندن زن مخالف باشیم؟ چرا با کار کردن زن مخالف باشیم؟ چرا زن نتواند کارهای دولتی انجام دهد؟ چرا با مسافرت کردن زن مخالفت کنیم؟ زن، چون مرد در تمام این‌ها آزاد است. زن هرگز با مرد فرقی ندارد. آری در اسلام زن باید حجاب داشته باشد، ولی لازم نیست که چادر باشد. بلکه زن می‌تواند هر لباسی را که حجابش را به وجود آورد اختیار کند. ما نمی‌توانیم و اسلام نمی‌خواهد که زن به عنوان یک شیئی و یک عروسک در دست ما باشد. اسلام می‌خواهد شخصیت زن را حفظ کند و از او انسانی جدی و کارآمد بسازد. ما هرگز اجازه نمی‌دهیم تا زنان فقط شیئی برای مردان و آلت هوسرانی باشند. اسلام سقط جنین را حرام می‌داند و زن در ضمن عقد ازدواج می‌تواند حق طلاق را برای خودش به وجود آورد. احترام و آزادی‌ای که اسلام به زن داده است، هیچ قانونی و مکتبی نداده است.» (صحیفه امام، ج ۵، ص: ۲۹۴)

۳ بهمن ۵۷، یکی از خبرنگاران زن به خمینی گفت: چون مرا به عنوان یک زن پذیرفته‌اید، این نشان‌دهنده این است که نهضت ما یک نهضت مترقی است؛ اگرچه دیگران سعی کردند نشان دهند که عقب‌مانده است. فکر می‌کنید به نظر شما آیا زنان ما باید حتما حجاب داشته باشند؟ مثلاً چیزی روی سر داشته باشند یا نه؟»

خمینی: «این‌که من شما را پذیرفته‌ام، من شما را نپذیرفته‌ام! شما آمده‌اید اینجا و من نمی‌دانستم که شما می‌خواهید بیایید اینجا! و این هم دلیل بر این نیست که اسلام مترقی است که به مجرد این‌که شما آمدید اینجا، اسلام مترقی است. مترقی هم به این معنی نیست که بعضی زن‌ها یا مردهای ما خیال کرده‌اند. ترقی به کمالات انسانی و نفسانی است، و با اثر بودن افراد در ملت و مملکت است نه این‌که سینما

بروند و دانش بروند. و اینها ترقیاتی است که برای شما درست کرده‌اند و شما را به عقب رانده‌اند؛ و باید بعدا جبران کنیم. شما آزادید در کارهای صحیح. در دانشگاه بروید و هر کاری را که صحیح است بکنید؛ و همه ملت در این زمینه‌ها آزادند. اما اگر بخواهند کاری خلاف عفت بکنند و یا مضر به حال ملت - خلاف ملیت- بکنند، جلوگیری می‌شود؛ و این، دلیل بر متری بودن است.» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۲۱-۵۲۰)

۷ بهمن ۱۳۵۷، مصاحبه‌کننده فرانسوی: «برخی از رسوم اسلامی مانند حجاب اجباری رها شده است. آیا در جمهوری اسلامی از نو اجباری خواهد شد؟»

خمینی: حجاب به معنای متداول میان ما، که اسمش حجاب اسلامی است، با آزادی مخالفتی ندارد؛ اسلام با آنچه خلاف عفت است مخالفت دارد. و ما آنان را دعوت می‌کنیم که به حجاب اسلامی روآورند. و زنان شجاع ما دیگر از بلاهایی که غرب به عنوان تمدن به سرشان آورده است به ستوه آمده‌اند و به اسلام پناهنده شده‌اند.» (صحیفه امام، ج ۵، ص: ۵۴۱)

همزمان با تاکید روحانیون برجسته دوران بر حجاب، اقبال عمومی دختران و زنان به حجاب، به طرز چشم گیری گسترش یافت و مقابله با زنان بی حجاب در جامعه از سوی انقلابیون آغاز شد:

۲۷ دی ۵۷، پیام مخاطبان در روزنامه کیهان: «این روزها خانم‌های چادری رفتار بسیار بدی با زنان بی‌حجاب دارند و هر جا که زن بی‌چادری را ببینند به او توهین می‌کنند. حتی بعضی از جوانان ضمن متلک گفتن به این گروه از زنان موجبات آزار بدنی آنان را نیز فراهم می‌کنند. شما را به‌خدا در روزنامه به این‌گونه افراد تذکر بدهید و بگوئید این کارها شایسته افراد مومن و با تقوا نیست.»

۲۷ دی ۵۷، پیام مخاطبان در روزنامه کیهان: «امروز تظاهراتی در خیابان بلوار برپا بود. به دلیل علاقه‌ای که به رشد نهضت ملی ایران و سرکوب استبداد دارم با شور و شوق فراوان به میان تظاهرکنندگان رفتم و با آنان هم‌صدا شدم. اما با کمال تعجب گروهی به سوی من آمدند و با این بهانه که من چادر به سر ندارم مرا از صف تظاهرکنندگان بیرون انداختند.»

اما حجاب، علاوه بر معنا و پشتوانه دینی خود، به عنوان نمادی ملی برای مبارزه با امپریالیسم و غرب تبدیل شده بود:

۱۶ بهمن ۵۷، ناصر تکمیل همایون عضو جبهه ملی ایران: «گروه ویران ساز و چپاولگر و هرزه با این‌که کوشش کردند به نام آزاد کردن زنان و شرکت دادن آنان در انتخابات قلابی و وکیل ساختن چند زن در همان سیستم رستاخیزی اختناق و ترور و عدم آزادی و دموکراسی، به نوعی نیرنگ دست یازند و به اصطلاح بیان دارند که زنان ایران را از سیاه‌چال‌های قرون وسطائی بیرون آورده‌اند اما هدف اصلی آنان که تشکیل پروسه غربی کردن حیات اجتماعی زنان آن هم در سطح بسیار مبتذل فرنگی بود، خوشبختانه به یمن حرکت عظیم اجتماعی و سیاسی ملت ستم‌دیده ایران و شرکت زنان دلیر و هوشمند ناتمام ماند و مسلماً خطر تزلزل بدفرجامی که خانواده‌های ایرانی و زنان (و مردان) کشور را تهدید می‌کرد در شکل و ترکیب جدید پیکار ملی و خودسازی‌های فرهنگی برطرف خواهد شد.» (کیهان ۱۶ بهمن ۵۷، شماره ۱۰۶۳۰)

سخنرانی معروف خمینی در فیضیه قم نقطه عطفی در شتاب‌گیری اقدامات بر زنان آزاده شد:

۱۶ اسفند ۵۷، خمینی در مدرسه فیضیه قم: «الان وزارتخانه‌ها - این را می‌گویم که به دولت برسد، آن‌طوری که برای من نقل می‌کنند - باز همان صورت زمان طاغوت را دارد. وزارتخانه اسلامی نباید در آن معصیت بشود. در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند؛ زن‌ها بروند اما با حجاب باشند. مانعی ندارد بروند؛ اما کار نکنند، لکن با حجاب شرعی باشند، با حفظ جهات شرعی باشند.» (صحیفه امام، ج ۶، ص: ۳۲۹)



در برابر این تعرض حکومتیان بر زنان، اعتراض‌ها از طرف زنان به راه افتاد که متأسفانه چندان با حمایت مردمی مواجه نشد.

کیهان اسفند ۵۷: «گروه‌ها و دسته‌جات مختلف زنان از صبح امروز در خیابان‌های شمالی و مرکزی تهران به مناسبت روز جهانی زن و به خاطر ابراز نظریات خود درباره حجاب زنان دست به راهپیمایی زدند. در

راهپیمائی‌های امروز زنان، تعداد زیادی از دانش‌آموزان مدارس دخترانه نیز شرکت داشتند. آن‌ها ضمناً علیه کسانی که به زنان بی‌حجاب در روزهای اخیر حمله کرده‌اند، شعار می‌دادند... راهپیمائی امروز در حالی انجام شد که ریزش برف بی‌وقفه از اولین ساعات بامداد آغاز شده است. طبق گزارش‌های رسیده در ادارات و وزارتخانه‌های مختلف نیز از صبح امروز جلساتی برای رسیدگی به مسائل حجاب که طی چند ساعت اخیر مطرح شده به بحث و گفت‌وگو پرداختند و در برخی واحدها کارها برای چند ساعت دچار وقفه شد. بحث و گفت‌وگو درباره حجاب از دیروز در تهران بالا گرفته است و از صبح امروز به دنبال مصاحبه تلفنی رادیو ایران با داماد امام خمینی اوج گرفت.»

«کارکنان زن قسمت فروش هواپیمائی ایران شعبه ویلا امروز اعلام داشتند حجاب اجباری زن باید نجات و پاکی درون او باشد آن‌ها عقیده داشتند که حجاب ظاهری نباید اجباری باشد این زنان هم‌چنین گفتند روحانیون می‌توانند در این مورد اظهار نظر کنند اما نباید اجباری در کار باشد ... در خیابان‌ها برخی مردان به ما می‌گویند: یا روسری یا توسی این توهین بزرگی است به نیمی از اجتماع که در انقلاب اخیر در کنار مردان شرکت داشتند و شهید دادند.»

سخنان آیت‌الله طالقانی که صراحتاً تأکید کردند در حجاب «اجباری حتی برای زنان مسلمان نیست»، زنان بی‌حجاب را آرام کرد و به خانه بازگرداند.

۲۰ اسفند ۵۷، آیت‌الله طالقانی: «حجاب اسلامی چه معنی دارد؟ حجاب اسلامی یعنی حجاب وقار، حجاب شخصیت، ساخته من و فقیه و دیگران نیست این نص صریح قرآن است آن قدر که قرآن مجید بیان کرده، نه ما می‌توانیم از آن حدود خارج شویم و نه زنانی که معتقد به این کتاب بزرگ آسمانی هستند... اسلام و قرآن می‌خواهد زن حفظ شود، مسئله این است که هیچ اجباری در کار نیست مسئله چادر مطرح نیست، مسئله حجاب یکی از مظاهر این حرکت انقلابی است. کسی در این راهپیمایی‌ها، خانم‌ها، خواهران و دختران ما را مجبور نکرد که با حجاب یا بی‌حجاب بیایند. اما حالا این‌که روسری سرکنند و یا نکنند باز هم هیچ کس اجباری در این کار نکرده است ... حضرت آیت‌الله خمینی نیز اجبار و اکراهی به شکل اکراه بیان نکرده‌اند... هو و جنجال راه نیاندازند و همان‌طور که بارها گفتیم همه حقوق حقه زنان در اسلام و در محیط جمهوری اسلامی محفوظ خواهد ماند. و از آن‌ها خواهش می‌کنیم که با لباس ساده با وقار، روسری هم روی سرشان بیاندازد به جایی بر

نمی‌خورد... اجباری حتی برای زن‌های مسلمان هم نیست. چه اجباری؟ حضرت آیت‌الله خمینی نصیحتی کردند مانند پدری که به فرزندش نصیحت می‌کند راهنمائیش می‌کند که شما این‌جور باشید به این سبک باشید.» (کیهان ۲۰ اسفند ۵۷، شماره ۱۰۶۵۸)

۲۱ اسفند ۵۷، هما ناطق، از اعضای کانون نویسندگان: «رفتند گزارش دادند که ما لخت به وزارتخانه‌ها رفته‌ایم. من از شما می‌پرسم در این زمستان سرد چه‌طور یک زن لخت می‌تواند به وزارتخانه‌ها برود. عنوان کردن مسئله زن در این برهه از مبارزه یک مسئله انحرافی است. ما نباید در این شرایط مسئله‌ای به نام مسئله زن داشته باشیم. یک بار چیزی در مورد حجاب گفتند و بعد هم پس گرفتند بنابراین برای این مسئله نباید درگیری ایجاد کنیم باید با مجاهدین همراه باشیم حتی اگر روسری به سر کنیم به شرط آن‌که ما بدانیم به نام ما توطئه نمی‌شود و نظام شاهنشاهی برگردانده نمی‌شود.» (کیهان ۲۱ اسفند ۵۷، شماره ۱۰۶۵۹)

۲۷ اردیبهشت ۵۸، زهرا رهنورد (زن میرحسین موسوی): «ای همه رنجبران و محرومان جهان، مستضعفین تاریخ از آغازش تا امروز، و از امروز تا لحظه خجسته قیام مهدی (عج)، حجاب مرا تو ساده و کوچک مپندار، که خود بشارتی و رهنمودی به رهائی و رستگاری توست. اشاره به ایدئولوژی اسلام است که به حق تئوری انقلاب و رهائی مستضعفین خلق‌های محروم است. آری هموطن، خواهرم برادرم همه مستضعفین سرزمینم، حجاب مرا ببین و در کنارش عصیان بر ضد نظام‌های باطل، بر ضد تمام ارزش‌های کثیف، قدرت، ثروت، زیبائی بر ضد تلقی‌های غیرانسانی و سودپرستانه و شیئی وار از زن ... از انسان، بر ضد ذلت استثمار، قرض، تبلیغات منحط و خواب‌آور، عصیان بر ضد طبقات ستمگر، بر ضد قدرت‌های حاکمه خونخوار، بر ضد فرعون‌ها، بر ضد استبداد دینی، بر ضد معیارها، آرمان‌ها و جهان‌بینی‌های صرفاً مادی و ماده پرستی ...» (کیهان ۲۷ اردیبهشت ۵۸، شماره ۱۰۷۰)

۷ تیر ۵۸، خمینی: اسلام جلوی شهوات را می‌گیرد؛ اسلام نمی‌گذارد که لخت بروند توی این دریاها شنا کنند. پوستشان را می‌کند! با زن‌ها لخت بروند آن‌جا، و بعد زن‌ها لخت بیایند توی شهرها! مثل کارهایی که در زمان طاغوت می‌شد. همچو کاری اگر بشود، پوستشان را مردم می‌کنند. مسلمانند مردم. نمی‌گذارند زن‌ها و مردها با هم داخل هم بشوند و توی دریا بریزند و به جان هم بیفتند. «تمدن» این‌ها این است! این‌ها از تمدن این را می‌خواهند. این‌ها از آزادی این را می‌خواهند! آزادی غربی می‌خواهند. و آن این است زن و مرد با هم لخت

بشوند و بروند توی دریا [یا] بروند توی - نمیدانم - جاهای دیگر شنا کنند! این تمدنی است که آقایان میخواهند! این تمدنی است که در رژیم سابق تحمیل بر مملکت ما شد، که بعد از این که میرفتند زن و مرد در دریا، زن ها همان طور لخت و همان طور لخت می آمدند توی شهر! مردم هم جرات نمی کردند حرف بزنند. امروز اگر یک همچو چیزی بشود، این ها را ما خواهیم تکلیفشان را معین کرد. و دولت هم معین کرد. البته دولت به طوری که وزیر کشور گفتند، گفتند ما جلویش را گرفتیم. اگر نگیرند، مردم می گیرند. مگر مازندران ها می گذارند یا رشتی ها می گذارند که باز کنار دریاشان مثل آن وقت باشد؟ مگر بندر پهلوی ای ها (بندر انزلی) مرده اند که زن و مرد با هم در یک دریا بروند و مشغول عیش و عشرت بشوند! مگر می گذارند این ها را؟ تمدن های این ها این است. آزادی ای که آن ها میخواهند همین. این جور آزادی! بروند قمار بکنند و با هم لخت بشوند و با هم (سرگرم عیش و نوش) بشوند» (صحیفه امام، ج ۸، ص: ۳۳۸ و ۳۳۹)

سرانجام اولین اطلاعیه رسمی برای الزام حجاب در محیطی عمومی صادر شد:

۳۱ شهریور ۵۸، حجت الاسلام خدائی، نماینده امام خمینی در مروت: «اگر دختران دانش آموز از روز اول مهرماه بدون حجاب به مدارس بروند از ورود آنان جلوگیری خواهد شد» (کیهان ۳۱ شهریور ۵۸، شماره ۱۰۸۱۲)

۱۰ تیر ۵۹، حجت الاسلام ری شهری، رییس دادگاه انقلاب ارتش:

«بسمه تعالی

اگر شاهنشاهی هستید بگوئید تا ما تکلیفمان را با شما تعیین کنیم تا من بگویم ملت با شما چه کند. (امام خمینی)

از آنجا که تا کنون چندین بار توسط مسئولین امر نسبت به پوشش اسلامی خانم های کارمند ارتش جمهوری اسلامی ایران تذکر داده شده ولی متأسفانه برخی از پرسنل زن نسبت به مفاد بخشنامه های مزیور بی اعتنا بوده و در اجرای آن تعلل ورزیده اند لذا با توجه به اوامر و رهنمودهای رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران بدین وسیله به عموم فرماندهان یگان ها و روسای سازمان های نظامی و انتظامی ابلاغ میشود که از ورود آن دسته از پرسنل زن که پوشش اسلامی ندارند به اماکن نظامی و سرویس های رفت و آمد جلوگیری به عمل آورند.» (کیهان ۱۰ تیر ۵۹، شماره ۱۱۰۳۳)

۱۴ تیر ۵۹، آیت‌الله خامنه‌ای، امام جمعه تهران: «ای خواهران اداری که هیچ عنادی با جمهوری اسلامی ندارید فضای جامعه اسلامی را فضای عفاف عمومی قرار دهید کاری کنید که با بی‌اعتنائی شما به آرایش، دشمن یک بار دگر احساس کند که زن مسلمان ایران تسلیم ناپذیر است. ... هم در محیط ادارات هم در کوچه و خیابان و هم در جامعه سعی کنید عفاف را حفظ کنید من از سوی تمام ملت مسلمان از شما خواهران مسلمان تشکر می‌کنم که در پیروی فرمان امام حاضر شدید با لباس اسلامی در محیط کار حاضر شوید.» (کیهان ۱۴ تیر ۵۹، شماره ۱۱۰۳۶)



سرانجام پنجم مهرماه سال ۱۳۶۰ مجلس شورای اسلامی با تصویب قانونی، حجاب اسلامی را در محل کار الزامی کرد و برای تخلف از آن مجازات تعیین شد.

دوم اسفند ۱۳۷۲، هما دارابی، روان‌پزشک و از اعضای حزب ملت ایران، پس از یک سخنرانی علیه حجاب اجباری در میدان تجریش تهران، روسری خود را برداشت، و خودش را به آتش کشید و جان باخت.

با آغاز کارزارهای «آزادی‌های یواشکی» و «چهارشنبه‌های سفید» در سال ۱۳۹۳، زنان بسیاری در داخل ایران با انتشارعکسها و ویدئوهای بدون حجاب دراماکن عمومی، مخالفتشان با حجاب اجباری را علنی کردند.

در دی ماه ۱۳۹۶ ویدا موحد، و پس از او ده‌ها زن دیگر که به «دختران خیابان انقلاب» معروف شدند، برای اعتراض به حجاب اجباری، روی سکوها رفتند و روسری‌های خود را سر چوب زدند.

با وجود بازداشت و حبس بسیاری از زنان مخالف حجاب اجباری در سال ۱۳۹۷، مبارزه برای آزادی پوشش زنان همچنان ادامه یافت و زنان بسیاری با برداشتن روسری در خیابان، مخالفتشان را با حجاب اجباری نشان دادند.

قاتل طناب سفید با ۴۹ فقره قتل: کشف جسد زنی ۶۴ ساله در حوالی کرج، پیدا شدن جسد دختری حدوداً ۱۸ ساله در اطراف اردبیل، کشف جسد یک مادر و کودک دو ساله‌اش، پیدا شدن جسد یخ‌زده زنی به نام خدیجه در حوالی میانه توسط ماموران ژاندارمری بستان آباد که همگی با طناب سفید رنگی خفه شده بود، آغاز ماجرای بود که خواب را به چشم خیل‌ها حرام کرده بود. تا زمان دستگیری قاتل در ۲۴ بهمن ۶۴، اجساد زیاد دیگری در حوالی شهرهای تهران، تاکستان و قزوین پیدا شد.

داستان دستگیری قاتل از آنجایی کلید خورد که خواهر یکی از قربانیان شهادت داد آخرین بار او را با یک شورولت رویال سبزرنگ با پلاک ارومیه دیده بود. با کمک راهنمایی و رانندگی آمار تمام شورولت‌های رویال پلاک ارومیه استخراج شد و در نهایت ماموران به مجید سالک محمودی رسیدند و او را در میدان بهارستان تهران دستگیر کردند. پس از دستگیری، مجید بدون هیچ مقاومتی خود را اهل ارومیه معرفی کرد و تمام قتل‌ها را به گردن گرفت. او همچنین در اعترافاتش گفت زمانی که در زندان بود، متوجه ارتباط همسرش با پسرخاله‌اش شد و بنابراین شروع به کشتن زن‌ها کرد.

بخش‌هایی از گفته‌های مرحوم احمد محقق، اولین بازپرس ویژه قتل عمد را در مورد قاتل طناب سفید بخوانید: «ما بازپرس‌ها هنگام بازجویی یک متهم دوست داریم دائماً دروغ بگویید. دروغ‌هایی که پر از تناقض است و باعث دستگیری آن‌ها می‌شود اما این قصه درباره مجید جور دیگری بود. او آن قدر خونسرد درباره بعضی مسائل دروغ می‌گفت که انگار راست می‌گوید. بابت همین گاهی اوقات می‌ترسیدم مبدا تخلفی از او از قلم افتاده و حق یک خانواده که چند ماه دنبال گمشده خود بوده‌اند، تضییع شود. با این حال در پایان بازپرسی و تکمیل پرونده مجید او را به انفرادی زندان قصر فرستادم تا محاکمه‌اش شروع شود. در نهایت هشتم خرداد ۱۳۶۵ با این که سپرده بودیم مواظب باشید قاتل خودکشی نکند خبر رسید که او خودش را حلق‌آویز کرده است. ما برای جلوگیری از این ماجرا از همان روز اول سپرده بودیم که قاشق، چنگال و حتی ملحفه در اختیارش نگذارند که مبدا خود را دار بزند اما او با رشته کردن پتو، طنابی ساخته و خود را در سلول انفرادی حلق‌آویز کرده بود.»

باغبانی با ۱۶ فقره پرونده قتل: فرید بغلانی از دیگر قاتلان

زنجیره‌ای بود که نام و آوازه‌اش به عنوان قاتل سریالی در دهه ۸۰ در آبادان پیچید و تا سال‌ها، ترس و وحشتی خفکان‌آور را همان ناخوانده خانه‌های آبادانی‌ها کرده بود. بغلانی از ۱۲ سالگی با پدربزرگ خود زندگی می‌کرد و به واسطه نفرتی که پدربزرگش از زنان داشت، او نیز از زنان متنفر شده بود. سال ۸۳ بود که گزارش اولین قتل زن به پلیس آگاهی آبادان مخابره شد.

تحقیقات در زمینه یافتن قاتل آغاز شد و این بررسی‌ها تا سال ۸۶ همچنان ادامه داشت. شباهت نحوه قتل‌ها، پلیس را به این نتیجه رساند که با یک قاتل سریالی روبه‌رو هستند. از سال ۸۳ تا ۸۷ او در مجموع ۱۳ زن و دختر و یک پسر را در آبادان و نیز دو زن دیگر را در خرمشهر به قتل رساند. شیوه قتل‌های او نیز این طور بود که با دوچرخه‌اش گوشه‌ای کمین می‌کرد و پس از تمام شدن کارش که باغبانی بود، با دوچرخه اطراف شهر پرسه می‌زد و پس از مشاهده زن یا دختری تنها، او را به قتل می‌رساند و جسدش را در گوشه‌ای پنهان می‌کرد. سن و سال قربانیان برای بغلانی مهم نبود و تنها جنسیت برای او اهمیت داشت.

قاتل مینی‌بوس‌سوار: قاتل سریالی مینی بوس‌سوار، اهل قزوین بود. ماجرا از اردیبهشت ماه سال ۸۸ آغاز شد که زن سالخورده ای پس از خارج شدن از خانه‌اش، مفقود شد. ماموران در جست‌وجوی زن گمشده بودند که فردی، پلیس قزوین را در جریان یافتن جسد زن سالخورده‌ای قرار داد. با انتقال جسد به پزشکی قانونی مشخص شد این همان زن گمشده است که خفه شده و پول و طلاهایش نیز سرقت شده است. ماموران در پی یافتن قاتل او بودند که این بار خبر رسید زن دیگری به قتل رسیده است. با گسترش تحقیقات برای پیدا کردن قاتل، گزارش سومین قتل نیز به پلیس مخابره شد. پلیس با بررسی هر سه قتل متوجه شد با یک قاتل سریالی روبه‌رو است. با اضافه شدن دو جسد دیگر به این مجموعه قتل‌ها، پلیس تحقیق از مردی را آغاز کرد که حضور مشکوک یک راننده مینی‌بوس را به پلیس گزارش کرده بود.

قاتل پس از دستگیری در اعترافات خود گفت: «به خاطر مشکلات مالی تصمیم گرفتم از زنان سرقت کنم. آن‌ها را به عنوان مسافر سوار خودرو می‌کردم و در میانه راه بعد از خفه کردن و اطمینان از مرگشان، پول و طلاهایشان را سرقت و اجساد را در حاشیه شهرها رها می‌کردم. انگیزه‌ام از قتل‌ها فقط مشکلات مالی نبود، بلکه وقتی زن مسافری را سوار کردم، حس درونی‌ای به من می‌گفت باید او را به قتل برسانم.»

قاتل مینی بوس سوار، سحرگاه روز پنج شنبه پنجم خرداد ماه سال ۹۰ به دار مجازات آویخته شد.

غلامرضا خوشرو، معروف به «خفاش شب»: پرونده «غلامرضا خوشرو»، یکی از مهم‌ترین پرونده‌های جنایی تاریخ پلیس ایران است. در میان پرونده‌هایی مثل «اصغر قاتل» و «سعید حنایی» و حتی «قتل کودکان در پاکدشت» این پرونده شاید بتواند عنوان «مشهورترین» را بدست بیاورد، چون علاوه بر پوشش خبری گسترده از سوی روزنامه‌ها از ماجراهای مربوط به آن، صداوسیما هم در پوشش اخبار و دادگاه‌های خوشرو مشارکت داشت و از معدود پرونده‌های جنایی محسوب می‌شود که در مورد آن رمان هم نوشته شده (رمان خفاش شب، نوشته سیامک گلشیری - انتشارات مروارید) و ماه‌ها صفحه‌های حوادث روزنامه‌ها را درگیر کرده بود.

خفاش شب، مرد سابقه‌داری که در یکی از روستاهای خراسان به دنیا آمده بود، کارش را با دزدی‌های کوچک شروع کرد. هر بار که دستگیر شد، برای خودش یک نام جدید اختراع کرد. دستگیری‌اش در سال ۶۱ به اتهام دزدی، آغاز یک سلسله تعقیب و گریز بین او و نیروی انتظامی بود که در آن زمان هنوز سیستم یکپارچه‌ای برای هماهنگی نیروهایش در استان‌ها و شهرستان‌های مختلف نداشت.

او که سواد درست خواندن و نوشتن به زبان فارسی را هم نداشت، از راهی که هیچ وقت در مورد آن صحبتی نشد، اندکی انگلیسی و روسی یاد گرفته بود و با همین‌ها بود که مورد اتهام جاسوسی قرار گرفت و برای آن هم مدتی در زندان به سر برد.

بعد از اینکه آزاد شد، همان کاری را که در آن تخصص داشت از سر گرفت؛ دزدی ماشین و خرده‌ریزهای دیگر.

بعد از آن، شهر به شهر گشتن و بارها بازداشت شدن، تجربه‌اش را بیشتر و بیشتر کرد تا این که ۱۰ سال بعد در ۱۳۷۲ دوباره دستگیر شد. این بار مجرا جدی‌تر بود. چند زن جوان شکایت‌هایی در مورد آدم‌ربایی، تجاوز و دزدیده شدن طلا و پولشان توسط دو سرنشین یک خودروی پیکان طرح کرده بودند. در نتیجه این شکایت‌ها، خوشرو و مرد دیگری به نام علی کریمی بازداشت شدند، مورد اتهام قرار گرفتند، مجرم شناخته شدند و با رای دادگاه می‌رفتند که در زندان وکیل‌آباد مشهد محبوس شوند، اما اتفاق دیگری افتاد.

او ظاهراً از دست پلیس فرار کرد. علی کریمی - همدست خوشرو در این

پرونده- بنا به حکمی که برای تجاوز به عنف برایش تعیین شد، اعدام شد اما خوشرو دوباره زندگیش را از سر گرفت، به تهران برگشت و چند سالی زندگی کرد تا بهار ۷۶ سر رسید.

داستان قتل‌های زنجیره‌ای زنان در غرب تهران، تازه از اینجا آغاز می‌شود؛ از محله‌های تازه‌ساز شهرک المپیک، خیابان‌های اطراف ورزشگاه آزادی و زمین‌های خالی حوالی اتوبان یادگار امام.



اولین جسد، ۱۳ فرودین‌ماه حوالی پارک چیتگر پیدا شد. زن ۵۴ ساله‌ای که بستگانش می‌گفتند به قصد بهشت زهرا از خانه بیرون رفته بود اما با گردن و دست بریده، در حالی که پیکرش سوخته بود، توسط پلیس پیدا شد.

جسد بعدی در همان فرودین و این‌بار در باغی در کرج پیدا شد؛ باز هم قتل با چاقویی که به گردن و سینه اصابت کرده بود و جسدی که سوزانده شده بود.

«الهه» دختر جوانی که در زمان مرگ ۲۴ ساله بود، مقتول سوم خفاش شب محسوب می‌شد. او را که قصد داشته برای عیادت یک بیمار به بیمارستان برود، با پیکری سوخته حوالی منطقه اوین پیدا کردند.

طعمه بعدی خفاش، یک مادر و کودک بودند. جسدها در بلوار آسیا پیدا شد. مادر به همان شیوه قلبی کشته شده بود و دختر هفت ساله را خفه کرده بودند.

سومین نفری که در خرداد کشته شد، «پرنده» یک دانشجوی دندانپزشکی بود. او از همدان به تهران آمده بود که شبانه در ترمینال دزیده شد. جسد سوخته او را در حالی که دست و پایش بسته شده بود حوالی

بولوار آسیا پیدا کردند.

مقتول بعدی، زنی ۵۵ ساله بود. پیکر سوخته «قدم‌خیر» را هم در حالی که ضربه‌های چاقو به سینه و گردنش خورده بود، حوالی بزرگراهی در حال ساخت در غرب تهران پیدا کردند.

در این میان، زنان و دخترانی هم بودند که قاتل آنها را دزیده بود اما شاید از بخت بلند، آنها توانسته بودند از فرار کنند؛ با این حال همچنان تلاش‌ها برای بازداشت کسی که خواب را از چشم پلیس می‌گرفت، به نتیجه نرسیده بود؛ آن هم در حالی که نگرانی از اینکه اعلام هشدارهای امنیتی باعث نگرانی بیشتر شود، مانع اطلاع‌رسانی در مورد پرسه یک قاتل زنجیره‌ای در شهر می‌شد.

تیرماه سال ۷۶، گشتی‌های یک پایگاه بسیج محلی در پونک به مردی که اطراف یک پارک سعی می‌کرد قفل در یک ماشین را باز کند مشکوک شدند و وقتی او سعی کرد فرار کند، عملاً آنها را به سمت پیکانی برد که بعضی از قتل‌هایش را در آن انجام داده بود. نه تنها فرارش به نتیجه نرسید، بلکه خودش و ماشین مشکوکش را به پایگاه پلیس آگاهی غرب تهران منتقل کردند و تازه آنجا بود که روشن شد این مردان چه طعمه بزرگی را به دام انداخته‌اند.

روزنامه‌ها آن روزها نوشتند که قاتل در ابتدا خودش را عبدالرحمان عبدالرحمان معرفی و ادعا کرد که تبعه دولت افغانستان است. ادعایش تا حدی جدی شد که سفارت افغانستان در ایران بیانیهای در این مورد صادر کرد و از همه خواست صبور باشند تا اصل موضوع روشن شود.

شعبه ۱۰۶ دادگاه جزایی کرمان در اواخر آبان سال ۹۰ با گذشت ۹ سال از تشکیل پرونده «قتل‌های محفلی کرمان»، محمدحمزه مصطفوی، سلیمان جهانشاهی، محمد سلطانی و علی ملکی چهار عضو بسیج کرمان را به اتهام شرکت در قتل عمدی به اعدام محکوم کرد.

این چهار نفر به همراه شماری دیگر از اعضای پایگاه علی اصغرمولای بسیج کرمان در سال‌های ۸۰ تا ۱۳۸۱ و در جریان قتل‌های زنجیره‌ای، دستکم پنج شهروند کرمانی و از جمله شهره نیکپور و همسرش محمدرضا نژادملایی را به قتل رسانده بودند.

خبر صدور چندباره حکم اعدام برای عاملان بسیجی قتل‌های کرمان را نعمت احمدی وکیل خانواده شهره نیکپور به خبرگزاری ایسنا اعلام کرد و گفت که همه این متهمان به همراه دومتهم دیگر با هویت‌های چنگیز

سالاری و محمد یاعباسی «به اتهام معاونت در قتلها به مجازاتی بین ۱۰ تا ۱۵ سال حبس به تناسب عمل ارتكابی محكوم شدند.»

نعمت احمدی هم‌چنین گفته است که «در این پرونده ادعای مهدورالدم بودم مقتولان از سوی هیئت عمومی اصراری دیوان عالی کشور رد شده بود که به همین اعتبار با تفهیم اتهام شرکت در قتل به متهمان، دو جلسه دادگاه برگزار و نهایتاً رأی این پرونده صادر شد.»

طی سالهای ۸۲ تاکنون نعمت احمدی و جعفر یزدی، و غلامعلی ریاحی وکالت خانواده شهره نیکپور و محمدرضا نژادملایری زوجی که قربانی قتل‌های زنجیره‌ای گروهی از بسیجیان کرمان شده بودند، را بر عهده داشتند، و عاملان بسیجی قتل‌های محفلی کرمان در سال‌های گذشته رضایت خانواده‌های سایر قربانیان را کسب کرده‌اند.

ماجرای این پرونده زمانی آغاز شد که در فاصله سال‌های ۸۰ تا ۸۱ گروهی از بسیجیان در شهر کرمان طی زنجیره‌ای از قتل‌ها شماری از شهروندان کرمانی را ربوده و به قتل رساندند. خبر بازداشت عاملان این قتل‌های سازماندهی شده نخستین بار در اسفند سال ۸۱ از سوی «سرتیپ محمدرضا جورکش» فرمانده وقت نیروی انتظامی استان کرمان رسانه‌ای شد، و شش عضو «پایگاه علی اصغر مولا» مستقر در مسجد آقاغلامعلی بازار کرمان بازداشت و انجام این قتل‌ها را پذیرفتند. این قتل‌های زنجیره‌ای، سازماندهی شده و عقیدتی از سوی رسانه‌ها «قتل‌های محفلی کرمان» نام گرفت.

محمدرضا جورکش که در جریان پافشاری بر افشای این قتل‌ها، غلامحسین حیدری رئیس وقت دادگستری کرمان را به «مناظره» فراخوانده بود، بلافاصله از سوی محمدباقر قالیباف فرمانده کل نیروی انتظامی در آن سال، از سمت فرماندهی نیروی انتظامی کرمان برکنار شد، اما با رسانه‌ای شدن خبر قتل‌های کرمان، مقام‌های قضایی ناگزیر در سال ۸۲ طی دادگاهی غیرعلنی شش عضو «پایگاه علی اصغر مولا» مستقر در مسجد آقاغلامعلی بازار کرمان را به‌عنوان عاملان قتل‌های محفلی کرمان محاکمه کردند.

این محاکمه و حتی صدور احکام اعدام برای بسیجیانی که این قتل‌ها را مرتکب شده بودند اما پایان «پرونده قتل‌های محفلی کرمان» نبود؛ عاملان اجرای این قتل‌ها که همگی از اعضای پایگاه بسیج علی اصغر مولا مستقر در مسجد آقاغلامعلی کرمان بوده‌اند از سال ۱۳۸۲ تاکنون چندبار محاکمه و دستکم در سه دادگاه به اعدام محكوم شده‌اند، و

البته همگی به جز یک نفر از سال ۱۳۸۴ آزادند.

نعمت احمدی وکیل خانواده شهره نیکپور با تایید اینکه «تنها یک نفر از متهمان» یعنی علی ملکی از بدو بازداشت تاکنون تحمل حبس کرده و سایر متهمان پس از مدتی آزاد شده‌اند، و «دادگاه تجدید نظر با وجود اینکه متهمان به اتهام قتل عمد تحت پیگرد بودند و حسب قانون باید بازداشت موقت می‌شدند، قرار بازداشت آنان را فسخ و به قرار وثیقه تبدیل کرد.»

وکیل مدافع اولیای دم پرونده قتل‌های محفلی کرمان در ۲۷ آبان سال ۹۰ به خبرگزاری ایسنا گفت «هماکنون که رأی دادگاه مبنی بر قصاص متهمان صادر شده است، با توجه به صراحت قانون باید این افراد بازداشت موقت شوند و این بازداشت مورد درخواست اولیای دم نیز هست.»

تمامی احکام صادره از سوی قضات دادگستری کرمان نیز از سوی شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور نقض شده‌اند، شعبه‌ای که یک روحانی قدرتمند؛ محمدسلیمی دادستان کل ویژه روحانیت، ریاست آن را بر عهده داشته است.

حمایت‌های پیدا و پنهان از عاملان قتل‌های زنجیره‌ای کرمان حتی تا آنجا پیش رفت که در ۱۴ اردیبهشت سال ۸۷، احمد تویسرکانی رئیس کل دادگستری استان کرمان به صراحت اعلام کرد که «اعدام متهمان این پرونده منتفی شده است»، و البته به «اختلاف نظرهایی میان محاکم قضایی رسیدگی‌کننده در استان کرمان و دیوان عالی کشور» نیز اشاره کرد و گفت که «در محاکم استان تشدید مجازات و احکام سنگین‌تر و در دیوان عالی کشور مجازات حفی‌تر مدنظر است و مراحل رسیدگی به این پرونده ادامه دارد.»

نعمت احمدی، وکیل خانواده شهر نیکپور از قربانیان قتل‌های کرمان اما همان زمان در واکنش به اظهارات رئیس دادگستری کرمان گفت که «یکی از اختلافات در این پرونده این است که هماکنون پنج تن از متهمان آزاد هستند، در حالی که هر یک از این افراد احکام قطعی در خصوص ربودن و آتشزدن و... را در پرونده خود دارند که قاعدتاً باید اکنون در حال تحمل حبس باشند.» او همچنین به «دست‌های چنهانی» اشاره کرد که درصددند تا «خون بی‌گناهان پایمال شود.»

پرونده ماجرای قتل‌های محفلی کرمان زمانی از پرده برون افتاد که در ۲۷ آبان سال ۸۱ شهره نیکپور، ۲۸ ساله و فارغ‌التحصیل کارشناسی

حقوق به همراه نامزدش مهندس محمدرضا نژادملایری هر دو از خانواده‌های سرشناس کرمان، مفقود شدند.

مفقود شدن این زوج یک روز بعد در ۲۸ آبان سال ۸۱ از سوی عشرت خدابخشزاده مادر شهره نیکپور به طور رسمی به کلانتری ۱۱ کرمان اعلام شد. مادر شهره نیکپور در شکایت خود اعلام کرد که «شب ۲۷ آبان دخترم به همراه نامزدش محمدرضا نژاد ملایری با اتومبیل پژوی سفید در حین مراجعت به منزل مفقود شده‌اند. در حالی که با تلفن همراه با منزل تماس داشته‌اند» تماسشان قطع شده و تاکنون خبری از آنها در دست نیست.»

نزدیک به دو هفته بعد در ۱۳ آذر سال ۸۱ مأموران جسد محمدرضا نژادملایری را در حاشیه جاده جوپار-کرمان در مناطق جنوبی کرمان در حالی کشف کردند که حیوانات وحشی بخشهایی از جسد را خورده و برخی اعضای بدن او را در منطقه پراکنده بودند.

دو روز بعد مأموران اداره آگاهی کرمان اتومبیل پژوی محمدرضا نژاد ملایری را که «شب حادثه به همراه نامزدش با آن بیرون رفته بود، در زنگرآباد در شمال کرمان و با فاصله چندین کیلومتری از محل کشف جسد او پیدا کنند. این اتومبیل با ریختن بنزین روی آن به آتش کشیده شده بود به طوری که موتور آن هم ذوب شده بود.»

در ۱۷ آذرماه ۸۱ نیز جسد متلاشی شهره نیکپور در اطراف محل کشف جسد محمدرضا نژادملایری کشف و «مادرش از روی بقایای جسد و تکه‌های لباس توانست دختر خود را شناسایی کند.»

در ادامه ماجرا مأموران با پیگیری تماسهایی که پس از کشته شدن محمدرضا نژادملایری با تلفن همراه او گرفته شده بود به سرخ قتل‌های محفلی کرمان دست یافتند؛ محمدحمزه مصطفوی طلبه مدرسه الهادی قم، فرمانده بسیج پایگاه علی اصغر مولا و برادرزاده حسن و محمد مصطفوی کرمانی دو تن از کسانی که از آنها به عنوان «شهادی دوران جنگ» یاد می‌شود.

او همزمان با بر عهده داشتن فرماندهی پایگاه بسیج علی اصغر مولا در نزدیکی بازار کرمان، در حین گذراندن دوره سربازی در «مرکز کنترل فرماندهی نیروی انتظامی کرمان» بود.

محمدحمزه مصطفوی پس احضار، ابتدا هرگونه آشنایی و ارتباط با زوج به قتل رسیده را انکار کرد، اما سرانجام پذیرفت که همراه با محمد

یاعباسی و محمد سلطانی دو بسیجی دیگر اقدام به بازداشت و قتل شهره نیکپور و محمدرضا نژادملایری کرده است.

به دلیل وابستگی‌های خانوادگی هر سه متهم با فرماندهان بسیج و سپاه کرمان و نیز مقام‌های محلی کرمان، «هنگامی که ماموران قصد داشتند برای دستگیری همدست این متهمان اقدام کنند، محمدحمزه مصطفوی با ترفندی خاص ماموران را گمراه کرد و گفت که اگر من با آنان صحبت کنم راحت‌تر تسلیم می‌شوند» اما «پس از رفتن نزد دو همدستش با آنان تبانی کرد تا فقط قتل محمدرضا و شهره را گردن بگیرند و منکر انجام قتل‌هایی دیگر شوند.»

چندی بعد اما علی ملکی یکی دیگر از اعضای بسیج کرمان نیز به اتهام مشارکت در این سه قتل بازداشت شد و «در جریان بازجویی‌ها به تصور اینکه همدستانش همه چیز را به پلیس گفته‌اند به قتل پنج نفر اعتراف کرد»، و گفت که «به جز محمدرضا و شهره، مصیب افشاری، محسن کمالی، و جمیله (زهره) امیراسماعیلی را نیز به قتل رسانده‌ایم.»

به این ترتیب اسامی پنج نفر از قربانیان در پرونده قتل‌های محفلی کرمان ثبت شد، اما روزنامه‌های انتخاب و اعتماد در جریان برگزاری نخستین دادگاه این پرونده در سال ۱۳۸۲، از قول مقام‌های نیروی انتظامی کرمان شمار غیررسمی قربانیان قتل‌های محفلی کرمان را «۱۸ نفر» اعلام کردند.

محمدحمزه مصطفوی متولد سال ۱۳۶۰ و فرمانده پایگاه بسیج علی اصغر مولای کرمان، محمد یاعباسی متولد سال ۱۳۶۱، محمد سلطانی متولد سال ۱۳۶۲، سلیمان جهانشاهی متولد سال ۱۳۵۹، چنگیز سالاری متولد سال ۱۳۴۸، و علی ملکی متولد سال ۱۳۵۷ همگی از اعضای پایگاه بسیج علی اصغر مولا مستقر در مسجد آقاغلامعلی کرمان به عنوان عاملان این قتل‌ها بازداشت شدند.

همگی عاملان پرونده قتل‌های کرمان بنا بر اقرار رسمی خود و تأکید وکلایشان در دادگاه «از اعضای پایگاه بسیج مسجد آقا غلامعلی مسجد ارگ کرمان بودند و در زمان ارتکاب قتل‌ها، کارت شناسایی بسیج داشتند.»

وکیل محمدحمزه مصطفوی و محمد یاعباسی در جریان دادگاه اول به ریاست قاضی امیری تبار اعلام کرد که هر دوی آنها عضو فعال بسیج کرمان و در زمان ارتکاب قتل‌ها به ترتیب در سمت فرمانده و جانشین فرمانده پایگاه مقاومت علی اصغر مولا مستقر در مسجد آقاغلامعلی

کرمان فعالیت می‌کردند، و کارت و احکام مهور به مهر ناحیه مقاومت بسیج کرمان نیز داشتند.

علاوه بر این عاملان قتل‌های کرمان در جریان تمامی دادگاه‌های خود اقرار کردند که علاوه بر در اختیار داشتن محل پایگاه بسیج علی اصغر مولا، از امکانات و ادوات دیگر بسیج از جمله چهار دستگاه بیسیم، خودرو، دستبند استفاده می‌کردند.

متهمان در جریان برگزاری دادگاه اول گفتند که پس از سخنرانی شب تاسوعای سال ۸۰ محمدتقی مصباح یزدی تصمیم به انجام قتل‌ها گرفته‌اند و هدف خود را نیز «مبارزه با مفسد اجتماعی» عنوان کردند.

محمدحمزه مصطفوی در دادگاه گفت که «آیت الله مصباح یزدی در مسجد امام حسن مجتبی در تاسوعای سال ۸۰ (۸ فروردین سال ۱۳۸۰) فرموده بود که وظیفه افراد امر به معروف و نهی از منکر است اگر طرف نپذیرفت در نوبت دوم باید او را به مقامات قضایی معرفی کرد و متعاقباً اگر این فرد به اعمال سابقه خود ادامه داده آمر به معروف حق دارد او را بکشد.»

یکی از متهمین که در واقع مغز متفکر آنان می‌باشد درباره نحوه استخاره می‌گوید - بعد من هم استخاره گرفتم دیدم عدد ۶ آمد یعنی تعجیل در انجام عمل، پس من هم فکر می‌کردم در هر کاری باید استخاره کرد، وقتی دیدم خوب آمد قبول کردم که با آنها همکاری داشته باشم. (ص ۱۳ ریی شعبه نهم دادگاه کرمان)

علاوه بر این در جریان چند دور محاکمه، عاملان قتل‌های کرمان از جمله محمدحمزه مصطفوی و محمد سلطانی به صراحت اعلام کردند که از سوی محمدعلی شجاع حیدری فرمانده وقت بسیج ناحیه کرمان، و محمد رئوفی‌نژاد فرمانده وقت لشکر ۴۱ ثارالله سپاه پاسداران برای انجام قتل‌ها تحریک و تشویق شده‌اند.

نقش پررنگ شماری از مقامات محلی و کشوری در قتل‌های محفلی کرمان چنان پررنگ بود که غلامحسین حیدری رئیس وقت دادگستری کرمان پیش از برگزاری نخستین دادگاه این پرونده، در نامه‌ای از آیت‌الله محمود هاشمی شاهرودی رئیس وقت قوه قضائیه کسب تکلیف کرد.

آیت‌الله شاهرودی در پاسخ به غلامحسین حیدری نوشته بود «با قاطعیت پیگیری فرمایید جهت بررسی نقش و مداخله سایر اشخاص احتمالی در

ارتکاب جنایت و کشف نفس‌الامر قضیه و اینکه متهمان خودسرانه
راساً مرتکب قتل گردیده یا اینکه فرد یا افرادی به‌عنوان آمر در
قضیه مدخلیتی داشته‌اند یا خیر؟»

اما با وجود آن‌که در پرونده قضایی قتل‌های کرمان بارها از محمدتقی
مصباح یزدی، محمدعلی شجاع حیدری فرمانده وقت ناحیه بسیج کرمان و
نیز محمد رئوف‌نژاد فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله سپاه پاسداران کرمان
به عنوان محرک، مشوق و افراد مؤثر بر اعضای بسیج پایگاه علی
اصغرمولا برای انجام این قتل‌ها نامبرده شده اما مقام‌های قضایی
تنها به اخذ یک استعلام از مصباح یزدی اکتفا کردند که در آن وی
اعلام کرد: «من در این زمینه فتوایی نداده‌ام و فقط اجماع فقها را
نقل کردم، ضمن اینکه گفته‌ام اگر ولی فقیه اثبات موضوع را منوط به
رأی دادگاه کند و یا هر حکم حکومتی دیگری صادر کند حکم ولی فقیه
لازم‌الاجراست.»

فرماندهان وقت سپاه و بسیج کرمان نیز فقط به عنوان «مطلع» یک بار
به دادگاه احضار شدند و به رغم تایید روابط خود با عاملان قتل‌های
کرمان، اقرار عاملان قتل‌ها درباره تحریک و تشویق به انجام قتل‌ها
را انکار کردند.

محمدعلی شجاع حیدری فرمانده وقت ناحیه بسیج کرمان حتی در پاسخ
به استعلام دادگاه، طی نامه‌ای حتی ادعا کرد؛ پایگاهی که قاتلان از
آن استفاده می‌کردند «یک روز بعد از آخرین قتل افتتاح شده است.»

عاملان قتل‌های محفلی کرمان در دادگاه پذیرفتند که «با طرح و نقشه
قبلی» مقتولین را به محل‌هایی کشانده و بازداشت می‌کردند، و پس از
انتقال به محل پایگاه بسیج و در برخی موارد در منازل خود یا
مرتبطان‌شان مورد بازجویی قرار می‌دادند.

عاملان قتل‌های کرمان بنابر اعترافات خودشان در دادگاه، درباره
سرنوشت بازداشت‌شدگان با استخاره تصمیم می‌گرفتند، و در صورتی که
استخاره «خوب» یا «شش» می‌آمد برای کشتن شهروندان به عنوان «عجله
در کار خیر» به کشتار شتاب می‌دادند.

قربانیان را به مکان‌های خلوت و متروک، و در چند مورد به باغ پسته
پدر محمدحمزه مصطفوی منتقل کرده و پس از کشتن نیز جنازه آن‌ها را
سر به نیست می‌کردند.

مصیب افشاری جوان ۱۹ ساله‌ای بود که در بازار کرمان به فروش نوار
موزیک و فیلم مشغول بود. محمدحمزه مصطفوی فرمانده پایگاه بسیج

علی اصغر مولا دربارہ جزئیات قتل مصیب افشاری بہ دادگاہ گفتہ؛ «او را دستگیر کردہ داخل پایگاہ آوردیم. از او سؤالاتی کردیم. پس از بازجویی استخارہ کردیم کہ خوب آمد او را بکشیم. سلیمان (جہانشاہی) گردن او را فشار داد و من دست و پای او را گرفتم و محمد یاعباسی ہم کمک داد تا اینکہ دیدیم این طور نمیشود او را کشت. چون مسجد بود از آنجا بیرون آمدیم. او را بہ خانہ آوردیم. صبح روز بعد او چند شمارہ تلفن ہمراہ از مشروبفروشہای حرفہای بہ ما داد. سپس او را سوار ماشین کردہ بہ باغ پستہای بردیم» و «او را در یک گودال کہ کمتر از یک متر بود گذاشتیم. دستان او را بستیم و سنگ بزرگی را من (محمدحمزہ مصطفوی) از بالا بہ طرف او پرتاب کردم. سلیمان پایین دست و پای او را گرفتہ بود و محمد (یاعباسی) ہم کمک میداد تا اینکہ خون از سر او بیرون آمد و سلیمان چندین بار سنگ را بر سر او زد و من و محمد خاک روی او ریختیم تا اینکہ خاک بدن او را پوشاند.»

محسن کمالی دلفارد بہ ادعای عاملان قتلہای محفلی کرمان بہ اتهام «داشتن چند تختہ بنگ» بازداشت شد. محمد ملکی در جریان دادگاہ نخست دربارہ قتل محسن کمالی بہ شعبہ نہم دادگاہ عمومی کرمان گفت کہ «محسن کمالی را دستگیر کردہ بہ طرف پایگاہ رفتیم. در آنجا از داخل جیب او چند تختہ بنگ پیدا کردیم. او را بازجویی کردیم» و «پس از استخارہ او را بہ باغ پدر محمدحمزہ مصطفوی بردیم.»

بنابر اقرار علی ملکی، آنہا محسن کمالی را در حالی کہ دستہایش از پشت بستہ بود بہ طرف حوضی در این باغ بردند و او را داخل آب انداختند و «محمد یاعباسی و محمدحمزہ مصطفوی بر روی کمرش پا گذاشتہ و سرش زیر آب رفت و من (علی ملکی) ہم پا روی پای او گذاشتم کہ بالا نیاید. این قدر او را زیر آب گذاشتیم کہ جان داد.»

محمد یاعباسی دیگر عضو پایگاہ بسیج علی اصغرمولا نیز دربارہ قتل جمیلہ (زہرا) امیراسماعیلی کہ از او بہ عنوان طعمہ برای بازداشت افراد موردنظرشان استفادہ میکردند، بہ دادگاہ گفت کہ «آقای مصطفوی شب زنگ زد خانہ ما» و «گفت فوراً بیا و ماشین را ہم بیار و من رفتم دنبال علی ملکی» و «رفتیم آنجا. دیدم کہ بہ آن زن دستبند زدند و حمزہ گفت او را بہ داخل ماشین ببرید. ہمینطور داخل شہر میچرخیدیم. حمزہ گفت کہ باید او را بہ سر تلمبہ (حوض) ببریم. مصطفوی استخارہ گرفتہ بود، گفت استخارہ خوب است» و «من گفتم حمزہ این زن است و من دست بہ جان او نمیزنم. گفت باشد تو اطراف را داشتہ باش» و من «دیدم کہ حمزہ او را داخل آب انداخت و علی ملکی

هم داخل آب بود.»

بنابر مندرجات حکم دادگاه «مکانی که مقتولین در آن با خفگی به قتل رسیده‌اند حوض آبی است که به عمق تقریبی نیم متر آب» بوده و عاملان قتل‌ها دستکم «۴ تا ۵ دقیقه» مقتولان را در آن با نگهداری زیر آب خفه کرده‌اند. عاملان قتل‌های محفلی کرمان همچنین در برخی موارد از جمله در مورد «مصبیب افشاری جوان ۱۹ ساله» با روشی مشابه سنگسار او را به قتل رسانده‌اند.

هیچ یک از شعب دادگاه کرمان طی ۹ سال گذشته درباره ۱۸ مورد قتل و مفقودی دیگری که با شرایط مشابه قربانیان قتل‌های محفلی کرمان و در فاصله سال‌های ۸۰ تا ۸۱ در اداره آگاهی و نیروی انتظامی کرمان ثبت شده، تحقیقی صورت ندادند، و پرونده تنها به پنج قتلی که عاملان قتل‌ها به انجام آن در فاصله شهریور تا آبان سال ۸۱ اقرار کردند، محدود ماند.

این درحالی است که محمدحمزه مصطفوی که دادگاه از او به عنوان «متهم ردیف اول» نامبرده به دادگاه گفته بود که تحت تأثیر سخنرانی ۸ فروردین سال ۸۰ آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی تصمیم به انجام این قتل‌ها گرفته بودند.

طی ۹ سال گذشته پرونده قتل‌های محفلی کرمان در ابتدا از سوی دو شعبه مختلف دادگاه کرمان به ریاست قاضی امیری تبار و قاضی پرویزی به اعدام محکوم و حبس‌های طویل‌المدت محکوم شدند، اما هر دو بار شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور که ریاست آن را محمد سلیمی بر عهده داشت این احکام نقض کرد.

شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور «نبود دلیل بر ارتباط نامشروع متهمان ردیف‌های ۱ تا ۳» و «اعتقاد به مهدور الدم بودن مقتولان» عنوان کرده و همچنین تأکید کرده بود که «متهمان بعضاً از خانواده‌های شهید داده یا ایثارگر هستند و خود آنان در دادگاه بر این اعتقاد اصرار ورزیده و مستندات و مستمسک‌هایی برای آن، مهدورالدم بودن مقتولان، ذکر کرده‌اند.»

در سومین دادگاه اما مجید دوستعلی که در سال‌های ۸۶ تا ۸۹ با حکم محمود احمدی‌نژاد به دبیری هیئت دولت رسید، قضاوت پرونده قتل‌های محفلی کرمان را بر عهده داشت. دوستعلی نظر شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور درباره اعتقاد عاملان قتل‌های به «به مهدورالدم بودن مقتولان» را پذیرفت و آنان را تبرئه کرد. اولیای دم و خانواده مقتولان به

این حکم اعتراض کردند اما دیوان عالی کشور در این‌جا اعتراض آنان را وارد ندانست.

آن‌گونه که غلامعلی ریاحی یکی از وکلای خانواده مقتولان به خبرگزاری ایسنا گفته «پس از صدور حکم تبرئه تعدادی از متهمان پرونده قتل‌های محفلی کرمان، هیئت عمومی اصراری کیفری دیوان عالی کشور تشکیل جلسه داد و ضمن نقض حکم قصاص یکی از متهمان که به تنهایی به قصاص محکوم شده بود، صدور حکم برائت تعدادی دیگر از متهمین را بر خلاف قانون و موازین شرع تشخیص داد.»

به‌گفته غلامعلی ریاحی، علاوه بر این وکلای خانواده مقتولان از رئیس قوه قضاییه خواستند تا با استفاده از اختیارات خود و با «اعمال ماده ۱۸» تقاضای اعاده دادرسی کند، که «بر این اساس و با دستور رئیس قوه قضاییه، شعبه ۱۰۶ دادگاه جزایی کرمان رسیدگی مجدد به اتهامات پنج نفر از متهمان را در ارتباط با قتل محمدرضا نژادملایری و شهره نیکپور» را در دستور قرار داد.

این وکیل دادگستری همچنین گفته است که عاملان قتل‌های کرمان با گذشت نزدیک به یک دهه «به شدت از اعمال گذشته اظهار ندامت و پشیمانی کردند.»

از میان شش نفر عاملان قتل‌های محفلی کرمان، پنج نفر که دارای خانواده‌های متنفع و وابسته به نهادهای مختلف نظامی و حکومتی هستند پیشتر با روش‌های مختلف از خانواده‌های سه قربانی دیگر پرونده رضایت گرفته بودند و در حالی که در اقرار صریح مرتکب دستکم ۵ قتل شده‌اند از سال ۱۳۸۴ با حکم قاضی وقت پرونده، مجید دوستعلی، آزاده شده و تاکنون نیز آزاد و به زندگی خود مشغولند، و تنها زندانی پرونده قتل‌های محفلی کرمان از بدو بازداشت تکنون «علی ملکی» دستفروش عضو پایگاه بسیج علی اصغر مولاست.

خبر قتل میترا استاد (همسر دوم محمدعلی نجفی) ظهر سه‌شنبه ۷ خرداد ۱۳۹۸ در رسانه‌های رسمی ایران منتشر شد. بررسی‌های اولیه نشان می‌داد که این قتل در طبقه هفتم برجی در بلوار خوردین منطقه سعادت‌آباد تهران به‌وقوع پیوسته‌است. جسد مقتول در وان حمام و در حالی که به ضرب گلوله به قتل رسیده بود، کشف شد. ساعاتی پس از این اتفاق، محمدعلی نجفی - شهردار سابق تهران - با مراجعه به پلیس آگاهی تهران به قتل همسرش اعتراف کرد.

این اعتراف نجفی از آن جهت که همه او را مردی آرام، متین و بسیار

باهوش می‌دانستند، واکنش‌های بسیاری را در پی داشت. بسیاری از رسانه‌ها از مدارج علمی نجفی و هوش بسیار او سخن می‌گفتند. محمدعلی نجفی و میترا استاد در سال ۱۳۹۷ ازدواج خبرسازی با یکدیگر داشتند که حواشی زیادی در پی داشت. بسیاری این ازدواج را دلیل استعفای نجفی از شهرداری تهران می‌دانستند.

نجفی پس از ارتکاب قتل به قم رفته بود؛ برخی دلیل سفر او به قم را دیدار با مراجع ذکر کردند اما این موضوع از سوی پلیس و متهم تکذیب شد. نجفی گفت به سر خاک پدر و پدربزرگش رفته و قصد خودکشی داشته اما بعد نظرش تغییر کرده و تصمیم گرفته خود را معرفی کند. او در دادسرای تهران تأیید کرد که پیش از این هم یک بار در هتل لاله تهران به دلیل اختلافها با همسر دومش اقدام به خودکشی ناموفق کرده بود.

نجفی در دادسرا ادعا کرد صحبت‌های وی شنود می‌شد و در اختیار همسر دومش قرار می‌گرفت. او در این‌باره گفت: «خودم در واتساپ صحبت‌هایی را که برای ایشان ارسال کرده بودند، شنیدم. خودم نخواستم این موضوع را پیگیری کنم چون با شماره‌ای ارسال می‌کردند که معلوم نبود از کجاست.»

دادگاه محمدعلی نجفی در سه جلسه برگزار شد که آخرین جلسه آن ۳۱ تیر ۱۳۹۸ بود. در نهایت در ۸ مرداد ۱۳۹۸، سخنگوی قوه قضاییه از محکومیت محمدعلی نجفی به قصاص نفس توسط دادگاه بدوی خبر داد. بر این اساس، شعبه نهم دادگاه کیفری استان تهران به ریاست قاضی محمدرضا محمدی کشکولی نجفی را در پرونده قتل میترا استاد همسر دومش به قصاص محکوم کرد؛ حکمی که قابل تجدیدنظرخواهی بود اما نهایتاً نجفی از خانواده میترا رضایت گرفت.



او در دادگاهی که ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۹ به ریاست قاضی متین برگزار شد درباره جلب رضایت خانواده مقتول گفت حدود ۱۰ میلیارد تومان پرداخت کرده است که حدود ۸ میلیارد آن مهریه ۱۳۶۲ سکه‌ای میترا استاد بوده است. در نهایت شعبه دهم دادگاه کیفری محمدعلی نجفی را به شش سال و نیم حبس محکوم کرد.

در واقع تنها ۲۴ روز پس از پیروزی انقلاب گذشته بود که آیت‌الله خمینی دستور داد زنان در ادارات دولتی حجاب بپوشند. زنان مخالف حجاب اجباری با چندین روز تظاهرات، خواهان آزادی پوشش شدند و توانستند دستور حجاب اجباری را موقتاً به تعویق بیندازند.

در چهل و یک سال گذشته و با گسترش حاشیه‌نشینی، سرکوب و حمله به حاشیه‌نشینان و به تبع آن درگیری آنان با نهادهای حکومتی نیز افزایش یافته است. در سال‌های اخیر اما نقش موثر و محوریت زنان در این درگیری‌ها به وضوح قابل مشاهده است.

در این چهار دهه و با گسترش حاشیه‌نشینی، سرکوب و حمله به حاشیه‌نشینان و به تبع آن درگیری آنان با نهادهای حکومتی نیز افزایش یافته است. در سال‌های اخیر اما نقش موثر و محوریت زنان در این درگیری‌ها به وضوح قابل مشاهده است.

دیر زمانی است که شهرهای بزرگ ایران برای طبقات فرودست غیرقابل سکونت شده‌اند و افراد بسیاری برای سکونت به حاشیه‌ها پناه برده‌اند، حاشیه‌هایی که با گذشت سال‌ها به دلیل گسترش این کلان شهرها به سمت خارج، جزئی از کلان‌شهر شده و این افراد را مجدداً

مجبور به جابه جایی می‌کند.

اغلب افراد ساکن حاشیه شهرهای بزرگ در ایران به امید بهبود وضعیت زندگی و «بقا» از روستاها و شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ مهاجرت می‌کنند. دلیل عمده این مهاجرت‌ها فقر، جنگ، بلایای طبیعی و مشکلات اقلیمی است. این افراد پس از مهاجرت به سرعت در حاشیه شهرها ساکن شده و به دلیل نداشتن تخصص ویژه یا کارآمد نبودن مهارت‌هایشان در شهرهای بزرگ، به مشاغل کم‌درآمدی همچون کارگری روزمزد و دست‌فروشی، که نیاز به سرمایه و مهارت چندانی ندارد، روی می‌آورند.

زندگی روزانه زنان حاشیه‌نشین به دلایل مختلفی همچون اقامت در خانه‌هایی فرسوده، عدم دسترسی به منابع مصرف سالم و بهداشتی، مدیریت دشوار منابع محدود مالی، بیکاری و اعتیاد افراد ذکور خانوار و از طرف دیگر سایه حضور تهدیدآمیز همیشگی ماموران دولتی، آنچنان دشوار است که آن را بدل به جنگ و مقاومتی روزانه کرده است.

در اوایل دهه پنجاه نارضایتی عمومی در میان حاشیه‌نشینان آنچنان بالا گرفته بود که جنبه سیاسی به‌خود گرفت. چنان‌که در کتاب «طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران» نوشته احمد اشرف و علی بنوعزیزی آمده است: «تضاد آشکار بین فقر رقت‌انگیز مهاجران روستایی و شیوه زندگی تجملی برخی خانواده‌های مرفه شهری گرفتاری‌هایی را برای دولت ایجاد کرد. به ویژه تلاش شهرداری تهران برای اخراج افراد از مناطق خارج از محدوده به رویارویی مهاجران تهیدست با نیروهای امنیتی منجر شد.»

در نهایت انقلاب ۵۷ ایران، همان‌قدر که مدیون تلاش سازمان‌ها و چهره‌های سیاسی و روشنفکران بود، محصول حضور طبقه کارگر و پیوستن تهیدستان شهری به تظاهرات‌ها هم بود.

انقلاب ایران را انقلاب مستضعفان و پیروزی کوخ‌نشینان بر کاخ‌نشینان می‌خواندند و خمینی به تصریح اعلام کرده بود: «مستمندان و فقرا و دورافتاده‌ها در صف مقدم جامعه هستند، و همین‌ها و همین زاغه‌نشینان و همین حاشیه‌نشینان و همین محرومان بودند که این انقلاب را به ثمر رساندند. این‌ها بودند که از همه چیز خودشان در راه اسلام عزیز در رژیم سابق گذشتند و الآن همه مشغول‌اند.»

اگرچه همین حاشیه‌نشینان بلافاصله بعد از شروع انقلاب و آغاز جنگ هشت ساله در صف مقدم اعزام به جبهه‌ها بودند اما پس از پایان جنگ

و آغاز دهه هفتاد به خود وانهاد و فراموش شدند. با شروع دهه هفتاد و گسترش خصوصی سازی، دولتها رفته رفته از خدمات اجتماعی فروکاسته و با برقراری سیستم بازار آزاد، زندگی را بیش از پیش بر حاشیه نشینان سخت کردند.

در دهه هفتاد چندین شورش مهم در حاشیه شهرهای مشهد، اراک و تهران صورت گرفت که به دلیل پراکندگی جغرافیایی، عدم سازمان یافتگی، نداشتن رهبر و از سویی نداشتن توان اعتصابات و عدم حمایت از سوی بدنه اجتماعی جامعه همگی به شدت سرکوب شدند.

از اعتراضات دی ماه ۹۶ تا آبان ماه ۹۸ اما حضور زنان در مصاف با قدرت دولتی افزایش چشمگیر داشته است. دلایل افزایش چشمگیر حضور زنان در صف اول اعتراضات را میتوان ناشی از سرکوب مضاعف و سیستماتیک حکومت ارتجاعی و مردسالار حکومت اسلامی دانست. از سوی دیگر زنان به دلیل جنسیت و هم به دلیل حاشیه نشین بودن تحت سرکوب مضاعف قرار دارند.

در اعتراضات آبان ماه ۹۸ هم زنان و به ویژه زنان حاشیه نشین در صف اول اعتراضات حضور داشتند. در نجف آباد اصفهان، زنی با کشیدن پارچه ای سفید به تن و گذاشتن و قرآنی بر سینه خود خطاب به مردم گفت: «مردم، زنهایی که سرپرست خانوارند و هیچی در دستشان نیست چه کنند؟» خبرگزاری فارس هم در گزارشی نوشت: «میان داری و میدان داری ویژه زنان در اغتشاشات اخیر، چشمگیر به نظر می رسد. در نقاط متعدد به ویژه حومه تهران، زنان ظاهرا ۳۰ تا ۳۵ سال، نقش ویژه ای در لیدری اغتشاشات به عهده دارند.»

در این سالها نه فقط در ایران که در سراسر دنیا حضور زنان در اعتراضات خیابانی افزایش قابل توجهی دارند. امروزه زنان از آمریکا و لبنان تا سودان و بلاروس در صف اول مطالبات سیاسی و اجتماعی جامعه خود ایستاده اند.

اینکه در چهاردهه اخیر سرکوب سیستماتیک زنان توسط حکومت اسلامی در جریان بوده است، کمترین شکی وجود ندارد. اما واقعیتها نشان میدهند که پروژه حجاب اجباری پس از چهار دهه شکست خورده است.

فرمانده سپاه قدس گیلان، محمد عبدالله پور روز ۱۵ خرداد کرده که «مسئله عفاف و حجاب یک مسئله عادی نیست بلکه یک موضوع سیاسی و

امنیتی برای کشور است.» کشمکش بر روی حجاب و خشونت که برای رعایت آن راه انداخته‌اند ابزاری برای انحراف افکار عمومی بر روی معضلات اساسی جامعه مثل، فقر، بیکاری و گرانی نیز محسوب می‌شود. به‌علاوه محروم کردن نصف شهروندان جامعه از دخالت در جنبش‌های سیاسی - اجتماعی. علاوه بر این‌ها به‌نظر می‌رسد حجاب اجباری فراتر از احکام دینی، به‌نوعی هویت حکومت اسلامی در ایران تبدیل گشته است.

مرکز پژوهش‌های مجلس در سال ۹۷ گزارشی را منتشر کرد که نشان می‌دهد ۶۰ تا ۷۰ درصد زنان ایران در گروه محجبه عرفی یا «بد حجاب با تعریف شرعی» قرار دارند. ۳۰ تا ۴۰ درصد در گروه با حجاب می‌گنجند. افزون بر آن گزارش اذعان دارد که تنها ۱۳ درصد زنان حجاب سنتی را رعایت می‌کنند. موضوع حجاب اجباری نه تنها مسلمان‌ها، بلکه توریست‌ها، اقلیت‌های مذهبی و مسابقات ورزشی زنان در سطح بین‌المللی را نیز در برمی‌گیرد.

اگر رضاخان با توسل به سرکوب پلیسی حجاب را از سر زنان برکشید حکومت اسلامی نیز با توسل به همین شیوه سرکوب حجاب بر سر زنان گذاشت. هر دو شیوه محکوم و مطرود است. چرا که انسان آزاد به دنیا آمده، باید آزاد زندگی کند و مسلماً نوع لباس و محل زندگی خود را نیز بدون دخالت دولتها تعیین کند.

در هر صورت در این شرایط می‌توان پیش‌بینی کرد که وضعیت کنونی جامعه ایران چندان پایدار نخواهد ماند در نتیجه حکومت اسلامی تلاش می‌کند تا با اعدام، تهدید و زندان، سرکوب اعتراضات کارگری و توده‌ای، ارباب و سانسور، تزویر و ریاکاری و ... بر بحران‌های فزاینده خود سرپوش بگذارد تا چند صباح دیگری برای بقای حاکمیت خونین خود زمان بخرد. هرچند که حکومت اسلامی هنوز قدرت سرکوب دارد، اما سرکوب و سانسور و حتی اعدام تاثیر گذشته را ندارد. چرا که تشدید این همه فقر و بیکاری و فلاکت نمی‌تواند مردم جان به لب رسیده را آرام و ساکت کند و از حرکت باز دارد. اما ضرورت دارد که در چنین شرایطی جنبش‌های سیاسی - اجتماعی حقیقت و عدالت‌جو و آزادی‌خواه صفوف خود را متحدتر و مبارزه خود پیگیرتر و هدفمندتر کنند تا بتوانند گام‌به‌گام حکومت را به عقب‌نشینی وادار سازند و همه زمینه‌ها و ابزارهای لازم را برای تحولات سرنوشت‌ساز تاریخی و سرنگونی کلیت حکومت اسلامی و برپایی یک جامعه آزاد و برابر و عادلانه و انسانی فراهم سازند. بی‌تردید این بار زنان در این تحولات سرنوشت‌ساز تاریخی جامعه‌مان پیش‌گام خواهند بود!

زنان، بازنده‌گان یا برنده‌گان نئولیبرالیسم؟



مقاله‌ی زیر از گاه‌نامه، نشریه زنان، شماره 98،
یونی 2020 برگرفته شده است

سیما راستین

در سال‌های اخیر، بحث‌های زیادی در مورد نقش زنان در اقتصاد جهانی به‌پیش آمده است. این بحث‌ها معمولاً حول محور دو موضوع می‌چرخد: یکی این است که آیا زنان به‌طور فزاینده‌ای در بازار کار مشارکت بیشتری دارند و دیگری این است که آیا این مشارکت برای زنان به‌صرفه است. در این مقاله، به بررسی این موضوع می‌پردازیم که آیا زنان به‌طور فزاینده‌ای در بازار کار مشارکت بیشتری دارند و آیا این مشارکت برای زنان به‌صرفه است.

مشارکت فزاینده زنان در بازار کار و گسترش اشتغال آنها در جهان، شاخص مهمی برای ارزیابی از میزان حضور اجتماعی زنان در جوامع امروزی به‌شمار می‌آید. در پهنه‌ی عمومی گفته می‌شود که هیچ‌گاه میزان اشتغال زنان در بازار کار جهانی به اندازه‌ی امروز نبوده است. گرچه افزایش اشتغال زنان به کاهش فقر و رشد اقتصاد یاری

میرساند، اما تبعیض جنسیتی و بی‌عدالتی به حقوق آنان در بازار کار و بسیاری از عرصه‌های اجتماعی کمابیش به بقای خود ادامه می‌دهند. بر پایه‌ی آمارهای سازمان جهانی کار ILO میزان اشتغال زنان در درخشان‌ترین موقعیت خود ۲۶ درصد کمتر از مردان و دست‌مزد آنها ۲۱ تا ۳۰ درصد کمتر از مردان است. (1)

پژوهش‌های فمینیستی نیز حاکی از شکاف‌های جنسیتی در جامعه و بازار کار هستند و از بی‌کاری و زنانه شدن فقر گزارش می‌دهند. برخی از آنها ساختارهای نئولیبرالیستی یعنی اقتصاد بازار آزاد، بیرمق شدن قانون کار در اثر مقررات زدایی و خصوصی سازی را در سواستفاده از وضعیت ویژه‌ی زنان، مقصر می‌دانند. اما از سوی دیگر طرفداران اقتصاد بازار آزاد از موفقیت و پیشرفت زنان دم می‌زنند و از مشارکت زنان در بازار کار و آموزش مثال می‌آورند. آنها فهرستی از زنان نامدار و قدرتمند همچون مارگارت تاچر، هیلاری کلینتون، آنجلا مرکل و کریستین لاگارد را برای اثبات ادعای خود ردیف می‌کنند.

آیا پیشرفت‌های زنان در برخی کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی یا وجود تعداد انگشت‌شماری از زنان قدرتمند در جهان به مفهوم بهبود وضعیت عموم زنان است؟

وضعیت اسفبار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی توده‌های وسیع زنان در جهان چه گونه فهمیده می‌شود؟

نئولیبرالیسم چیست و تاثیر آن بر نابرابری‌های جنسیتی ساختاری و تبعیض تاریخی بر زنان چه گونه است؟

در این نوشته پیش از بررسی وضعیت زنان در نظام سرمایه‌داری نئولیبرال، نخست به مفهوم نئولیبرالیسم می‌پردازم. سپس خلاصه‌ای از افکار اندیشه‌پرداز نئولیبرالیسم فردریش فون هایک را می‌آورم. پس از گذری بر تاریخ‌چه‌ی شکل‌گیری نئولیبرالیسم در اروپا، پرسش اولیه این نوشته یعنی «زنان، بازنده‌گان یا برنده‌گان نئولیبرالیسم» مورد بررسی قرار می‌دهم.

نئولیبرالیسم چیست؟

زمینه‌های شکل‌گیری نظریه‌ی نئولیبرالیسم به سال‌های نخست پس از پایان جنگ جهانی دوم برمی‌گردد، هنگامی که اقتصاددان اتریشی، فردریش فون هایک (2)، در انجمن مون پله رن (3) گروهی از هم‌فکران را گرد هم آورد تا یک مدل بدیل برای اقتصاد برنامه‌ریزی شده

اتحاد جماهیر شوروی و دولت‌های رفاه مدل کینز طراحی کند. انجمن مون پله رن با اهداف مرکزی تبلیغ و ترویج در باره اهمیت اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر رقابت نامحدود و فشار هدفمند بر دولت‌های سوسیالیست و رفاه شکل گرفت و به این هدف که دولت‌ها به جای هدایت، برنامه‌ریزی و دخالت در کنش‌های اقتصادی، منحصرن کارکردهای محدود امنیتی و حفاظتی داشته باشند و به عبارتی خدمت‌گزار سرمایه‌داری باشند، فعالیت می‌کرد. در آمریکا مدرسه‌ی اقتصادی شیکاگو زیر نظر میلتون فریدمن که مرید فریدریش هایک بود، اصل اقتصادی «اهمیت بازار آزاد و عقلانیت شرکت‌کننده‌گان در بازار» را پیش می‌برد. ناگفته نماند که تئوری پردازان نئولیبرال در اوایل دوره‌ی پس از جنگ، به دلایل معینی خود را نئولیبرال نامیدند: آن‌ها با پیشوند «نئو» مفهوم انتقادی بر شکست لیبرالیسم کلاسیک در فاصله‌ی دو جنگ و در هنگام بحران اقتصادی جهانی در سال ۱۹۲۹ را به بیان در می‌آوردند.

برای پرهیز از ابهام و تلاقی تفاسیر مختلفی که در باره‌ی نئولیبرالیسم وجود دارد، آشنایی با رؤس اندیشه‌های فریدریش آگوست فون هایک، اقتصاددانی که نامش به عنوان بنیان‌گذار مکتب نئولیبرالیسم ثبت شده است، اهمیت ویژه‌ای دارد.

فریدریش آگوست فون هایک: «راهی به سوی برده‌گی»

یکی از آثار کلاسیک اندیشه‌ی نئولیبرالیسم، کتابی از فریدریش آگوست فون هایک (۴) زیرعنوان «راهی به سوی برده‌گی» است. هایک در مقدمه‌ای که در سال ۱۹۷۱ برای تجدید چاپ کتاب تهیه کرده، می‌نویسد:

«این کتاب در زمان جنگ دوم جهانی در انگلستان به وجود آمد و در آغاز ۱۹۴۴ به انتشار رسید و نخست روشن‌فکران سوسیالیست انگلیسی را مخاطب قرار می‌داد که در ناسیونال سوسیالیسم یک واکنش سرمایه‌داری در برابر گرایش‌های اجتماعی جمهوری وایمار را می‌دیدند. باید به آن‌ها تفهیم می‌شد که برعکس، این واکنشی نسبت به رشد سوسیالیسم بود که به صحنه می‌آید تا خودش را از قید همه دست‌آوردهای لیبرال دموکراتیکی فارغ کند که با همه تلاش‌های او برای سلطه‌ی کامل بر دستگاه تولید پیوند ناپذیر هستند. [...] زمانی که من این کتاب را نوشتم، شباهت‌های اساسی سیستم‌های توتالیتار، ناسیونال سوسیالیسم، فاشیسم و کمونیسم هنوز به هیچ‌وجه دیده نمی‌شد. قصد من نشان دادن این نکته بود که هدف‌های ویژه‌ای که سیستم‌های مختلف توتالیتار برای رسیدن به آن‌ها ارایه می‌دادند، مسبب برانگیختن خشونت نبودند، بلکه

این نتیجه‌ی ضروری هر تلاشی است که با آن، جامعه‌ی تاملان در خدمت هدف‌های تعیین شده‌ی حکومت‌گران گماشته شود. به نظر من تضاد میان نظم آزادی خواهان‌های که فرد در چارچوب قوانین رفتاری قانونی مجاز است دانش خود را برای پی‌گیری هدف‌های انتخابی خودش به کار ببندد، با سیستمی که در آن، همه‌ی جامعه باید به اهداف تعیین شده‌ی بالایی‌ها خدمت کنند، همچنان آشتی ناپذیر است. ضمن قابل تذکر است که من هر گاه در کتابم از سوسیالیسم حرف می‌زنم در معنای زمانی، شکل کهن سوسیالیسم را در نظر دارم، سوسیالیسمی که اجتماعی شدن ابزار تولید و یک اقتصاد برنامه ریزی شده‌ی ضروری را دنبال می‌کند.» (5)

هایک در ادامه علت روی‌کرد برخی جوامع را به افکار سوسیالیستی در سواستفاده از عقاید لیبرالیستی برای حفظ امتیازات غیراجتماعی قلمداد می‌کند:

«هیچ چیز نمی‌توانست به اندازه‌ای به لیبرالیسم آسیب برساند مثل چسبیدن سمجانه‌ی هواداران لیبرالیسم به قواعد کلیدی خشک و کلی مثل اصل □□□□ □□ (6). البته این ضروری و اجتناب ناپذیر بود. در مقابل بسیاری بر ضرورت تدابیر ویژه‌ی اقتصادی و سودآوری آن تکیه می‌کردند. گر چه زیان‌های غیر مستقیم آن‌ها، آشکار نبودند. در اثر نارضایتی فزاینده و پیشرفت کند سیاست لیبرالی و سواستفاده‌ی برخی برای حفظ امتیازات غیراجتماعی، افکار عمومی به شکل فزاینده‌ای از عقاید لیبرالیستی دوری جسته و فاصله می‌گرفت. این ایده پیوسته بیشتر قوت می‌گرفت که هیچ‌گونه پیشرفتی زیر سایه عقاید لیبرالیستی ممکن نیست و فقط تغییر فرم کامل نظم اجتماعی ضرورت دارد تا پیشرفت را امکان پذیر کند.» (7)

هایک در فصل‌های بعدی به نقد ایده‌ی سوسیالیسم می‌پردازد و اضافه می‌کند که ضعف این ایدئولوژی در هدف‌های آن نیست، بلکه در روش‌های آن است. «مفهوم سوسیالیسم آشفته‌گی ایجاد می‌کند: در واقعیت ایده‌آل‌های نهایی سوسیالیسم از عدالت اجتماعی، برابری و امنیت تشکیل می‌شوند. اما این همه‌ی داستان نیست. سوسیالیسم برای رسیدن به هدف‌های خود، روش‌های معینی را به کار می‌گیرد. یعنی لغو مالکیت خصوصی، لغو مالکیت بر مستغلات و ابزارهای تولید و تکوین یک اقتصاد متکی بر سیستم برنامه‌ریزی که در آن به جای منفعت فرد □□، یک اداره‌ی برنامه‌ریزی اقتصادی مرکزی عمل می‌کند. (...) اختلاف اصلی با سوسیالیست‌ها، نه بر سر اهداف آن‌ها که بر سر روش‌های آن‌ها برای رسیدن به هدف‌هایشان است، یعنی اقتصاد متکی به برنامه‌ریزی و

جمع‌گرایی. اهمیت این روش‌ها به اندازه‌ای است که سوسیالیست‌ها موفق شده‌اند که لیبرال‌ها را نیز به مقررات گذاری زنده‌گی اقتصادی متقاعد کنند.» (8)

هایک ستایشگر رقابت آزاد اقتصادی است و رقابت را تجسم مطلق آزادی در جامعه‌ی انسانی می‌داند.

«لیبرالیسم رقابت را به این دلیل بر نمی‌گزیند که در بیشترین موارد موثرترین روش‌هایی است که ما می‌شناسیم، بلکه به ویژه به این دلیل که رقابت تنها روشی است که به ما اجازه می‌دهد فعالیت‌های اقتصادی‌مان را بدون روش‌های اجباری و دخالت‌های زورمدارانه‌ی ادارات، هماهنگ کنیم. در حقیقت مهم‌ترین استدلال اساسی به نفع رقابت آزاد عبارت از این است که رقابت، یک هدایت اقتصادی آگاهانه را غیر ضروری می‌سازد و تصمیم‌گیری را به افراد واگذار می‌کند که چشم اندازه‌های یک فعالیت اقتصادی را ارزیابی و در این رابطه پی‌آمدهای منفی و ریسک‌های آن را پیش‌بینی و رفع و رجوع کنند.» (9)

در بخش بعدی هایک به نقد اقتصاد برنامه‌ای در سیستم سوسیالیستی می‌پردازد. او برنامه‌ریزی اقتصادی را نفی دموکراسی و آزادی انتخاب برای افراد جامعه می‌داند و پیش‌بینی می‌کند که همه‌ی سیستم‌های متکی به برنامه‌ریزی اقتصادی به دیکتاتوری منجر می‌شوند. هایک همچنین رقابت را فضیلتی متفاوت با وضعیت لسه‌فر/ به حال خود گذاشتن توصیف می‌کند: «این مهم است که بدانیم که اگر کسی مخالف اقتصاد برنامه ریزی شده باشد به این معنا نیست که او یک طرفدار دگماتیک لسه‌فر *Laisser-faire* است. لیبرالیسم به ما آموخته است که بهترین استفاده را از نیروهای رقابتی بگیریم تا فعالیت اقتصادی افراد را با یکدیگر هماهنگ کنیم. او به ما نمی‌آموزد که همه چیز را به حال خود بگذاریم.» (10)

البته هایک هیچ گونه اصولی که حاکم بر رقابت آزاد و ممانعت از وضعیت لسه‌فر باشد ارایه نمی‌دهد. همچنین اشاره‌ای به کارنامه‌ی دیکتاتورهای خشن و سرکوب‌گری نمی‌کند که در طول تاریخ بدون اقتصاد برنامه‌ای، با استبداد و سرکوب آزادی‌های فردی نه تنها تخریب اقتصادی، بلکه ناکامی بشریت را رقم زدند.

هایک در فصل ششم کتابش حتا دولت قانونمدار را با سلطه‌ی استبداد در یک کفه قرار می‌دهد و قانونمداری را مغایر با آزادی‌های فردی تعبیر می‌کند. «این حکومت‌ها در تمام اعمال و کارهایشان، به

هنجارهایی وابسته‌اند که از پیش تعیین و اعلام شده‌اند. [...] هر قانونی آزادی فرد را از این طریق که امکاناتی را که برای رسیدن به هدفها ضروری هستند، تغییر می‌دهد و در پهنه‌های معینی محدود می‌کند [...] هر چه بیشتر دولت برنامه‌ریزی کند، برنامه‌ریزی برای افراد دشوارتر می‌شود. شکی نیست که اقتصاد برنامه‌ای ضرورتی به یک سیاست آگاهانه‌ی روی‌کردهای تعیین شده با نیازهای مشخص انسان‌های مختلف منتهی می‌شود. یعنی چیزی را برای یک نفر مجاز اعلام می‌کند و برای نفر دیگر ممنوع می‌کند. اقتصاد برنامه‌ای مشخص می‌کند که افراد چه استاندارد زنده‌گی باید داشته باشند و چه باید انجام دهند. دولت قانون‌مدار در معنای سلطه‌ی سیستم هنجارهای حقوقی رسمی، برعکس حکومت‌های خودکامه، هیچ گونه امتیاز حقوقی قانونی را برای افراد برگزیده‌ی حکومتی به رسمیت نمی‌شناسد و منحصرن برابری افراد در برابر قانون را تضمین می‌کند.» (11)

هایک در ادامه به فقدان امنیت اقتصادی در اقتصاد برنامه‌ای می‌پردازد و این‌که سرنوشت همه‌ی دولت‌های متکی به اقتصاد برنامه‌ای، تبدیل شدن به حکومت‌های توتالیتراست. هایک به سختی به برابری حقوقی افراد در حکومت‌های برنامه‌ای، قانون‌مدار اعتراف می‌کند، اما برابری در برابر قانون را کافی نمی‌داند و اضافه می‌کند که نیازهای افراد مختلف، متفاوت است، پس برابری آن‌ها در برابر قانون کافی نیست و نتیجتاً آزادی برخی افراد تامین نمی‌شود.

هم‌چنین هایک به این حقیقت اشاره می‌کند که هیچ گونه تجربه‌ی تاریخی در مورد نظام‌های سرمایه‌داری و غیرسوسیالیستی وجود ندارد که نیازهای فردی و تامین آزادی همه‌ی افراد جامعه را تامین کرده باشد. همان‌گونه که رابطه‌ی مستقیمی میان اقتصاد برنامه‌ای و دیکتاتوری وجود ندارد، هیچ رابطه‌ی مستقیم و خود به خودی نیز میان نظم سرمایه‌داری و آزادی به لحاظ تجربی قابل اثبات نیست.

از سوی دیگر نازک‌بینی هایک در باره‌ی اشکالات دولت‌های سوسیالیستی قانون‌مدار این شگفتی و پرسش را در باره‌ی اصالت نظرات او بر می‌انگیزد: هایک هیچ‌گاه کودتای ۱۹۷۳ و دیکتاتوری نظامی آگوستو پینوشه در شیلی را که برای استقرار سرمایه‌داری لجام گسیخته نئولیبرال، هزاران شهروند شیلیایی را با خشن‌ترین روش‌های کشتار جمعی، تعقیب و زندانی کردن به نابودی کشاند، از زاویه‌ی نقض دموکراسی و آزادی‌های فردی مورد انتقاد قرار نداد.

هایک در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۸۲ به سانتیاگو شیلی سفر کرد. او نه

تنها با پینوشه دیکتاتور شیلیایی که توسط کودتای نظامی در سال ۱۹۷۳، موجب سقوط دولت سوسیالیست سالوادور آلنده شد، دیدار و گفتگو کرد، بلکه با نوشتن مقالاتی با صراحت از پیشرفتهای دولت پینوشه حمایت کرد. هایک برخلاف ادعاهایش در باره ی ایقان به لیبرالیسم و دموکراسی، هیچ گونه اشاره ای به سرکوب خونینی که توسط پینوشه و ارتش زیر فرماندهی او به راه افتاد، به اسارت، شکنجه و کشتار آزادی خواهان، روشن فکران، شاعران و نویسندگان نکرد. هایک و همتای آمریکایی او، میلتن فریدمن، که از فقدان آزادی و دموکراسی در کشورهای بلوک شرق انتقاد می کردند، در برابر پرونده ی خونین دولت کودتا که با تکیه به سرکوب دموکراسی پارلمانی در شیلی، تثبیت شده بود، سکوت کردند و کلامی در باره ی آزادی و دموکراسی بر زبان نیاوردند. ثمرات عملی تزه های هایک در سالهای ۱۹۸۰ در سیاست اقتصادی دولت پینوشه، مارگارت تاچر و رونالد ریگان آشکار شدند. هایک با هر سه ی این قهرمانان مشهور نئولیبرالیسم به ویژه مارگارت تاچر ارتباط و مبادله ی فکری داشت.

میلتن فریدمن: «کاپیتالیسم و آزادی»

از دهه ی ۱۹۷۰ نئولیبرالیسم هم در تئوری، هم در عمل توسط میلتن فریدمن هدایت می شد. نظریه های پایه ای فریدمن در کتاب کاپیتالیسم و آزادی ۱۹۶۲ جمع بندی شده است.

میلتن فریدمن سرمایه داری و آزادی فرد را در ارتباطی تنگاتنگ و جدایی ناپذیر می دانست. او تاکید می کرد که دولت فقط باید در جایی عمل کند که که بخش خصوصی اجازه ی دخالت ندارد. مثل حفظ امنیت پروژه های بزرگ، سازنده گی و ساختارهای داخلی، تامین نظم و آرامش. مراقبت از قراردادهای و تقویت رقابت اقتصادی. فریدمن معتقد بود که تشکیلات مالی و سرمایه گذاری دولتها، سرچشمه ی بی ثباتی هستند و به سرمایه های خصوصی آسیب می رسانند. او مالیات های کلان، مالیات برای آموزش، و مالیات بر درآمد را مردود و موجب انسداد امکانات بازار می دانست. فریدمن همچنین با مدل رایج مدارس دولتی در ایالات متحده ی آمریکا مخالفت می کرد و طرفدار دامن زدن رقابت در عرصه ی آموزش از طریق حمایت از مدارس خصوصی بود. نوائمی کلاین در کتاب دکترین شوک می نویسد که در جریان سیل های ویرانگر ۲۰۰۵ در نئو اورلئان، بی شماری از خانه ها و مدرسه های دولتی ویران شدند. بخش بزرگی از اقشار فقیر جامعه که در خانه های دولتی زنده گی می کردند، بی خانمان شده بودند. فرزندان این اقشار تهی دست نیز که از عهده ی

پرداخت هزینه‌های مدرسه‌های خصوصی بر نمی‌آمدند، منحصرن از مدرسه‌های دولتی استفاده می‌کردند. درست در چنین بحبوحه‌ی دلخراش اجتماعی، میل‌تون فریدمن ۹۳ ساله با وجود کهولت و بیماری که سیل‌های نئواورلئان را فرصتی طلایی برای پیشروی سرمایه‌داری و تضعیف خدمات اجتماعی دولتی می‌دید، پیش از پایان یافتن بحران، مقاله‌هایی در راستای حذف خانه‌ها و مدرسه‌های دولتی در وال استریت ژورنال نوشت: «بیشتر مدارس نئواورلئان و نیز خانه‌های بچه‌هایی که در این مدارس حضور می‌یافتند، ویران شده و این بچه‌ها در سراسر کشور پخش شده‌اند. این در عین حال که یک تراژدی است، اما از سوی دیگر فرصتی است برای آن‌که نظام آموزشی ایالت به صورت ریشه‌ای اصلاح شود.» (12) ایده‌ی فریدمن، تضعیف کارکردهای دولت، از طریق حذف هزینه‌های دولتی برای بازسازی مدارس دولتی و تقویت بخش خصوصی در بخش آموزش بود.

فریدمن هم‌چنین بنیان‌گذار مجمعی متشکل از دانشمندان اقتصادی بود که آن‌ها را پسرهای شیکاگو می‌نامند. پسرهای شیکاگو در هر جای دنیا که اقتصاد دولتی دچار بحران می‌شد، به تاخت سفر می‌کردند تا کودتاگران محلی را در آمریکا مرکزی، در اروپای شرقی و شیلی در برپا کردن اقتصاد نئولیبرالیسم، مشاوره و پشتیبانی کنند.

پیروزی نئولیبرالیسم در بریتانیا و ایالات متحده‌ی آمریکا، مقدمه‌ای بود برای تهاجم سرمایه‌داری هار و تازه نفس نئولیبرال به مناطق دیگر جهان که سال‌ها سرمایه‌داری خودی را با تئوری‌های کینز و برنامه‌های حمایتی دولتی مهار کرده بودند. سرمایه‌داری نئولیبرال نخست تمامی قوای تبلیغاتی، مالی و نظامی خود را برای تسخیر بازارهای اروپایی به کار انداخت. دولت‌های سوسیالیستی و سوسیال دموکراتیک این کشورها به دلیل تورم و بحران‌های پیاپی اقتصادی، طعمه‌ی مناسبی برای سرمایه‌داری نئولیبرال محسوب می‌شدند.

نئولیبرالیسم در نبرد با سوسیالیسم و دولت‌های سوسیال دموکرات

پس از پیروزی انتخاباتی مارگرت تاچر در بریتانیا در سال ۱۹۷۹ و رونالد ریگان در ایالات متحده‌ی آمریکا در سال ۱۹۸۱ روند خصوصی سازی و گسترش اقتصاد بازار آزاد و فشار بر دیگر دولت‌ها برای پیروی از سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی در بریتانیا و آمریکا آغاز شد.

مارگارت تاچر پیشاهنگ اصلاحات نئولیبرالیستی و پایان دادن به روندهایی که از اقتصاد کینز پیروی می‌کردند در اروپای غربی بود. او برنامه‌ی خود را با کاهش شوک‌آور هزینه‌های دولتی آغاز کرد. کمک‌های اجتماعی دولتی به قشرهای کم درآمد و بیکاران را حذف کرد. همزمان سیاست واگذاری صنایع ملی از جمله مخابرات، شبکه‌ی راه آهن شهری به بخش خصوصی را دنبال کرد. از دیگر اقدامات مهم او، قانون فروش خانه‌های ارزان قیمت دولتی به مستاجران و محدود کردن قدرت اتحادیه‌های کارگری بودند. سیاست فروش خانه‌های دولتی به مستاجران، حمایت شهروندانی را که به یمن این سیاست، صاحب خانه شده بودند، از سیاست خصوصی‌سازی برانگیخت. البته دولت تاچر صدای بخش‌هایی که در روند خصوصی‌سازی مسکن متضرر شده بودند را نمی‌شنید و برای بحران مسکن و افزایش نجومی سهام مسکن هیچ راه حلی ارائه نداد. فلسفه‌ی تاچر کاهش حداکثری هزینه‌ها و افزایش حداکثری سود بود. او در این زمینه به اندازه‌ای افراط کرد که برخی صنایع صنعتی و معادن را به تعطیلی کشاند. تاچر برای مقابله با تورم و آزاد کردن اقتصاد بازار کارنامه‌ی درخشانی ارائه داد ولی فقر و نابرابری از زمان صدارت او به شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. البته تاچر نابرابری در جامعه را برای رشد رقابت و تحرک اقتصاد ضروری می‌دانست.

فیلیپ تر در باره‌ی موج نئولیبرالیسم در آمریکا می‌نویسد: «در دانشگاه‌های انگلیسی و آمریکایی مدام تعداد بیشتری اقتصاددان با افکار نئولیبرالی برای تدریس و سخنرانی به کار دعوت می‌شدند. میلتون فریدمن مشهورترین نماینده‌ی مکتب شیکاگو، که به لحاظ نظری مرید هایک بود، در سال ۱۹۸۰ در یک سریال تلویزیونی شرکت می‌کرد که و نظرات خودش را با توده‌ی تماشاچیان در میان می‌گذاشت. او درست در اولین برنامه‌ی این سریال نظریه‌ی باورمندی به بازار را در مرکز توجه قرار داد. این برنامه «قدرت بازار» نام داشت. در خلال آموزش‌های اقتصادی سیاسی فریدمن، همواره دولت‌های رفاه اجتماعی در اروپا به عنوان ترمز فعالیت‌های اقتصادی و مسبب بحران‌های آن زمان، لعنت می‌شدند. در سال ۱۹۹۰ در این سریال سیاستمداران معروف و بازیگرانی مثل رونالد ریگان، وزیر امور خارجه‌ی سابق جورج شولتز و آرنولد شواتزنبرگ در این سریال شرکت کرده‌اند. یکی از برنامه‌های سریال به «شکست سوسیالیسم» تقدیم شده بود.» (13)

میلتون فریدمن، با شیفته‌گی از «معجزه‌ی شیلی» ستایش می‌کرد. سکوت او در برابر پرونده‌ی خونین دولت کودتای پینوشه اثبات مکرر این نکته بود که نظریه‌پردازان نئولیبرالیسم از آزادی و دموکراسی درکی

کاملن اقتصادی و مبتنی بر منافع سیستم سرمایه داری دارند. انتقاد آنها به فقدان دموکراسی در بلوک شرق سابق نیز منحصرن برای کسب آزادی سرمایه بود و نه حمایت از آزادی شهروندان.

روندی که با هدف آزادی اقتصاد بازار آزاد در غرب آغاز شده بود، محدودیتهای اقتصاد دولتی برنامه‌ای در بلوک شرق را که دست رقابت آزاد میان سرمایه‌داران را می‌بست، بیشتر نمایان کرد. تنگناهای معیشتی، تدارکاتی، نارسایی‌های دموکراتیک و افزایش بی‌عدالتی به اوج‌گیری بحران منجر شد. این بحران در سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ همه‌ی دولتهای سوسیالیستی حاکم در این کشورها را از پا درآورد. فروپاشی دولتهای سوسیالیستی در این کشورها با چنان شتاب ویران‌گری رخ داد که هیچ فرصتی برای برنامه‌ریزی یک راه سوم، میان سوسیالیسمی که به بن بست رسیده بود و سرمایه‌داری هاری که از مدتهای مدید در کمین تسخیر بازارهای اروپای شرقی بود، به جای نماند. بلافاصله پس از سقوط دولتهای سوسیالیستی در همه‌ی این کشورها، سیاست اقتصادی نئولیبرالی بازار آزاد به اجرا گذاشته شد. برای مشاوره و برنامه‌ریزی دولتهای نوپایی که با وعده‌ی حل بحران اقتصادی و برقراری دموکراسی در این کشورها روی کار آمده بودند، انبوهی از اقتصاددانان طرفدار بازار آزاد، موسوم به پسران شیکاگو که در مکتب اقتصادی شیکاگو زیر نظر میلتون فریدمن (14) آموزش دیده بودند، پیشاپیش به کار دعوت شده بودند.

دولتهای جدید طبق الگوی اقتصادی سرمایه‌داری نئولیبرال، با لغو اقتصاد دولتی برنامه‌ای، حذف مقررات‌های حاکم بر روند تولید و توزیع سرمایه آغاز به کار کردند و سرمایه‌های دولتی را برای فروش به سرمایه‌های خصوصی به حراج گذاشتند. با اجرای سیاست‌های بی‌امان نئولیبرالیستی در بلوک شرق، جنبش دموکراتیک اجتماعی توده‌ای در این کشورها رو به خاموشی گذاشت.

ستیز بر سر عنوان نئولیبرالیسم

نئولیبرالیسم اصطلاح ستیز برانگیزی است. برخی گرایشهای انتقادی ضد سرمایه‌داری، از عنوان نئولیبرالیسم برای توضیح تهاجم سرمایه‌داری هار و عنان گسیخته استفاده می‌کنند. برخی متخصصان اقتصادی و سیاستمداران آن را مبهم و متناقض می‌دانند. برخی نیز به ساده‌گی خواهان حذف آن از مباحث سیاسی و اقتصادی هستند و کاربرد قاطع عبارت سرمایه‌داری به جای نئولیبرالیسم را کافی می‌دانند. فیلیپ تر (15) در باره‌ی این مناقشه می‌نویسد، دشواری تعریف نئولیبرالیسم

عبارت از این است که توسط اشخاص مختلفی استفاده می‌شود. نئولیبرالیسم هم توسط پروفیسورها در کالج‌های کوچک و دانشگاه‌های بزرگ و هم توسط اتاق‌های فکر همچون مواسسه‌ی هریتیج (16) در ایالات متحده‌ی آمریکا و همچنین سیاستمداران قدرتمند آمریکایی به کار گرفته می‌شود. در حقیقت نئولیبرالیسم عبارتی سیال و متحول است و مدام تغییر می‌کند و البته گاهی با شرایط، به خوبی انطباق پیدا می‌کند. به همین دلیل نیز تاثیرگذاری قدرتمندی دارد. همچنین نئولیبرالیسم در روند تاریخی خود مطلق جریان هماهنگ و سیستم تفکر بسته‌ای نبوده است. اما علی‌رغم تنوع و تفاوت‌هایی که از مکتب اصلی به وجود آمده است، در طول زمان همه‌ی کشورهای پساکمونیستی سوار بر قطار نئولیبرالیسم همان اصلاحاتی را پیش بردند که برخی کشورها از جمله آلمان زودتر یا دیرتر پیش گرفتند. راه‌های متفاوتی که همه‌ی این کشورها پیش گرفتند، در نهایت از مسیر سه‌خطی/سه‌گانه‌ی اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر رقابت نامحدود، مقررات زدایی و خصوصی سازی عبور می‌کرد.» (17)

فیلیپ تر ابهام و اختلاف آرا بر سر نئولیبرالیسم را با مباحث مشابهی که حول ناسیونالیسم به عنوان بحث‌انگیزترین ایدئولوژی قرن نوزدهم دور می‌زند، مقایسه می‌کند: «ناسیونالیسم هم به عنوان یک ایدئولوژی به همین اندازه مبهم بود. این ایدئولوژی همواره توسط نیروها و اشخاص متفاوتی نمایندگی می‌شد و خودش را از سویی با نیازهای جنبش‌های ملی غیردولتی و از سوی دیگر با عظمت طلبی‌های ناسیونالیستی امپراطوری‌های بزرگ و هم با جنبش‌های پیشه‌وری و کشاورزی انطباق می‌داد. همواره و به طور ثابت در تمامی اختلاف نظرها دو محور ایدئولوژیک وجود داشت: تلاش برای تشکیل دولت خودی، یا تقویت قدرت دولت موجود و مسالهی توافق میان دولت و ملت. در نئولیبرالیسم هم چند نکته‌ی ثابت در همه‌ی دیده‌گاه‌های متفاوت وجود دارد که عبارتند از: تفوق اقتصاد، انتقاد اساسی به دولت و عزم راسخ برای عقب راندن دولت به پشتوانه‌ی خصوصی سازی و تصویر مشخص انسان به عنوان انسان اقتصادی. یک موازی دیگر میان ناسیونالیسم مدرن و نئولیبرالیسم در این است که تعداد اندکی از ناسیونالیست‌ها خودشان را به عنوان ناسیونالیست معرفی می‌کنند، زیرا این صفت را برای خودشان خفیف می‌دانند.» (18)

فیلیپ تر در ادامه مطرح می‌کند که سیالیت و متغیر بودن مفهوم نئولیبرالیسم را همچنین به خوبی می‌توان در اشکال متنوع تحول کشورهای بلوک شرق از ساختار سوسیالیستی به نئولیبرالیسم مشاهده

کرد. روند نئولیبرالیسم در کشورهای اروپای شرقی به شکل متفاوتی پیش رفت. در برخی این تحول بسیار آرام و بدون گسست به واقعیت نشست. در برخی دیگر با تنشهای پیچیده و در دسته‌ی سوم مثل یوگسلاوی که تنشهای خشونت آمیز قومی شکل گرفت و به جنگ داخلی منتهی شد. در نهایت موفقیت و نا موفقیت این کشورها برای لیبرالیزه کردن اقتصاد و عبور از اقتصاد دولتی برنامه‌ریزی شده به اقتصاد بازار آزاد، با معیارهای واشنگتن سنجیده می‌شد. هر کشور پساکمونیستی در اروپا تلاش می‌کرد که خود را با اصول اقتصاد بازار آزاد، خصوصی سازی و مقررات زدایی (19) انطباق دهد. به این اعتبار می‌توان به درستی از تاسیس یک نظم نئولیبرالیستی سخن گفت.

فلیپ تر در این زمینه به پژوهش مهم و تامل برانگیزی که توسط دورته بوهله (20) و بلا گرسکوویتس (21) در باره‌ی جریان‌ها و نتایج ترانسفورماسیون/ تحول گسست در کشورهای پساکمونیستی انجام داده‌اند، پرداخته است. (22) این دو پژوهشگر سیستم‌های اقتصادی این کشورها را در یک مدل سه شاخه‌ای جمع‌بندی و از یکدیگر تفکیک کرده‌اند:

۱. سیستم‌هایی که تمام «نئولیبرال سرمایه‌داری» هستند.

۲. سیستم‌هایی که نئولیبرالیسم در آن تعبیه شده است.

۳. سیستم‌هایی که با نئولیبرالیسم مشارکتهای معینی دارند.

برای مثال در روسیه و اوکراین، بلاروس و ملداوین که گسترش نئولیبرالیسم سرمایه‌داری معطوف به بازار آزاد، بسیار پر قدرت بود، نتایج رفرم نئولیبرالی بیشتر مشاهده می‌شد.

در روسیه و اوکراین دموکراسی با ثبات شکل نگرفت و الیگارش مالی در اقتصاد غلبه کرد. از این رو می‌توان این نظم را «الیگارش نئولیبرالیستی» نامید. (23) وضعیت گسست در اتحاد جماهیر شوروی پیچیده‌تر از کشورهای بلوک شرق انجام گرفت. اصلاحات گورباچف زیر عنوان پروسترویکا و گلاس نوست نه تنها مشکلات سیستم سوسیالیستی را از بین نبردند، بلکه مشکلات جدیدی آفریدند. متخصصان مدام از اصلاح و آینده سوسیالیسم واقع موجود (که البته این عبارت با تمسخر بیان می‌شد) بیشتر ناامید می‌شدند. آن‌ها پس از مدتی به اصلاحات نئولیبرالیستی و تزه‌های میلتون فریدمن و مکتب شیکاگو روی آوردند. این تحول به ویژه زیر نظر یگور گایدرو، لژک بالچروویچ، و واسلاو کلاوس (24) سه متخصص مؤسسات اقتصادی دولتی، هدایت می‌شد. حتی

با چروویچ با هزینه‌ی دولتی برای مطالعه به نیویورک فرستاده شد تا با مکتب فریدمن از نزدیک آشنا شود. نیویورکر پیش از سقوط اتحاد جماهیر شوروی نوشت: جنگ میان سرمایه‌داری با سوسیالیسم به پایان رسید. کاپیتالیسم پیروز شد. (25)

نائومی کلاین (26) اختلاف نظر در باره‌ی عبارت نئولیبرالیسم را مترادف با خصلت همه‌ی ایدئولوژی‌ها تعریف می‌کند: «ایدئولوژی تغییر شکل می‌دهد، همواره اسم عوض می‌کند و تغییر هویت می‌دهد. میلتن فریدمن خود را «لیبرال» می‌نامید، اما پیروان آمریکایی‌اش، که لیبرال‌ها را حامی هیپی‌ها و مدافع اخذ مالیات سنگین از ثروتمندان معرفی می‌کردند، تمایل داشتند «محافظه‌کار»، «اقتصاددان کلاسیک» یا «طرفدار بازار آزاد»، شناخته شوند. در اکثر نقاط جهان، دیده‌گاه اصلی آن‌ها تحت عنوان «نئولیبرالیسم» شناخته می‌شود اما اغلب «تجارت آزاد» یا «جهانی سازی» نیز نام گرفته‌اند. از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ نهضت فکری طرفدار فریدمن - بنیاد هریتیج، انستیتوی کتو، انستیتوی آمریکن انترپرایز - خود را «نو محافظه کار» نامیدند. (...) همه‌ی این اشکال مختلف ظهور یعنی «نئولیبرالیسم»، «جهانی سازی»، «نومحافظه‌کار»، «اقتصاد آزاد» در تعهد به خط مشی تثلیث مشترکند. این تثلیث عبارت از: حذف حوزه‌ی عمومی/ دولتی، آزادی عمل کامل شرکت‌ها، کاهش شدید خدمات رفاهی و اجتماعی.

نوائمی کلاین در ادامه اضافه می‌کند: «البته فریدمن جنبشش را تلاشی برای آزاد کردن بازار از چنبره‌ی دولت تصویر می‌کرد. در هر کشوری که ظرف سه دهه‌ی گذشته سیاست‌های «مکتب اقتصادی شیکاگو» پیاده شده است، آنچه به منصفی ظهور رسیده، یک ائتلاف قدرتمند حاکم بین چند شرکت بسیار بزرگ و طبقه‌ای از سیاستمداران بسیار ثروتمند بوده است. در حالی که مرز بین دو گروه نامشخص و دایمن متغیر بوده است. گروه میلیاردهای بخش خصوصی در ائتلاف مورد اشاره در روسیه «الیگارشی»، در چین «شازده‌ها»، در شیلی «پیرانا» و در ایالات متحده‌ی آمریکا «چنی»، نامیده می‌شوند. این گروه‌ها برخلاف ادعایشان برای آزاد کردن بازار از دست دولت، از نظر سیاسی و گروهی با هم ادغام شده‌اند و به یکدیگر نان قرض می‌دهند تا حق تصرف و به جیب زدن منابع ذیقیمت ملی را به چنگ آورند، از میدان‌های نفتی روسیه گرفته تا اراضی اشتراکی چین تا قراردادهای بازسازی انحصاری و غیر مناقصه‌ای در عراق.» (27)

«الیگارشی نئولیبرالیستی» در ایران را آقازاده‌ها نماینده‌گی می‌کنند. آقازاده‌ها میلیاردهایی هستند که یا از طریق خویشاوندی و

یا هم‌دستی در باندهای سیاسی و مالی به سیاستمداران قدرت‌مند پیوند دارند و ثروت‌های دولتی زیر عنوان خصوصی سازی به نام آن‌ها شده است. آخرین حتماً سهیلا جلودار نماینده‌ی مجلس جمهوری اسلامی از این سیاست بده بستان و نان قرض دادن در کاست حکومتی جمهوری اسلامی پرده برداشته است: «تحت عنوان خصوصی‌سازی واحدهای تولیدی به نهادهای حکومتی و دولتی و دوستان آن‌ها واگذار می‌شود. بسیاری از کسانی که سرمایه‌دار نامیده می‌شوند از وام‌های بانکی و رانت دولتی برای گرفتن یک پروژه بهره می‌برند، و سپس با حربه‌هایی یک کارخانه را به عرصه‌ی ورشکستگی می‌کشانند و از پرداختن مزد کارگران طفره می‌روند.» (28)

جلودارزاده در ادامه تصریح کرد: «برخی نهادها به دلیل در دست داشتن پروژه‌های حاصل از فروش نفت سهم برده‌اند و بودجه‌های قابل توجهی دارند، یا نهادهای دولتی و حکومتی، یا گاهی اوقات بانک‌ها می‌توانند برخی پروژه‌ها را خریداری کرده و در این عرصه ورود کنند. عده‌ای با وام گرفتن از بانک و نه از سرمایه‌ی شخصی، پروژه‌ها را خریداری می‌کنند؛ این به آن معنا است که دستگاه‌هایی که واگذاری می‌کنند «هم‌دستانی» دارند؛ تیمی متشکل از افراد داخلی سازمان خصوصی‌سازی و دریافت‌کننده‌گان وام در خارج از سازمان برای گرفتن پروژه‌ها با هم همکاری می‌کنند.

این رانت‌خواران برخی واحدهای صنعتی را با وام‌های کلان خریداری می‌کنند و سپس به خاطر نداشتن تخصص و سرمایه قادر به پرداخت حقوق کارگران نیستند. در مواردی دیگر، افراد بعد از خرید واحد صنعتی، ماشین‌آلات آن را می‌فروشند و حقوق کارگران را پرداخت نمی‌کنند و اعلام ورشکستگی می‌کنند، اما وقتی دولت و شورای تامین به ناچار پول می‌دهند تا اعتراضات کارگران را کنترل کنند، مالک دوباره ادعا می‌کند و واحد را پس می‌گیرد.» جلودارزاده کارخانجات نساجی مازنداران را یک نمونه از این «رفت و برگشت رذیلانه» دانست.

سرمایه‌داری لیبرال برای پیشبرد و گسترش اقتصاد بازار به اهرم‌های مالی و اعتباری که فراملتی عمل کنند، نیاز داشت. به این منظور بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را به اهرم پیشبرد هدف‌های نئولیبرالیسم در کشورهایی که به دلیل سقوط اقتصادی از پا افتاده بودند، تبدیل کرد.

ارگان‌های اجرایی نئولیبرالیسم

اهرم‌های اجرایی پیشبرد اقتصاد بازار آزاد عبارتند از بانک جهانی (29)، سازمان تجارت جهانی (30) و صندوق بین‌المللی پول (31).

ماریا میس (32) در باره‌ی ایده‌ی اولیه‌ی شکل‌گیری بانک جهانی و مؤسساتی نظیر آن و تحول‌شان می‌نویسد: «این مؤسسات برای غلبه بر بحران‌های اقتصادی ۳۰ ساله تاسیس شدند و مشی خود را با تکیه بر آرای جان ماینارد کینز (33) تدوین کرده بودند. هسته‌ی تئوری کینز عبارت است از این است که دولت باید در زمان بحران، به عنوان یک کارآفرین وارد صحنه‌ی اقتصادی شود و از طریق وام‌گذاری، سرمایه‌های نوپا و پروژه‌های اقتصادی، واحدهای تولیدی و اقتصادی را حمایت کند تا اشتغال آفریده شود و قدرت خرید و مصرف دوباره به جریان بیفتد. کینز همچنین بر این باور بود که دولت باید با هدف سعادت همی شهروندان، در وقایع بازار دخالت کند.

از پایان جنگ دوم جهانی تا بحران نفت در سال‌های ۱۹۷۲-۷۳ سیاست اقتصادی کشورهای اروپایی، همچنین بسیاری از کشورهای در حال توسعه از مشی اقتصادی کینز پیروی می‌کردند. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز در زمان تاسیس در سال ۱۹۴۴ کاملن از ایده‌های کینز متأثر بودند. این مؤسسات نه تصمیمات حکومت‌های دیگر را کنترل می‌کردند و نه اجازه‌ی دخالت در امور داخلی دیگر کشورها را داشتند. (34)

ماریا میس در ادامه مطرح می‌کند: «وظیفه‌ی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در بدو تاسیس، مشارکت در بازسازی اقتصادی اروپای ویران شده در اثر جنگ جهانی دوم و ثبات ارز قدرت‌های بزرگ اقتصادی بود. تشکیلات این مؤسسات از ابتدا در واشنگتن قرار داشت. ظاهرن این بوروکراسی‌های پر قدرت بین‌المللی فاقد قدرت سیاسی هستند. بانک جهانی از مبالغی که ۱۸۸ دولت عضو می‌پردازند، تامین مالی می‌شود. اما دولت‌هایی که سهم بیشتری می‌پردازند، نفوذ بیشتری در روند تصمیم‌گیری دارند. طبیعتن در این معادله نابرابر نفوذ کشورهای ثروتمند و در راس آن‌ها ایالات متحده‌ی آمریکا، بیش‌تر از بقیه‌ی اعضا است. به همین دلیل نیز بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول منطبق با اصل «یک دلار، یک رای» به نفع پر قدرت‌ترین منافع اقتصادی و مالی آمریکا عمل می‌کنند. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول پس از زمان کودتای نظامی پینوشه در شیلی و پیروزی تاچر در انگلستان ۱۹۷۹ و روی کار آمدن ریگان ۱۹۸۰ در آمریکا، تمام و کمال مشی

به این ترتیب سرمایه‌داری نئولیبرال پس از سقوط اردوگاه سوسیالیسم و عقب نشینی دولت‌های سوسیال دموکراتیک در اروپای غربی به نظام مسلط جهانی تبدیل شد. از آنجایی که بهترین روش شناخت نظام‌های اجتماعی مسلط، بررسی وضعیت اجتماعی و حقوقی گروه‌های مختلف انسانی مثل زنان، سالمندان، توان‌خواهان، همجنس‌گرایان، مهاجران است، اکنون به پرسش نخست در این مقاله باز می‌گردیم و وضعیت اجتماعی زنان را در نظام نئولیبرالیسم بررسی می‌کنیم.

زنان، در ساختار نئولیبرالیسم

اقتصاد بازار آزاد در تار و پود جامعه رسوخ می‌کند و اشتغال می‌آفریند. اشتغال را تا نهایت خرد و قطعه قطعه می‌کند تا حتا انجام آن برای یک کودک، یک سالمند یا زن باردار امکان‌پذیر باشد. در این بازار همه گونه اشتغالی یافت می‌شود. زمان اشتغال آنچنان منعطف است که جوینده‌ی کار با هر موقعیتی امکان یافتن کار اجاره‌ای و کار خانه‌گی و کار ساعتی را پیدا می‌کند. در اقتصاد بازار آزاد مقررات و حقوق کار بنا به سلیقه و خواسته کارفرما تعیین می‌شود. قوانینی که ناظر بر حقوق کارکنان باشد، آن‌ها را با بیمه‌های بی‌کاری و سلامتی در برابر صدمات و فرسوده‌گی‌های اشتغال، حفاظت کند، مبهم و فاقد قاطعیت اجرایی هستند. کارفرما هر لحظه که اراده کند، می‌تواند به کار پایان دهد، پرداخت دستمزد را به تاخیر بیندازد، کارکن را به اضافه کاری وادار کند. برای سازمان‌دهی سودزای نیروی کار موقت، کارآفرینانی وارد صحنه بازار شده‌اند که منحصرن به خرید و فروش نیروی کار اشتغال دارند. کارآفرینان بازار نئولیبرالیسم در شرکت‌ها و آژانس‌های مدرن و بی‌شماری که تاسیس کرده‌اند، نیروی کار منعطف از یکساعت تا تمام وقت را استخدام می‌کنند و نیروی کار آن‌ها را به شرکت‌های متقاضی اجاره می‌دهند. درآمد کلان این کارآفرینان، از بخشی از دستمزد نیروی کار اجاره‌ای، کسب می‌شود. کارآفرینان با تشکیل شرکت‌های مشاوره برای نیروهای تحصیل کرده، آژانس‌هایی برای خرید و فروش کارگران نظافت‌چی، نگهبان، مربی کودک، راننده، نجار، آرایشگر در هر گوشه و کنار جوامع سرمایه‌داری دفتر و دستکش‌شان را به راه انداخته و با دامن زدن رقابت و تحرک در بازار آزاد، سود کلانی به جیب می‌زنند. در چنین وضعیتی درهای بازار کار نئولیبرالی کاملن سخاوتمندانه بر روی زنان به عنوان نیروی کار ارزان و کم توقع گشوده شد. حضور زنان از دهه‌ی ۱۹۸۰ در

بازار جهانی کار گسترش بی‌سابقه‌ای یافته است. زنان به ویژه در بخش‌های خدمات به عنوان فروشنده، مربی کودک، کمک آشپز، آموزگار، سرویس‌های تلفنی Call Center، کارگر سرویس‌های بهداشتی. در بخش مراقبت، به عنوان پرستار و منشی دکتر، خدمات خانه‌گی برای نگهداری کودکان و سالمندان، حضور چشم‌گیری دارند.

سرمایه‌داری نئولیبرال برای دور زدن سدهای مالیاتی در کشورهای اروپایی، بخش بزرگی از سرمایه‌ها را به کشورهای که علاوه بر نیروی کار ارزان، فاقد سیستم مالیاتی هستند، انتقال داد، از جمله به کشورهای شمال آفریقا، شرق و جنوب آسیا و آمریکای مرکزی. در بخش‌های تولیدات صادراتی نساجی، کفش‌سازی و ابزارهای کامپیوتری که با ورود سرمایه‌های خارجی در این کشورها پا گرفته‌اند، انبوهی از زنان نیز به بازار کار راه یافتند. سیستم‌های تولیدی چند ملیتی در کشورهای نام‌برده عمدتاً به اتکای نیروی کار زنان شکل گرفتند. در بنگلادش، زنان ۹۰ درصد کارکنان کارخانه‌های نساجی و لباس دوزی را تشکیل می‌دهند.

اشتغال و داشتن درآمد زنان ازسویی موجب سست شدن زنجیرهای پدرسالاری و هم پیوندی آنها با اقتصاد پولی و کار دست‌مزدی شد و از سوی دیگر گرفتار شدنشان در سیطره‌ی روابط طاقت فرسا و استثمارگرانه تولید صنعتی. مزیت نیروی کار زنان در این کشورها به ویژه ارزان بودن نیروی کار و تشکل نیافته‌گی آنهاست. سرمایه‌داران چند ملیتی با هم‌دستی دولت‌های فاسد در این کشورها، تولید را به سودآورترین روش‌ها پیش می‌برند. آنها نه تنها نیروی کار را به ارزان‌ترین نرخ خریداری می‌کنند، بلکه به امنیت جانی و سلامتی کارگران هم کاملن بی‌اعتنا هستند. فروریختن ساختمان عظیم تولیدی در رانا پلازا Rana Plaza بنگلادش در آوریل سال ۲۰۱۳ که به کشته شدن ۱۱۳۶ و زخمی شدن ۲۰۰۰ کارگر منجر شد، تنها یکی از نمونه‌های سوداندوزی بی‌رحمانه‌ی سرمایه‌داران فراملیتی در کشورهای ورشکسته‌ی اقتصادی بود. در ساختمان هشت طبقه‌ی رانا پلاتزا قریب به ۵۰۰۰ کارگر که اکثریت آنان را زنان کارگر تشکیل می‌دادند، کار می‌کردند.

در این کارگاه‌ها، کالاهای پوشاکی برای عرضه کننده‌گان مد اروپا مثل Primark, Benetton, Mango, C&A تولید می‌شد. اغلب قربانیان این فاجعه‌ی بزرگ انسانی تنها نان‌آور خانواده‌های بزرگشان بودند. ابعاد فاجعه به اندازه‌ای بود که کارگزاران سرمایه‌داران نئولیبرال در منطقه، موفق به پنهان کردن آن نشدند. در تحقیقاتی که در محل حادثه و از خانواده‌های قربانیان به عمل آمد، آشکار شد که

کارگران این تولیدی‌های سودآور نه تنها به غیرانسانی‌ترین شکل ممکن استثمار می‌شدند، بلکه از هر گونه بیمه‌ی سلامتی و حوادث نیز محروم بوده‌اند. شدت و گسترش انتقادات در افکار عمومی جهانی، سازمان بین‌المللی کار و بشماری از سازمان‌های غیردولتی مدافع کارگران در ابعادی بود که سرمایه‌داران فراملیتی ناگزیر به ایجاد تغییرات مثبتی در امنیت محلک‌ار و افزایش دستمزد کارگران تولیدی‌های پوشاک در رانا پلاتزا شدند. در سال ۲۰۱۵ حداقل دستمزد برای کارگران این منطقه ۶۰ یورو ماهانه در نظر گرفته شد. (36)

به باور برخی فمینیست‌ها، علیرغم استثمار شدید زنان کارگر در کشورهای که مامن سرمایه‌های نئولیبرالیستی برای کسب سود بیشتر هستند، اشتغال زنان به آگاهی جنسیتی و افزایش مطالبات برابری خواهانه زنان این کشورها منجر شده است.

کریستا ویشتیش(37) در باره‌ی هجوم گسترده‌ی زنان به بازارهای کار به ویژه در جریان بحران مالی 2008 و 2009 در آمریکا و اروپا می‌نویسد: «سرمایه‌داری نئولیبرال که در جست و جوی نیروی کار ارزان و کم توقع، بدون تشکل و فاقد آگاهی بر حقوق خود بود، موفق به جذب گسترده‌ی زنان به بازار کار شد. حضور چشم‌گیر زنان در بازار کار موجب، شکل‌گیری تصویری در افکار عمومی آمریکا شد که گویا زنان برنده‌گان عصر نئولیبرالیسم هستند و نوعی تعویض نقش اجتماعی میان زنان و مردان انجام گرفته و زنان به نان‌آور خانواده و جای‌گزین پدرها به عنوان نان‌آور شده‌اند. در حالی که به عطش سیری‌ناپذیر سرمایه‌داری برای کسب سود بیشتر، مقررات زدایی نئولیبرالیستی که نه تنها حقوقی برای کارکنان قایل نبود، بلکه از آن‌ها اطاعت و انعطاف مطلق را طلب می‌کرد، توجهی نمی‌شد. سیستم نئولیبرالیستی با مقررات‌زدایی بازار کار، مسخ قانون کار و مقدس کردن اصل سود هر بیشتر به هر قیمتی، از ورود زنان به بازار کار نهایت سواستفاده را انجام می‌داد. زنان به دلیل موقعیت دشوارشان در خانواده به عنوان همسر و مادر، به دلیل معذوریتهای بیولوژیک مثل بارداری و زایمان و پیامدهای آن، ناگزیر به پذیرش همه‌ی مطالبات ناعادلانه بازار کار خشن سرمایه‌داری هستند. سرمایه‌داری نئولیبرال با خرد کردن کار به واحدهای کوچک (Mini Job)، امکان اشتغال محدود، فصلی، ساعتی و منعطف را برای زنانی که به دلیل مسوولیت‌های خانوادگی امکان تقبل کار تمام وقت را ندارند، به وجود آورد. در این رابطه هر گونه مسوولیتی برای تدوین قرارداد کار، بیمه و خسارت‌های ناشی از کار را حذف کرد.» (38)

کریستا ویشتریش اضافه می‌کند که در اتحادیه‌ی اروپا ۷۵ درصد مشاغل دشوار و کم در آمد، نیمه وقت، فصلی، فاقد بیمه‌های اجتماعی، توسط زنان انجام می‌گیرد. در بخش خدمات که از الزامات اصلی آن انعطاف بسیار بالا است، حضور زنان بسیار چشم‌گیر است، از جمله مشاغل غیررسمی، کار اجاره‌ای، کارهای ساعتی که منطبق با خواست کارفرما تعیین می‌شوند، بدون بیمه‌های درمانی، بی‌کاری و بازنشسته‌گی. از سوی دیگر در جوامع سرمایه‌داری مدام تدابیر و پروژه‌هایی زیر عنوان پیوند اشتغال و زنده‌گی خصوصی خانواده‌گی ارایه می‌شود تا علاوه بر تبلیغ تشکیل خانواده و بارداری، مادران را به بازار نئولیبرالیستی جذب کنند، بازاری که بر مبنای آن اشتغال نیمه وقت، فصلی، بدون قرارداد و بدون بیمه‌های اجتماعی توسط زنان و مادران مجرد انجام شود و سودزایی را افزایش دهد.

شکاف‌های جنسیتی در بازار کار اروپا (Gender Gap)

شکاف‌های جنسیتی در بازار کار که همچنان در جوامع اروپایی پا برجا هستند، عبارتند از: شکاف میان اشتغال و کیفیت شغلی، شکاف میان دست‌مزد و حقوق بازنشسته‌گی، تقسیم نابرابر مشاغل مراقبتی/ Care و موقعیت‌های مدیریتی. مهم‌ترین علت این شکاف‌های جنسیتی در بقای فرصت‌های نابرابر برای ورود زنان به منابع و فن‌آوری‌های مدرن است. فرصت‌های نابرابر به معنای عدم تعادل تقسیم امکانات میان زنان و مردان از بدو تولد است. زمینه‌های این شکاف‌های جنسیتی را می‌توان از جمله در بقای الگوهای جنسیتی مردانه/ زنانه از بدو تولد و فقدان حمایت و ارزش‌گذاری اجتماعی زنان برای زمان‌های طولانی غیبت آن‌ها از بازار آموزش و اشتغال به دلیل بارداری و مسوولیت نگهداری از کودکان مشاهده کرد.

در نتیجه علیرغم حضور فعال زنان در مراکز آموزشی و بازار کار، شکاف میان اشتغال زنان با مردان در مقیاس جهانی بالغ بر ۲۶ درصد و شکاف دست‌مزد در سطح جهان به طور متوسط ۲۱ تا ۳۱ درصد است. در جاهایی که این شکاف کاهش یافته است، به دلیل افزایش حقوق زنان نبوده است، بلکه به دلیل کاهش دست‌مزد کارکنان مرد بوده است. بر اساس اظهارات سازمان بین‌المللی کار ILO در سال ۲۰۱۶ این شکاف در ۷۵ سال آینده تدریجاً کاهش خواهد یافت.

در اتحادیه‌ی اروپا شکاف هشدار دهنده ۳۹ درصدی میان حقوق بازنشسته‌گی مردها با زنان وجود دارد. این شکاف موجب فقر زنان در زمان بازنشسته‌گی می‌شود. این شکاف نیز از تقسیم جنسیتی بازار کار

سرچشمه می‌گیرد. به طور کلی زنان در سراسر جهان همچنان به قشر کارکنان فقیر تعلق دارند، یعنی کسانی که علیرغم اشتغال در فقر زنده‌گی می‌کنند و به دلیل اشتغال در بخش‌های غیر رسمی فاقد تشکل هستند و قدرت دفاع از موقعیت ضعیف خود در بازار کار را ندارند. از سوی دیگر مشاغل دشواری همچون پرستاری در بیمارستان‌ها و خانه‌های سالمندان عمدتاً مشاغل زنان محسوب می‌شوند و در شمار کارهای کم درآمد قرار دارند.

نکاتی در باره‌ی مشاغل مراقبتی

چرخش و سودآوری اقتصاد فقط توسط کار دستمزدی و استفاده از منابع طبیعی حاصل نمی‌شود، بلکه همچنین از طریق بهره‌وری از مشاغل مراقبتی در کودکستان‌ها، خانه‌های سالمندان، بیمارستان‌ها و مشاغل مراقبتی خانه‌گی که وجه مهمی از بازتولید اجتماعی را انجام می‌دهند. مشاغل مراقبتی که عمدتاً توسط زنان انجام می‌شوند، پیش‌شرط اجتناب‌ناپذیر اقتصاد، مالی، کالایی و بازار هستند.

مشاغل مراقبتی تدریجاً در بخش خدمات انتگره شده‌اند و در چارچوب اصول بهره‌وری، و رقابت قرار گرفته‌اند. اشتغال در این بخش کم درآمد نه تنها دارای وجهی اجتماعی مناسب نیست، بلکه از آنجایی که آموزش دادن، غذا دادن به نوزادان و بیماران را نمی‌توان سرعت داد، این مشاغل «تولیدی» و سودآور هم نیستند. ثمره و سود مشاغل مراقبتی در ارزش‌های غیراقتصادی مانند رضایت و هم‌بستگی اجتماعی نهفته است. در نتیجه، در این بخش از مشاغل اجتماعی، مدام بحران‌های متنوع بازتولید سر باز می‌کنند که در نابرابری رشد یا بنده‌ی اجتماعی، در وضعیت کم‌بود نیروی کار در بخش مراقبت از سالمندان، کم‌بود کودکستان‌ها و در فرسوده‌گی شغلی و افسرده‌گی به عنوان بیماری‌های توده‌ای جلوه‌گر می‌شوند. اعتصاب‌های کودکستان‌ها و پرستارها در آلمان نمونه‌ی بارز این نارضایتی است.

در سال‌های اخیر کارکنان کودکستان‌ها و بخش‌های پرستاری با سازمان‌دهی اعتصاب‌های عمومی به وضعیت شغلی نامناسب خود اعتراض کردند و علاوه برخواست افزایش دستمزد، خواهان ارزش‌گذاری اجتماعی شایسته برای این مشاغل شدند. (39)

زنان، بازنده‌گان یا برنده‌گان نئولیبرالیسم؟

وضعیت زنان در سیستم سرمایه‌داری نئولیبرال بیان‌گر یک تناقض است.

از سویی ورود زنان به بازار کار و رهایی از چهار دیواری کار خانه‌گی، چشم‌اندازهای دیگری مثل استقلال اقتصادی و عدم وابسته‌گی به درآمد خانواده‌گی را در برابر آنها می‌گشاید. عدم استقلال و وابسته‌گی اقتصادی زنان همواره در طول تاریخ موجب اسارت جنسیتی زنان به مردان بوده است. در حالی که اشتغال و عدم وابسته‌گی اقتصادی، نقش موثری در کسب آزادی‌های فردی و رشد مستقل فردیت انسانی زنان داشته‌اند. حکم تاریخی انگلس در باره اهمیت استقلال اقتصادی زنان برای برابر حقوقی اجتماعی آنها همچنان در این عصر صادق است.

«رهایی زن و برابری او با مرد غیرممکن است، و تا زمانی که زن از کار مولد اجتماعی برکنار بوده و محدود به کار خانه‌گی یعنی خصوصی باشد، چنین می‌بایست بماند. رهایی زن فقط هنگامی ممکن خواهد شد که زنان قادر شوند که در حد وسیع در تولید، در مقیاس اجتماعی سهمیم شوند، و هنگامی که تکالیف خانه‌گی فقط جزیی از توجه آنها را لازم داشته باشد. و این فقط در نتیجه صنایع بزرگ مدرن ممکن شده است که نه تنها شرکت زنان را در تولید میسر می‌سازد، بلکه عملن آن را لازم دارد و به علاوه می‌کوشد که کارخانه‌گی خصوصی را نیز به یک صنعت عمومی مبدل سازد.» (40)

از سوی دیگر تجربه‌ی استثمار، خشونت جنسیتی، بی عدالتی در محیط کار فرساینده و خرد کننده است. گرچه این تجربیات در دراز مدت به آگاهی اجتماعی، به رشد هم‌بسته‌گی و تشکلیابی منتهی می‌شود، اما بخشی از رهروان این روند طاقت‌فرسا و طولانی از پا می‌افتند، بخشی جذب سیستم متکی بر استثمار می‌شوند و در خدمت بازتولید استثمار زنان قرار می‌گیرند و بخش دیگر به آگاهی می‌رسند و از طریق تشکلیابی در برابر سیستم ناعادلانه مقاومت می‌کنند. به این اعتبار نمی‌توان زنان را برنده‌گان سیستم اقتصاد بازار آزاد نئولیبرالیستی قلمداد کرد. اما نمی‌توان بر بازنده‌گی مطلق آنها نیز حکم داد. زنان اکنون علیرغم بر دوش کشیدن تبعیض‌های جنسیتی و اجتماعی، در مقایسه با گذشته برگ‌های برنده‌ی بیشتری برای رهایی از سلطه‌ی سخت جان پدرسالاری و مبارزه برای کسب حقوق اجتماعی برابر، در دست دارند.

زیر نویسها :

2- (Friedrich August von Hayek (1899-1992

3- انجمن مون پلهرن: (Mont Pelerin Society) سازمانی بین‌المللی است متشکل از اقتصاددانان (شامل ۸ برنده نوبل اقتصاد)، فیلسوفان، تاریخ‌دانان، روشن‌گران، رهبران کسب و کار و دیگر هواداران لیبرالیسم کلاسیک. بنیان‌گذاران آن عبارتند از فردریش هایک، کارل پوپر، لودویگ فن میزس، جرج استیگلر و میلتون فریدمن.

این انجمن در ۱۰ آوریل ۱۹۴۷، در کنفرانسی که فردریش هایک ترتیب داده بود، توسط ۳۹ محقق تشکیل شد. در آغاز، قرار بود نام آن انجمن اکتون-توکویل باشد، اما با اعتراض فرانک نایت و پیشنهاد لودویگ فن میزس، نام محل برگزاری کنفرانس را، که اقامتگاهی است در سوئیس، بر آن نهادند.

(4) فریدریش آوگوست فون هایک: Friedrich August von Hayek زاده ۸ می ۱۸۹۹ در وین (اتریش) - مرگ ۲۳ مارس ۱۹۹۲ در فرایبورگ (آلمان). او به عنوان یکی از بزرگ‌ترین اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی سده بیستم شناخته می‌شود. هایک مخالف سوسیالیسم و یکی از نظریه‌پردازان لیبرالیسم اقتصادی و بازار آزاد بود و به ویژه به عنوان یکی از نماینده‌گان نولیبرالیسم پس از جنگ جهانی دوم شهرت دارد. هایک در سال ۱۹۷۴ موفق به دریافت جایزه نوبل اقتصاد شد. هایک مهم‌ترین اثر خود را زیر عنوان *The Road to Serfdom* (راهی به سوی برده‌گی) در سال ۱۹۴۴ تدوین کرد. این کتاب هم‌چنان راهنما والهام بخش طرفداران نولیبرالیسم در جهان است.

5- Friedrich A. Hayek, Der Weg zur Knechtschaft. 2014- Lau- Verlag & Handel KG, Reinbek/München. S. 20

6- laissez-faire فرانسوی: به معنای «بگذار بکنند»، کنایه از این‌که دولت نباید در کار شهروندان دخالت کند.

7- Friedrich A. Hayek, Der Weg zur Knechtschaft, S. 36.

8- همان‌جا. ص. ۴۹

9- همان‌جا. ص. ۵۱

10- همان‌جا. ص. ۵۱

- 11- همان جا . ص. ۸۶
- 12- نائومی کلاین، دکترین شوک، ترجمه مهرداد (خلیل) شهابی-
میرحمود نبوی، تهران: کتاب آمه ۱۳۸۹- ص. ۱۸ و ۱۹
- 13- Philip Ther, *Die neue Ordnung auf dem alten Kontinent, Eine Geschichte des neoliberalen Europas*, Suhrkamp Verlag
erste Ausgabe 2016, S. 48
- 14- **میلتون فریدمن**: 1912-2006 Milton Friedman، اقتصاددان
آمریکایی. اثر معروفش: کاپیتالیسم و آزادی.
- 15- Philip Ther, ebd
- 16- **بنیاد هریتج**: The Heritage Foundation اندیشکده‌ی محافظه‌کار
آمریکایی مستقر در واشینگتن، دی.سی.
- 17- Philip Ther, a.a.0, S. 24-25
- 18- همان جا .
- 19- **مقررات زدایی**: قانون‌زدایی در پهنه‌های خاصی چون حقوق کار و
هم‌چنین محیط زیست است.
- 20- Dorothee Bohle: پروفیسور علوم سیاسی در دانشگاه مرکزی
اروپا- بوداپست/مجارستان
- 21- Béla Greskovits: پروفیسور روابط بین‌المللی در دانشگاه مرکزی
اروپا- بوداپست/مجارستان
- 22- Philip Ther, a.a.0
- 23- همان جا ، صفحه ۳۵
- 24- Jegor Gaidar, Leszek Balcerowicz, Vaclav Klaus
- 25- همان جا . ص. ۵۶
- 26- **نائومی کلاین**: Naomi Klein)) متولد ۱۹۷۰ روزنامه‌نگار و فعال
اجتماعی کانادایی است که به ویژه به دلیل تحلیل‌ها و نقدهایش بر
جهانی‌سازی شرکتی (corporate globalization) شهرت پیدا کرده‌است.

27- دکترین شوک ظهور سرمایه‌داری فاجعه، نائومی کلاین، ترجمه‌ی مهرداد (خلیل) شهابی- میرمحمود نبوی، تهران انتشارت آمه ۱۳۸۹ - از صفحه ۳۴ تا ۳۶

28- منبع: <https://www.radiozamaneh.com/489430>

World Bank -29

World Trade Organization -30

International Monetray Fund -31

32- Maria Mies. جامعه‌شناس، پژوهشگر اجتماعی و استاد دانشگاه در آلمان. او در زمینه مسائل زنان، محیط زیست و کشورهای در حال توسعه تألیف کرده است که دارای اهمیت بین‌المللی هستند. ماریا میس همچنین با شبکه زنان مبارزه علیه گلوبالیسم و نیز Attac فعالیت می‌کند.

33- (John Maynard Keynes (1883-1946

34- Maria Mies, Globalisierung von unten, Der Kampf gegen die Herrschaft der Konzerne, Europäische Verlagsanstalt Hamburg 2002, S.64

35- همان‌جا. 71-73.

36- منبع: <https://www.bpb.de/politik/hintergrund-aktuell/268127/textilindustrie-bangladesch>

37- کریستا ویشتیش (Christa Wichterich) جامعه‌شناس و مدرس در دانشگاه بازل (سوئیس)

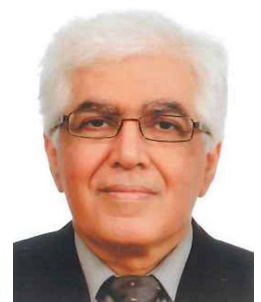
38- منبع: <https://www.labournet.de/wp-content/uploads/2017/05/wichterichZ110.pdf>

39- منبع: <https://www.labournet.de/wp-content/uploads/2017/05/wichterichZ110.pdf>

هیچکس نا موس هیچکس نیست!



فاضل غیبی



– سارا رخشانی پانزده ساله باردار با ضربات چاقو توسط همسرش در زاهدان به قتل رسید.

- رومینا اشرفی سیزده ساله در تالش پدرش با داس سر او را برید.
- پروین پالانی پانزده ساله در سرپل‌ذهاب با روسری توسط برادرش خفه شد.
- فاطمه محمدی در سرپل‌ذهاب با شلیک گلوله به دست همسرش به قتل رسید
- فاطمه بریحی نوزده ساله در آبادان به دست همسرش سربریده شد.
- ریحانه عامری بیست و دو ساله در کرمان پدرش با تبر سر او را از بدن جدا کرد.

...

پس از دو سده، آش دستپخت ملایان این روزها آماده شده است، تا بصورت رواج قتل‌های ناموسی به دنیا نشان دهد که هم‌آن فخرفروشی‌ها دربار فرهنگ والای ایرانی یاوه‌ای بیش نیست. نه آنکه گذشتگان ایرانیان از چنین فرهنگی برخوردار نبودند، بلکه ما امت اسلام‌زده امروزه به چنان مفاکی درغلطیده‌ایم، که دیگر آیندگان آنان نیستیم.

حال اگر بپرسیم، دو سه نمونه قتل‌های ناموسی چه ربطی به اوضاع کلی کشور دارد، پاسخ این است که آنها نه فقط رویدادهایی اتفاقی، بلکه با توجه به توحش به نمایش گذاشته شده، سقوط مدنی و اخلاقی جامع ایران را نشانه گذاری می‌کنند و برای درک آن کافی نیست، فقط انگشت اتهام را به سوی وحشیگری و فساد ملایان حکومتگر بگیریم، بلکه باید در پی روندهایی در دوران معاصر ایران بود، که سبب سقوط مدنی ایران در دو سده گذشته شدند.

این سقوط را در تاریخ معاصر برای نخستین بار میرزا آقاخان کرمانی درک کرد. او که شاهد کشتار فجیع بابیان در تابستان 1852م. در کوچه و بازار تهران گشته بود، نوشت:

«کجایند پیشینیان ایران که سر از دخمه بردارند و ببینند خوی زشت شترچرانان عرب، چنان در نهاد ایرانیان رخنه کرده که ریختن خون را بسیار مبارک می‌پندارند...» (1)

نکته مهمی که از نظرها دور مانده، اینستکه در گذشته در طول قرن‌ها حتی در سایه شاهان «آدم‌خوار» صفوی نیز قتل‌های فجیع تنها بدست ملایان و یا حکام رخ می‌داد و با آنکه اکثریت مردم ایران دیگر

ظاهراً مسلمان شده بودند، اما پس از هزار سال هنوز هم بر موازین اخلاقی و رفتار ایرانشهری می زیستند و تازه در دو سدّ گذشته در برابر تهاجم فرهنگی شیعه‌گری عقب‌نشینی کردند.

این شاهان شیعه صفوی بودند که «رسوم قبایل چادرنشین ترک آسیای میانه» را بدین صورت رواج دادند، که همواره گروه چهل نفری از آدمخوارانی را همراه داشتند که به اشاره‌ای «مجرمان را زنده زنده می خوردند». تا اوایل دوران قاجار نیز فقط ملایان بودند که مخالفان خود را به قتل می رساندند. چنانکه بنا به گزارش تاریخی، در زمان فتحعلی‌شاه، محمدعلی بهبهانی (1802-1732 م.) حاکم شرع کرمانشاه و بزرگ خاندان حکومتگر بهبهانی، معصوم علیشاه، رئیس صوفیان، را بدست خود به قتل رساند و جسدش را به رود قره‌سو انداخت.

بنا بر این شگفتی آقاخان کرمانی از کشتار وحشیانه و گستردّ با بیان بی‌دلیل نبود، زیرا تیراندازی دو جوان بابی به ناصرالدین‌شاه، در واقع بهانه لازم برای حملّ ملایان به بایبان بود که تاجال در برابر گرایش گستردّ مردم به «مهدی موعود»، بساط خود را در حال برچیده شدن می دیدند و اینک می توانستند در سایّ خشم دربار، نه تنها از بایبان، بلکه از هم مخالفان و رقیبان خود نیز انتقام بگیرند.

این آغاز روندی بود که در تمامی دوران پنجاه سالّ ناصری ادامه یافت و به تسلط کامل ملایان بر جامعه ایران و گسترش فرهنگ انسان‌کش شیعی منجر شد. بدین سبب نیز برای اغلب تاریخ‌پژوهان چیستانی است که چگونه از درون چنین جامعه‌ای انقلاب مشروطه پدید آید؟ البته آنان یا نخواسته‌اند و یا نتوانسته‌اند در ساختار جامعه شیعه زدّ ایران وجود دگراندیشان مذهبی را ببینند، که هرچند تاریک‌ترین دوران ایران را در زیر فشار ملایان می‌گذراندند، اما مبارزّ آنان برای بقا در واقع پاسداری از فرهنگ مشترک ایرانشهری نیز بود. گرچه ملایان می کوشیدند اقلیت‌های زرتشتی، یهودی و ارمنی را در محلاتی گردآورند تا از دیگر ایرانیان جدا باشند، اما وجودشان با رفتار و کرداری متفاوت از شیعیان، نه تنها از سقوط ایران به اعماق توحش کامل جلوگیری می‌کرد، بلکه با احیای فرهنگ ایرانشهری زمینه را برای رویداد انقلاب مشروطه فراهم آورد.

ارزش واقعی جامعه در میزان رشد اخلاق اجتماعی و موازین مدنی است، که مرزهای رفتار فرد را تعیین می کند و درونمایّ اصلی آن

میزان نیکخویی فردی و مسالمت جویی اجتماعی است. درست است که در کشورهای پیشرفته نیز گاه و بیگاه کسانی به جنایات حیرت انگیزی دست می زنند، اما آنان بیماران روانی هستند، درحالیکه در کشورهای جهان سومی خشونت و انتقام‌جویی نهادی اجتماعی است که بطور روزمره توحش فردی و جمعی را تأیید و تشویق می کند.

نکته مهم تاریخی در دوران قاجار این است که بیشک اگر در آن زمان که ملایان جامعه را در قبضه قدرت خود داشتند، می‌توانستند خوی شیعی را به روبنای انحصاری جامعه بدل کنند، ایران هرگز قادر نمی‌بود، از آن مفاک تاریخی بیرون بیاید و هیچگاه انقلاب مشروطه پدید نمی آمد. برای درک مطلب باید گسترده‌تر دید و به دگراندیشانی نظر کرد که با کمیت چند درصدی در حاشیه جامعه، همان ارزشهایی را پاسداری می‌کردند که بخش بزرگ ایرانیان به ظاهر مسلمان شده نیز بدان پایبند بودند. بنابراین حتی در دوران سیاه قاجار نیز در اکثر ایرانیان همچنان راستی در گفتار و خشونت پرهیزی در رفتار، نهادینه بود.

مثلاً اگر بپرسیم که چگونه در آغاز دوران پهلوی خشونت و خونریزی‌های گذشته تا حد زیادی از فضای فرهنگی جامعه ایران رخت بر بست و تا پایان این دوران هرچه بیشتر جای خود را به تفاهم و همزیستی میان هم ایرانیان می‌داد، شکی نیست که این را تنها مدیون حکومتی نیستیم، که خود ابزار بگیر و ببند بود، بلکه در درجه نخست بدین علت که اقلیت‌های مذهبی توانستند با استفاده از آزادی‌هایی بیسابقه، بر فضای فرهنگی و اخلاقی جامعه اثر بگذارند و پذیرای رفرم‌های اجتماعی (مانند رفع حجاب زنان) باشند.

بدین ترتیب ایرانیان بخوبی می توانستند با تکیه بر فرهنگ تاریخی خود تاریک اندیشی و خشونت فزایی ملایان را بطور بازگشت ناپذیر براندازند، اما متأسفانه دو عامل خارجی و داخلی بر این روند ضربات سختی وارد آوردند:

— برای شناخت «عامل خارجی» باید به دوران قاجار بازگردیم و بینیم که جنبش بابی با سرکوب وحشیانه و روزمره از میان نرفت و پیروان آن در دو شاخه ازلی و بهائی با کمیتی بالا در حاشیه جامعه تثبیت شدند. در این میان شاخه بهائی پرشمارتر بود و از یک طرف با احیای فرهنگ ایران‌شهری و از طرف دیگر با طرح مطالبی نو، از تأثیر بیشتری برخوردار شد. تفاوت رفتار بهائیان با بابیان چنان بود که از نظر «ادوار براون» نیز پنهان نماند. رأی او در این

بار، چنانکه خواهیم دید، افشاگر سیاست انگلیس در ایران بود. او نوشت:

«بهاءالله جنباً اخلاقی تعالیم باب را بسیار تقویت نمود و بسط داد و.. به اتباع خود توصیه نمود که باید کشته شدن را بر کشتن ترجیح دهند... (اما) بابی‌های اصلی، برعکس، مسلکشان بکلی بر ضد این بود، شاید ایشان خود را مظلوم فرض می کردند، ولی در کمال اطمینان و یقین می خواستند که وارث ارض گردند، ایشان کسانی را که مؤمن به باب نبودند نجس و واجب القتل می دانستند...» (2)

آیا جای شگفتی است که ادوارد براون، کارگزار وزارت خارجۀ انگلیس، بجای آنکه کوشش برای رشد اخلاقی ایرانیان را ستایش کند، بابیانی را می ستاید، که هنوز از اخلاق داعشی رها نشده بودند؟ او با این جمله نشان می دهد که چگونه در دو سدّ گذشته پشتیبانی انگلیس از ملایان ضامن عقبماندگی فرهنگی و خشونت‌فزایی در جامعۀ ایران بوده است. شاهد آنکه، در تاریخ معاصر هیچگاه مأموران انگلیسی مورد آزار قرار نگرفتند، اما به سال 1829م. به تحریک میرزا مسیح مجتهد، سفارت روسیه در تهران مورد حمله قرار گرفت و بسیاری از جمله، الکساندر گریبادوف، وزیر مختار روسیه، به قتل رسیدند و یا به سال 1883م. امت وحشی در روز روشن رابرت ایمری Imbrie نایب کنسول سفارت آمریکا را به «جرم» آنکه می‌خواست از سقاخانه‌ای عکس بگیرد به قتل رساند.

— ضربّ بزرگ دیگر بر کوشش ایرانیان برای عقب راندن خشونت و خرافات ضربه‌ای «داخلی» بود و به رشد شگفتانگیز جریان چپ در ایران بازمی‌گردد. این جریان اصولاً تنها بدین سبب توانست در جامعۀ ایران در زیر نفوذ ملایان پا بگیرد، که بسیار زود و سریع دریافت که تنها راه رسیدن به هدف، کرنش در برابر ملایان و تعهد به «احترام به عقاید عامّه» بود. درحالی‌که به شهادت کسروی اگر جز این بود نه تنها از «آل‌عبا» اجازه فعالیت نمی گرفتند، بلکه سرنوشت دیگر دگران‌دیشان مذهبی در انتظارشان می‌بود. چنانکه در اوان کار:

“سیدی در اردبیل ..، برعلیه حزب توده برخاسته و آنها را تکفیر کرده و مردم را بکشتنشان تحریم نموده، زن‌ها را بنام ارتداد شوهرانشان، از آنها جدا گردانیده بشوهر دیگر داده..” (3)

همسویی و همدستی کمونیست‌ها با ملایان (که حتی گاهی «منبر خود را

در اختیار ناطقان توده‌ای می گذاشتند) رمز موفقیت آنها در گسترش تبلیغات مزورانه «عدالت‌طلبی و پیشرفت خواهی» در میان نسل جوان ایران بود. بدین ترتیب رشد شکفت انگیز «جنبش چپ» درست به سبب ظاهر آراسته و مدرن آن، ضربه ای سخت بر کوشش برای رشد انسانیت در جامعه ایران وارد آورد. خاصه آنکه برخورد حزب توده با مخالفان و دگراندیشان (به نمونه گروه ترور در اطراف خسرو روزبه) دستکمی از برخورد ملایان نداشت. این تازه روش حزب توده بود، که ظاهراً ترور را محکوم می‌کرد، وگرنه تأثیر عملکرد گروه‌های تروریستی که به نام «چریک‌های فدایی» قتل و ترور را بر پرچم خود نوشته بودند، روشن‌تر از آن است که به اشاره‌ای نیاز داشته باشد.

بنابراین چنانکه نگاهی کوتاه به تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد، صرف‌نظر از قدرت‌یابی ملایان در دو سد گذشته، نه برخورد با «غرب» و نه «جنبش ترقی‌خواه چپ» و نه حتی شبکه گسترده آموزش و پرورش، هیچیک کمکی به شکست واقعی و ماندگار فرهنگ خشونت‌طلبی وارد نکردند. از این نظر نیز منطق تاریخی حکم می‌کند، که عقب رفت نسبی فساد اخلاقی و خشونت در سطح جامعه (بویژه در دوران پهلوی دوم) را متناسب با نفوذ اجتماعی پیروان ادیان غیراسلامی ببایم.

بدین سبب نیز پس از انقلاب اسلامی کوشش همه‌جانبه ملایان برای راندن پیروان اقلیت‌های مذهبی از ایران با توجه بدانکه آنان کوچکترین مانعی در راه قدرت‌یابی انحصاری ملایان نبودند نیز شق دیگری بجا نمی‌گذارد از اینکه نفوذ آنان بر جامعه سدی در برابر گسترش ضدفرهنگ شیعی بود و باعث شد که این بار شیعه‌گری در مقابل دیدگان شگفت‌زد ایرانیان با همه جوانب ضدانسان‌یاش بر سراپای جامعه سایه افکند و به جهانیان چهره زشت عقب‌ماندگی کشور را نشان داد. شاخص این روند به باد رفتن سریع همه دستاوردهای حقوقی زنان بود، که چون در جامعه شیعه‌زده نهادینه نشده بود، با کوچکترین مقاومتی از سوی مردان برخورد نکرد.

برگ برند دیگر ملایان سیاست‌زدگی توده ایرانی است که دستگاه تبلیغی حکومت اسلامی با هر ترفندی بدان دامن می‌زند و توده را وامی‌دارد، بجای پرداختن به مشکلات «پیش پا افتاده» مانند حجاب اجباری، تحقیر و توهین به دگراندیشان مذهبی و حقنه فقه شیعی ... دربار مسایل و بحران‌های بین‌المللی اظهار نظر کنند.

ماشالله آجودانی نخستین فرهیخته ایرانی است که با توجه به سیاست زدگی ایرانیان مطرح نمود، مشکل اساسی جامعه ایران عقب ماندگی

فرهنگی است و بدون حرکتی محسوس در این زمینه، تغییرات سیاسی نقش مثبتی در پیشرفت جامعه نخواهند داشت.

اعتراف می‌کنم در برخورد نخست با نظرات ایشان در این زمینه، بنظرم رسید که آجودانی با چنین استدلالی گذار از حکومت اسلامی را به آینده ای دست‌نیافتنی موکول می‌کند! درحالی‌که گذار از حکومتی که هر روز بیش از دیروز ایران را بسوی نابودی کامل به پیش می‌برد، وظیفه عاجلی است که نمی‌توان آن را به «کار فرهنگی» واگذار کرد!

اما هر روز که سقوط اخلاقی و انحطاط فرهنگی جامعه شیعه‌زده ادامه می‌یابد، این پرسش خود را بیشتر تحمیل می‌کند که تحول سیاسی بدون تحرک مثبت فرهنگی، نه تنها دواي دردهای ایران نیست، بلکه می‌تواند آخرین ضربه بر پیکر موریانه خورد جامعه ایران باشد. البته از ترفندهای مهم حکومت اسلامی نیز همین است که چنان جلوه می‌دهد که تضادهای جامعه ایران چنان عمیق و همه جانبه شده که با از میان رفتن حکومت اسلامی منفجر خواهد شد.

اما چون نیک بیاندیشیم و درک درستی از «فرهنگ» داشته باشیم، به روشنی خواهیم دید که در جامعه‌ای که در آن ناراستی چنان گسترده شده که راستگویی عملی انقلابی است و فساد چنان رونق دارد، که شرم به کیمیایی بدل شده، هیچگاه مردمانی که به دروغ و دورویی خو گرفته‌اند، نخواهند توانست با وجود نارضایتی فراگیر به همزبانی برسند و در برابر حکومت جهل و جرم دست در دست هم بپاخیزند. بنابراین آجودانی حق دارد، که مبارزه «سیاسی» با حکومت اسلامی، بدون مبارزه فرهنگی، چنانکه چهار ده گذشته نشان داده است، اصولاً بنیان نیکی نمی‌یابد. برعکس، در جامعه ای که میلیون‌ها ایرانی در نشست‌های خانوادگی و میهمانی‌ها با حکومت اسلامی مخالفت می‌کنند، اما نظارت بر رعایت حجاب اسلامی برای وابستگان را نیز وظیفه خود می‌دانند، افشای فرهنگ بیابانگردی که بر دو پایه «ناموس» و «غیرت» استوار است، عاجل‌ترین وظیفه است.

براستی که هر قدمی در راه بازیافت راستی و درستی اخلاقی، گامی برای گذار از حکومت اسلامی نیز هست. زیرا دموکراسی تنها در جامعه ای می‌تواند استوار شود، که در آن توده به «شهروندان» آزاده و مسئولی بدل شده باشد، که به شهامت مدنی از ارزشهای انسانی دفاع می‌کنند. در چنین جامعه‌ای روابط و وابستگی‌های قبیله‌ای درهم شکسته، هیچکس «ناموس» دیگری نیست، «غیرت» جای خود را به کوشش

برای رشد آزادی‌نگاری نزدیکیان داده است و «حمیت» چیزی نیست، جز استواری در دفاع از دستاوردهای فرهنگی و انسانی.

تیر 1399

(1) میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب، انتشارات نیما، ص 180

(2) ادوارد براون، نقطة الکاف، میرزا جانی کاشانی، مقدمه

(3) احمد کسروی، سرنوشت ایران چه خواهد بود؟، 1324، تهران

زنان زندانی عقیدتی در شرایط کورونا را آزاد کنید!



فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و چند سازمان دیگر با انتشار بیانیه‌ی مشترک زیر از دولت‌ها، سازمان‌های غیر دولتی، روزنامه نگاران، سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین‌المللی خواسته‌اند که برای آزادی زنان زندانی عقیدتی شناخته شده‌ی نام‌برده در فهرست زیر و نیز کلیه‌ی زندانیان سیاسی دیگر به منظور نجات جان آن‌ها بر دولت‌مردان ایران فشار وارد آورند.

در شرایطی که کووید ۱۹ جهان‌گیر شده است، ایران یکی از کشورهای است که قربانی زیان‌بار ترین و مرگبارترین موارد وقوع این ویروس در جهان شده است. هفته‌ی گذشته، مرکز پژوهش‌های مجلس ایران گزارشی را به قلم کارشناسان مستقل منتشر کرد که بنا بر آن آمار واقعی فوت ممکن است بیش از دو برابر آمار رسمی و آمار مبتلایان ۱۰ برابر آمار رسمی باشد. در صورت تایید این آمار، شمار مبتلایان در ایران بیش از هر کشور دیگری در جهان است. پژوهشی که در دانشگاه معتبر شریف در ایران انجام شده هشدار می‌دهد که آمار فوت، در بدترین سناریو، ممکن است به سه و نیم میلیون تن برسد.

با وجود شرایط فاجعه بار در این کشور، دولت هفته‌ی گذشته کسب و کار را آزاد کرد و وضعیت عادی حمل و نقل عمومی را از سر گرفت. بیم آن می‌رود که این کار به موج تازه‌ای از ابتلا به ویروس دامن بزند.

وضعیت در زندان‌های ایران حتی بدتر از این است. در ماه فوریه (بهمن) سازمان ملل در گزارشی نشان داد که شرایط غیر بهداشتی و پرازدحام زندان‌ها در ایران در همان زمان باعث گسترش بیماری‌های عفونی دیگر می‌شد. پیش از آغاز ماه مارس، کووید ۱۹ نیز به این فهرست اضافه شد. در همان زمان، امکانات پزشکی و نظافت در بند زنان زندان اوین، که شمار بزرگی از زندانیان عقیدتی زن در فضایی پر ازدحام و غیربهداشتی در آن به سر می‌برند، به پایان رسیده بود. ۱۹ تن از این زندانیان عقیدتی در اتاقی با تخت‌های سه طبقه و با فاصله‌ی بسیار کم از یکدیگر زندانی هستند. آنها حتی بیشتر از زندانیان عادی در خطر هستند، زیرا شکنجه، محرومیت از درمان، و بدرفتاری‌های دیگر و اعتصاب غذاهای خود ایشان وضعیت را بدتر می‌کند. بنا به گزارش‌ها، دست کم ۱۰ زندانی در اثر این ویروس در ایران درگذشته‌اند، گرچه کنترل این آمار ممکن نیست زیرا دولت‌مردان به ناظران خارجی اجازه‌ی ورود به زندان نمی‌دهند.

دولت‌مردان اعلام کرده‌اند که چند ده هزار از زندانیان «غیرمهم» به منظور کنترل گسترش ویروس به‌طور موقت آزاد شده‌اند. تایید این آمار زیاد امکان پذیر نیست و دولت‌مردان تاکنون از آزاد کردن صدها زندانی سیاسی سر باز زده‌اند. نظارت قضایی وجود ندارد. این کار بخشی از سیاستی است که هدف مجازات بیشتر زندانیان سیاسی را از طریق نگه داشتن آنها در شرایط خطرناک زندان دنبال می‌کند.

بنابراین، ما از دولت‌ها، سازمان‌های غیر دولتی، روزنامه نگاران،

سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین‌المللی می‌خواهیم برای آزادی زندانیان عقیدتی شناخته شده‌ی زیر و نیز هر زندانی سیاسی دیگر به منظور نجات جان آنها بر دولت‌مردان ایران فشار وارد آورند.

زنان زیر مدافعان حقوق بشر، وکلای دادگستری، فرهنگیان، نویسندگان، هنرمندان و فعالان محیط زیست هستند که به شدیدترین حکم‌های زندان در تاریخ ایران محکوم شده‌اند. فهرست زیر شهروندان ایران و شهروندان دومیته‌ی را در بر می‌گیرد.

زندان اوین:

۱. نسرين ستوده
۲. فريبا عادلخواه
۳. کيلي مور گيلبرت
۴. مژگان کشاورز
۵. صبا کرد افشاري
۶. راحله احمدي
۷. ياسمن آرياني
۸. منيره عربشاهي
۹. آتنا دائمي
۱۰. نيلوفر بياني
۱۱. سپيده کاشاني
۱۲. مريم اکبري منفرد
۱۳. سامانه نوروژ مرادي
۱۴. نگين قدميان
۱۵. زهرا زهتابچي
۱۶. رضوانه خان بيگي

۱۷. الهام برمکی

۱۸. مریم حاج حسینی

۱۹. مریم ابراهیم وند

22.04.2020

قرنطینه، بحران اقتصادی و افزایش خشونت علیه زنان



تنیده شدن محیط بسته با بیکاری، خشونت خانگی
را فزونی بخشیده است

پانته آ بهرامی

شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۹۹ برابر با ۱۱ آوریل ۲۰۲۰

آمار خشونت‌ها علیه زنان در آمریکا در مقایسه با هفته گذشته، دو
برابر شده است

دوران قرنطینه می‌تواند بشدت به خشونت خانگی علیه زنان دامن زند. گزارش‌ها از اکثر کشورهای جهان در همین دو ماهه اخیر، نشان از افزایش خشونت خانگی دارد. علل متفاوتی باعث این فزونی است.

عامل نخست، ماندن در محیط دربسته به مدت طولانی است که تنش‌ها، اختلاف‌ها، و تقابل غرورها و اختلاف سلیقه‌ها را افزایش می‌دهد. عامل دوم، نگرانی از وضعیت معشیت، هراس از آینده، بیکاری و ترس از ابتلا به بیماری واگیر است که آن نیز تنش‌های خانوادگی را بیشتر می‌کند. از آنجا که زنان اغلب حلقه ضعیف‌تر حلقه خانواده و جامعه هستند، بیشتر در معرض تعرض جنسی و جسمی قرار می‌گیرند؛ به ویژه در کشورهایی که مردم و زنان از پشتیبانی‌های ویژه از سوی دولت‌ها برخوردار نیستند. خشونت خانگی در زمان قرنطینه چنان شدت یافته است که به یکی از دغدغه‌ها و اولیتهای جدی سازمان ملل تبدیل شده است. سازمان بهداشت جهانی شایع‌ترین موارد نقض حقوق بشر در دنیا را از آن زنان می‌داند، زیرا از هر سه زن یک نفر مورد خشونت جسمی یا جنسی قرار می‌گیرند. در گزارش سازمان ملل تحت عنوان «پیشرفت زنان جهان»، خطرناک‌ترین مکان برای زنان، خانه آنها اعلام شده است. بیش از نیمی از زنانی که به قتل می‌رسند، توسط اعضای خانواده‌های خود کشته می‌شوند.

افزایش ۳۰ درصدی خشونت خانگی در فرانسه

هفته گذشته پلیس فرانسه از افزایش ۳۲ درصدی خشونت‌های خانگی علیه زنان خبر داد. تاکنون دو زن (در همین پیوند) کشته شده‌اند. این خبر تکان‌دهنده، دولت فرانسه را واداشت که راهکارهایی برای آن جست‌وجو کند. دولت فرانسه ۲۰ هزار شب اتاق در هتل‌های کشور اجاره کرده است تا زنان در دوران قرنطینه بتوانند تحت مراقبت ویژه قرار گیرند. افزون بر آن، مارلن شیابا، وزیر برابری جنسیتی آن کشور، حدود ۲۰ مرکز مشاوره در فروشگاه‌های مواد غذایی ایجاد کرده است تا زنان ضمن خرید بتوانند از آن کمک‌ها استفاده کنند و بتوانند از خود در برابر خشونت‌های خانگی مراقبت کنند.

هشدار درمورد افزایش قتل زنان در ترکیه

در سال ۲۰۱۹ کارزار «به خشونت علیه زنان خاتمه دهیم»، گزارش تکان دهنده‌ای مبنی بر آن که در آن سال ۴۷۴ زن به قتل رسیده‌اند، منتشرکرد. بر مبنای آن گزارش، سه چهارم قربانیان توسط همسران، همسران سابق، برادرها یا مردان خانواده‌شان به قتل رسیده بودند.

این رقم در ده سال اخیر در آن کشور بیسابقه بوده است. به این دلیل، جانان گوللو، رئیس اتحادیه انجمن‌های زنان ترکیه، ضمن اظهار نگرانی از افزایش خشونت‌ها، می‌گوید: «ترکیه کشوری است که در آن زنان به خاطر تقاضای طلاق به قتل می‌رسند... ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در آن مردان وقتی از رئیس خود عصبانی می‌شوند، زنان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند.» او از دولت خواسته است تا بسته‌های اضطراری اقدام و پیشگیری را برای زنان فراهم کند. البته تاکنون از سوی دولت و نهادهای دولتی حرکتی برای حمایت ویژه از زنان دیده نشده است. در مورد زنان ترکیه باید به دو مورد دیگر نیز اشاره کرد. نخست، زنانی که به علت خشونت، خانه‌ها را ترک کرده‌اند و تنها یا با کودکان‌شان زندگی می‌کنند و به علت شرایط بد اقتصادی و تشدید بیکاری، از پشتیبانی خانواده بی‌بهره‌اند و خود نیز بیکار شده‌اند. دوم، آن که برخی از مردان زندانی که به علت احتمال تکرار حرکات خشونت‌آمیز، به حکم دادگاه می‌بایست فاصله‌ای را با قربانیان خود حفظ کنند، اکنون به خاطر شرایط فعلی از زندان‌ها آزاد شده‌اند و به خانه‌های خود بازگشته‌اند و این موضوع می‌تواند به افزایش خشونت در زمانی که آنها مجبورند با هم زندگی کنند، دامن بزند.

خشونت و راه‌حل خانه‌های زنان آلمان

مجله «اِمَا» چاپ آلمان، می‌نویسد: «این یک موضوع جدید نیست. از هر چهار مرد، یکی همسرش را کتک می‌زند. حالا در قرنطینه و در دفتری که در خانه دارد، وقت بیشتری برای خشونت دارد. اما جامعه و سیاست در مقابل چه می‌کنند؟» وزیر زنان آن کشور، فرانسیسکا گیفی، همراه با ادارات مرتبط با امور زنان در ۱۶ ایالت تصمیم گرفته‌اند زنان را حمایت کنند و آنها را در هتل‌ها و خانه‌های خالی جای دهند؛ هر چند، قبل از کرونا هم این قبیل مکان‌ها مملو از زنانی بود که به پناهگاه نیاز داشتند. وزیر زنان آلمان معتقد است، اکنون جای وقت تلف کردن و موانع بوروکراتیک نیست؛ زنان باید بتوانند خیلی راحت در تماس تلفنی موقعیت خود را توضیح دهند و جایی برای فرار بیابند یا راه‌های غیرمعمول و بوروکراتیک را تجربه کنند. تجربه نشان داده است که در محیط‌های تنگ، خشونت مردانه افزایش می‌یابد. ۱۲۲ زن تنها در سال ۲۰۱۹ به قتل رسیده‌اند.

در همین چند ماه اول امسال، ۵۱ نفر در آلمان به دست همسران یا همسران سابق خود کشته شده‌اند؛ هر روز یک زن. در چنین شرایطی، «خانه‌های زنان» آلمان به کمبود امکانات مالی دچارند. «مرکز اطلاعات خانه‌های زنان»، می‌گوید: «ما مشکلات زیادی داریم، زیرا

بسیاری از خانه‌های زنان به دلیل کمبود جا افراد جدید را نمی‌پذیرند.» حتی قبل از شیوع کرونا، سال گذشته خانه زنان در شهر بن به ۴۴۲ زن به خاطر نبود جا پاسخ منفی داده است. ایفا رایسه که ۳۵ سال تجربه فعالیت در خانه‌های زنان دارد، معتقد است که احتمالاً بسیاری از زنان به علت هراس از واگیری کرونا به خانه‌های زنان نمی‌آیند. وقتی مردان تمام مدت در خانه هستند، اوضاع خراب‌تر است و زنان باید بین کتک خوردن و آلودگی به ویروس یکی را انتخاب کنند. اما خبر خوش این است که وزیر زنان، استفاده از هتل‌ها را پیشنهاد داده است و یک هتل‌دار در تماس تلفنی با خانه زنان در شهر بن، گفته است حالا که اتاق‌ها خالی است، حاضر است هتل را در اختیار زنانی بگذارد که مورد خشونت قرار گرفته‌اند.

افزایش اختلافات خانوادگی در دوران قرنطینه در ایران

آمار اختلاف زوجها در ایران در دوران قرنطینه سه برابر شده است. این خبر را بهزاد وحیدنیا، مدیر کل مشاوره و امور روانشناختی بهزیستی ایران اعلام کرده است. در دوران شیوع همه‌گیری بیماری کووید ۱۹، میزان تلفن‌های روزانه زنان به این مرکز از حدود ۱۵۰۰ به چهارهزار تماس افزایش یافته است که نشان از شدت‌گیری مشکلات خانوادگی دارد. فراموش نکنیم که در ایران، همه کسانی که مورد خشونت قرار می‌گیرند، وضعیت خود را گزارش نمی‌دهند. افزون بر آن، حتی قبل از کرونا نیز بحران اقتصادی، بیکاری و مشکل معیشت روزانه وجود داشته است و شرایط فعلی، می‌تواند زنان را بسیار آسیب‌پذیرتر کند، زیرا از نظر اقتصادی به همسران یا خانواده وابسته هستند. بحران‌های مالی و اقتصادی، همان گونه که در ۲۰۰۸ شاهد آن بودیم، خشونت علیه زنان را افزایش می‌دهد و حالا در وضعیت قرنطینه، تهدیدها و خشونت‌ها علیه زنان به‌شدت تشدید شده است.

دوبرابر شدن خشونت‌های خانگی در آمریکا

بنا بر آمار «زنان مورد خشونت قرار گرفته» که در پورتلند منتشر می‌شود، آمار خشونت‌ها علیه زنان در آمریکا در مقایسه با هفته گذشته، دو برابر شده است. در گزارشی که دکتر «اریکا فراسر» از دوران قرنطینه منتشر کرده است، از تشدید رفتار خشونت‌آمیز در برابر کارگران جنسی در شهر سیاتل، مرکز ایالت واشنگتن، از زمان شیوع کرونا خبر داده است.

سه برابر شدن خشونت‌های خانگی در چین

بنابر گزارش ون فاو، بنیانگذار یک سازمان غیرانتفاعی علیه خشونت خانگی در چین، در ماه فوریه خشونت‌های خانگی که از سوی زنان گزارش شده است، در مقایسه با سال گذشته سه برابر شده است. بر اساس این گزارش‌ها، ۹۰ درصد این خشونت‌ها به دوران قرنطینه برمی‌گردد. در ایالت هوبی، به پاسگاه پلیس در فوریه ۲۰۱۹ حدود ۴۷ گزارش داده شده است، در حالی که آمار فوریه امسال ۱۶۲ مورد بوده است. این تفاوت، دقیقاً حاکی از سه برابر شدن موارد خشونت است. افزون بر آن، آکس ویشنوسکی، مسئول بخشی فمینیستی بنیاد روزا لوکزامبرگ، معتقد است که این افزایش نه فقط به خاطر قرنطینه، بلکه به علت وضعیت بد اقتصادی، کنترل شدید دولتی، و نیز عدم امکان مسافرت و اجبار به ماندن در خانه رخ می‌دهد. وضعیت نابسامان اقتصادی که در بحران اقتصادی ۲۰۰۸ رخ داد، نیز میزان خشونت‌های خانگی را بالا برد. بنابر گزارش «یوکید»، برخی از خانه‌های زنان در این کشور به بی‌خانمان‌ها واگذار شده است. پس از برچیدن قرنطینه در چین که هفته گذشته رخ داد، شمار زوج‌های متقاضی طلاق نیز به شدت افزایش یافته است.

پاره نگاهی به سمینار سالانه‌ی تشکل‌های زنان و زنان دگر- و همجنس‌گرای ایرانی

آلمان، فرانکفورت

(14 - 16 فوریه 2020)

برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان - شماره‌ی 97 مارس 2020

سرور صاحبی

پاره‌ای از زنده‌گی ما چرخش لحظه‌های زیبا ست. با همیم، مواظب هم هستیم. لحظه‌هایی که به پایان فکر نمی‌کنیم. به سوی آینده گام‌های کوچک برمی‌داریم. و کلن حضور خوشرنگمون رو توی صفحی دل‌مان بنویسیم.



جمعه 14 ماه فوریه، ساعت 10 صبح یکی از این لحظه‌ها بود. در یک روز نیمه آفتابی و نیمه ابری، 18 زن هانوفری (اقدس، پری‌سیما، پروین، زهره، سرور، سیما، سیمین، سهیلا، شکیبا، شیرین، کبرا، فری، مرجان، مریم، ملیحه، منیژه، مهری و هما) در بانهوف (ایستگاه مرکزی قطار) هانوفر قرار گذاشته‌اند که برای شرکت در سمینار سالانه‌ی «زنان دگر و همجنس‌گرای ایرانی» به فرانکفورت سفر کنند. -خوشحالی و لبخند در چهره‌ی همه دیده می‌شد دیدن سیمین پس از سلامتی اش همه را خوشحال کرد. همه هم‌دیگر را بغل کرده و می‌بوسیدند و دوتا دوتا یا چندتایی به سوی سکوی قطار برای سوار شدن روان شدند. آن قدر سرگرم گفت و گو بودیم که گذشت زمان را نفهمیدیم. به محل سمینار رسیدیم پس از نام‌نویسی و گرفتن کلید اتاق‌ها، به اتاق‌ها رفتیم استراحت کرده و خود را برای کنفرانس آماده کردیم.

موضوع سمینار امسال « راه‌کارهای زنان در رویارویی با اسلام‌یسم» بود.

ما در دورانی هستیم که کشمکش‌ها و جنگ‌های گسترده و ویران‌گر امپراتوری سرمایه‌داری مالی/ نظامی غرب و روسیه تلاش می‌کنند که آن را به جنگ مذهبی تبدیل کنند. مهم است که ما وارد دام این جنگ مذهبی نشویم. ما با فرار و مهاجرت هزاران زن و بچه روبه‌رو هستیم که با خطرات عمده از جمله استثمار جنسی، قاچاق و خشونت روبه‌رو هستند. فقدان سرپناه، شلوغی اردوگاه‌ها و توالت‌های عمومی با امکانات بسیار کم باعث افزایش خطر خشونت‌های جنسیتی از جمله خشونت‌های جنسی می‌شود. چرا که در هرج و مرج و نبود سیستم‌های حفاظتی، مجرمان با مصونیت می‌توانند اعمال خود را پیش ببرند. گر چه هنگامی که سواستفاده‌ای رخ می‌دهد زنان و دختران به سبب ناآگاهی، کم‌بود منابع و سیستم‌های پیش‌تنبانی درخواست کمک نمی‌کنند. همچنین خانواده‌های فراریان و پناهنده‌گان تحت فشارهای شدید نیز -جزو کسانی هستند که سخت‌گیری‌های بیشتری برای زنان و دختران خود می‌کنند و آن‌ها را در اتاق زندانی کرده یا حتا خشونت به آن‌ها روا می‌دارند. از سوی دیگر این زنان با ورود به این کشورها، با نژاد

پرستی و راسیسم و بی‌گانه‌هراسی و ستیزی نیز روبه‌رو هستند.

در این شرایط فمینیسم می‌تواند نقش مهمی در مبارزه با علایق، ارزش‌های اجتماعی و فلسفی دیگرگونه در وضعیت‌های مشترک اجتماعی بازی کند، با نگاهی ژرف به شکل‌های پیچیده‌ی اعمال قدرت و سلطه‌ی مردان بر زنان که به صورت رسمی- غیررسمی و آشکار و پنهان هستی دارد.

اندیشه‌ی فمینیستی در پی ساختن اهداف و راه‌کارهایی است که به رهایی زنان منجر شود. از این رو از نگاه من مبارزه‌ی ما تنها با اسلام‌یسم نیست بلکه با جامعه‌ی پدر/ مردسالار است که اسلام‌یسم یکی از پاره‌های آن است.

برنامه آمیزه‌ای بود از پنج سخنرانی، سه میزگرد و برنامه‌ی هنری و دیسکو.

پس از صرف شام برنامه در ساعت 19 بازگشایی سمینار با متنی از پروین ثقفی آغاز شد. او با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام در رابطه با زنان، در جمهوری اسلامی، پرسش‌هایی را مطرح کرد که ما چه کردیم و جمهوری اسلامی چه کرد؟ و به گونه‌ای به نقد کنش‌های ما زنان در چهل سال گذشته پرداخت و در برابر آن مروری به کارهای جمهوری اسلامی از زمان روی کارآمدن تا امروز انداخت. جنگ و پاکسازی در مدارس و دانشگاه‌ها ایجاد بنیادهای مفت‌خوری، حضور اسلامی‌ها در آلمان و تمام جهان، از یک سو و مبارزات زنان در رابطه با یک میلیون امضا و جنبش‌های آزادی خواهانه و برابری طلب زنان، زندان و شکنجه و پرتاب شدن به پستوی خانه، فرار کردن به خارج و خارج کشوری شدن از سوی دیگر. سخن خود را چنین آغاز کرد:

«انگار همین پری‌روز بود. چهارهزار سال پیش که کشتن‌مان به دلیل نافرمانی به دست صاحبان‌مان آزاد بود یا همین پری‌روز؟ انگار هزار و چهارصد سال پیش بود که خرید و فروش‌مان می‌کردند. چهارهزار سال پیش یا چهل سال است که گروگان‌مان گرفته‌اند. در افغانستان بود که سراتا پا پوشیده به بازار برده می‌شدیم یا همین جا در آلمان در شوی ان‌روی؟... انگار در کوچه‌های زادگاه ما بود که زنان و دختران ما را پنهان می‌کردند یا در توی مدینه بود؟ نه در همین آلمان همین بغل... ما هم تا توانستیم مقاومت کردیم و سرکشی. هم پیرمان کردند و جوانی‌های‌مان در سیاه چال‌ها پرپر شد. بعضی‌ها هم مبهوت مانده از زیر عبای بقچه‌داران دشنه‌خو گلوله سر درآوردند پشت دشمنان‌شان صف کشیدند، پشت جبهه‌های جنگ. آنجا که باران موشک‌ها نعمت آسمانی بود...»

در سراسر دنیا مدیحه سرایی کردند مدایح بی صله!... چه کارهایی کردند. صندوقهای قرضالحسنه، بنیادهای مفتخوری راه انداختند.»

در پایان گفت: «چهل سال زمان گمگشته‌گی حقیقت، پای‌مالی همه‌ی قرارهای نوشته و نانوشته‌ی بشری زمان مسابقه‌ی بی‌شرمی، انفجار واحد اندازه‌گیری ابعاد و حجم زور و خشونت زمان و مکان کش آمدن عرض و طول دروغ تا بن‌نهایت. بیایید زمان و مکان را با هم آب و جارو کنیم تا رهایی راه خود را بیابد.»

آن‌گاه منیژه به روی صحنه آمد و پس از خوش‌آمد گویی روند برنامه‌ها را اعلام کرد. پس از آن گرداننده‌گان گروه کاری در مورد درون‌مایه‌ی کارشان توضیحاتی دادند. سه گروه کاری بود ابتدا یاسمین ندیر مطرح کرد که پروژه‌ای در دست دارد در رابطه با انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی در مدارس و مایل است که خاطرات و تجربه‌های فردی افراد را بشنود و ثبت کند.

الهه امانی گرداننده گروه کاری با نام «بالنده‌گی جنبش زنان درگرو یافتن راه‌کارهای موثر برای هم‌گرایی، هم‌یاری و هم‌بسته‌گی می‌باشد. بر شکافها با حفظ تنوع نظری فایق گردیم.»

او سخن خود را این گونه شروع کرد، من، افسانه، ملیحه و نورا از آمریکا به عشق دیدار تک تک شما به آلمان می‌آییم. و حسی را که در این نشست‌ها دارم هیچ جای دیگر ندارم. من داشتم فکر می‌کردم اگر در این سمنیار 150 نفر زن شرکت کرده باشد و هر کدام 30 سال تجربه‌ی -سیاسی، اجتماعی داشته باشد می‌شود 4500 سال. چرا ما با این مجموعه ی نمی‌توانیم یک صدا، یک حرکت، یک عمل مشترک در سطح جهان جهان و اروپا سازمان‌دهی کنیم. چرا امسال که سال 2020 است و 25 سال از کنفراس پکن گذشته است جمهوری اسلامی یک گزارش 120 صفحه‌ای، با نمودار و شرح و تفسیر ارایه داده و ما واقعیت را می‌دانیم همان وضعیتی است که پروین مطرح کرد و این جمع 150 نفری با تجربیات 40 ساله یک گزارش ساده ده صفحه‌ای هم به سازمان ملل نداده است. علتش چیست؟ و این انگیزه‌ی من در این هم‌صدایی، هم‌گرایی و هم‌اندیشی به این معنا نیست که همه مثل هم فکر کنیم. معلومه که عقاید گوناگون داریم اما چرا نمی‌توانیم با هم دیالوگ داشته باشیم و با هم به طور موثر کار کنیم. من 12 ساله با غیر ایرانی‌ها در این مساله کار کردم. برای حل تنش‌ها در دانشگاه این رشته را خواندم. و اگر من بتوانم این دانش و تجربه‌ای که دارم با دوستانم و شما قسمت کنم شاید بتوانیم موثرتر برای زن ایرانی یک صدای به‌تری باشیم. از این

رو این گروه کاری را پیشنهاد کردم. یعنی در باره‌ی کار گروهی و حل -اختلاف است و چه گونه اگر کسانی هستند که در گروهی مشکل دارند چه گونه آن را هدایت کنیم.

موضوع گروه کاری سوم با گرداننده‌گی زینب پیغمبرزاده و گلرخ جهانگیری «بحث در باره‌ی بازنگری نام سمینار» بود.

گلرخ مطرح کرد به سبب آنکه سال گذشته یکی از شرکت کننده‌گان در سمینار مطرح کرده بود که در این سمینار شرکت نم‌کند برای این که نام سمینار جنیست او را در بر نمی‌گیرد از این رو تصمیم گرفته شد که این گروه کاری برای تغییر نام پیشنهاد شود.

نوبت به سخنرانی سرور رسید با نام «اسلامیسم و فمینیسم».

پس از معرفی سرور توسط منیژه او سخن را با شعری از خود شروع کرد.

بر مرز شکننده‌گی

پا می‌گذارم

حس می‌کنم

شناخت

با فروپاشی جهان

همراه شده است

سخن

معناهای کور را

تبلیغ می‌کند

و رخ دادها

خسونت و جنگ را

سخنرانی او بیشتر روی فمینیسم متمرکز بود چون بر این باور بود که هر نوع دین و اندیشه و فلسفه‌ی مردانه ضد رهایی زن است و سازمان بنیادی سرکوب ریشه در خانوادگی پدرسالار و دیگر شکل‌های زنده‌گی در

قالب روابط هرمی و سلسله مراتبی دارد. به این معنا که تمام ادیان و اندیشه‌های پدرسالار از جمله اسلام، سرکوب و ستم بر زنان -در ابتدای کار آنها قرار دارد. او سپس به راه‌کارهایی که فمینیست‌ها با ریشه‌ی ایرانی در جامعه‌ی آلمان علیه پدر/ مردسالاری انجام دادند سخن گفت و راه‌کارهای پیشنهادی او در رویارویی با اسلام‌یسم آمیزه‌ای از رویارویی با اسلام‌یسم، سکسیسم، بنیادگرایی و راسیسم که در اندیشه پدر/ مرد سالار تبلور یافته است، بود. از نگاه او از راه زبان، هنر و ادبیات می‌توان راه کارهایی برای رویارویی با این مجموعه‌ی بالا انجام داد.

او ابتدا توضیح کوتاهی در مورد واژه‌ی اسلام‌یسم داد که اسلام‌یسم به معنای اسلام‌گرایی نیست بلکه به اسلام افراطی گفته می‌شود اصطلاحی از -علوم اجتماعی است که ایدئولوژی‌ها و حرکتهای گوناگون بنیادگرایانه ی اسلام سیاسی را در بر می‌گیرد و از دهه‌ی 1970 میلادی در علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته است.

اسلامیست‌ها تنها قرآن، سنت و زنده‌گی محمد و اصحاب‌اش را به عنوان سرمشق ارزش‌هایی برای جامعه‌ی امروز معتبر دانسته و می‌خواهند به دوران صدر اسلام برگردند. یکی از ویژه‌گی‌های اسلام‌یسم تمامیت‌خواهی است. و تمام اعمال، رفتار و افکارشان تمامیت‌خواه (توتالیتار) است. در نتیجه ترور و هراس افکنی از مشخصه‌های حکومت آنها ست.

سپس اسلام‌یسم را از دیدگاه فمینیست‌های رادیکال مورد بررسی قرار داد و گفت چه‌گونه فمینیست‌های رادیکال و رهایی طلب که خودش هم یکی از آنها ست به اسلام‌یسم نگاه می‌کنند. یکی از ایدئولوژی‌های نظام پدر/ مرد سالار دین‌گرایی است که اسلامیست‌ها در این کاتاکوری -قرار می‌گیرند. در ادامه گفت که گرایش‌های گوناگون فمینیستی، آزادی خواه و رادیکال هر روزه علیه تبعیض‌های پدر/ مردسالارانه که اسلام‌یسم هم یکی از شکل‌های این تبعیض است، به شکل‌های گونه‌گون مبارزه می‌کنند. اشاره‌ی کوتاهی به چهل سال مبارزات زنان در آلمان کرد. همین سمینارهای سالانه زنان، جنبش‌های مستقل زنان در شهرهای مختلف آلمان، برلین، فرانکفورت، کلن و هانوفر توسط زنان پناهنده ایرانی از سال 1981 به بعد به وجود آمد. نتیجه‌اش اسناد سه جلدی از این کنش‌ها ست. ما اسناد و ادبیاتی را پدید آوردیم که بیان‌گر نگاه ما به این پدیده است. اسنادی که به همت و کوشش سیمین نصیری و یاری بسیاری از شما زنان جمع‌آوری و به چاپ رسیده است. زنان هانوفری در هانوفر 25 سال پیش، همایش و کافه بین‌المللی زنان «لاروزا» را در کارگاه بنا نهادیم. پیش از ما جنبش مستقل زنان و

تشکل در هانوفر فعالیت می‌کرد. پروژه یا نهاد سوآنا مرکز مشاوره برای زنانی که با خشونت خانگی، ازدواج اجباری و تعقیب حقوقی روبه‌رو هستند، به همت سیمین نصیری و یاری زنان ایرانی/ آلمانی ایجاد کردیم. تلفن اضطراری ایالت نیدرزاکسن علیه ازدواج اجباری، در برلین، لزمیگراز- همجنس‌گرایان مهاجر و همجنس‌گرایان سیاه پوست که پروژه‌ی علیه همجنس‌گرا ستیزی و نژادپرستی دفتر مشاوره زنان همجنس‌گرای برلین، با یاری و مسوولیت سعیده سعادت ایجاد شد. نشریه‌ی گاه‌نامه که فقط زنان در آن می‌نویسند. نیمه دیگر، نشریه‌ی بنیاد و کنش گوناگون دیگر.

در پایان مطرح کرد از راه زبان ادبیات و هنر می‌توان راه‌کارهایی در برابر فلسفه‌ی پدر /مرد سالار پدید آورد. خانه‌ی هستی ما زبان است که در نتیجه ابژه‌ی فلسفه است. زبان به بودن ما در جهان شکل می‌دهد. همین زبان همواره جامعه‌ی پدر مرد سالار را نیز شکل داده است و به این ترتیب ابژه‌ی سیاست است و دولت و قانون پدر، مردسالار برای تحکیم قدرت خود زبان را به کار گرفته است و دست کاری می‌کند. و ما زنان می‌توانیم با بازنمایی هستی خود و به کار گرفتن این زبان این قدرت و زبان را به چالش بکشیم. و همچنین اسلام‌یسم را.

از هنر تنانی سخن گفت که بدن زن را به زبان تبدیل می‌کند. از رقص زنان شیلیایی و ترک که با رقص به مقابله با خشونت می‌پردازند. و از ویدا موحدی دختر خیابان انقلاب که تن اجراگر او تنی شد که علیه هویت‌های مسلط برخاسته بود. زبان شعر را که گسسته و به هم پیوسته نیست را راهی دانست که می‌تواند شکسته شده و علیه زبان پدر/ مرد سالار طغیان کند. بر این باور بود که سرودن شعرهایی از تن زنانه یکی از راه‌های مقابله با حجاب است و زبان تأثر و اجرا گری را یکی -از راه‌کارهای رویارویی با نظام پدر/ مرد سالار و اسلام‌یسم. چون می‌تواند حرف‌های نگفته‌ی قرن‌ها را بی‌گسسته‌گی، پیوسته با فرم‌های تازه و شیوه‌های بیانی نوین بیرون بریزند. و مانند بارز آن نمایش‌نامه‌ی «تک‌گویی واژن» ایو انسلر (Eve Ensler). نمایش به گونه‌ای -رویارویی ریشه‌ای با پدر/ مرد سالاری و اسلام‌یسم را به نمایش می‌گذارد.

سخنرانی در ساعت 21 پس از پرسش و پاسخ به پایان رسید.

روز دوم 15 فوریه

با سخنرانی منیره کاظمی با نام «رادیکالیسم راست، اسلامیسیم و چالش‌های زنان ایرانی در دیاسپورا» آغاز شد.

ابتدا مهشید پگاهی منیره کاظمی را از زبان خودش این گونه معرفی کرد: «وقتی ایرج گرگین از فروغ راجع به شرح و حالش می‌پرسد، فروغ می‌گوید، حرف زدن در این مورد کار بی فایده‌ای است. خوب این یک واقعیتی است هر آدمی وقتی به دنیا می‌آید بالاخره یک تاریخ تولدی دارد، اهل شهر یا دهی هست، توی مدرسه‌ای درس خوانده، یک مشت اتفاقات معمولی و قراردادی توی زنده‌گی‌اش اتفاق افتاده... اما اگر منظور از این سوالات به کار آدم مربوط می‌شود که در مورد من شعر است. حال من هم در باره‌ی شرح حال خودم می‌گویم نه نویسنده‌ام، نه پژوهشگر و نه روزنامه‌نگار. اما دوری من از عزیزانم مرا واداشته به چرایی پرت شدنم به این گوشه‌ی دنیا بیاندیشم... از 1985 در آلمان به سر می‌برم... و از یازده سپتامبر 2001 پرداختن به توسعه‌ی تاثیرات ضد زن، غیر انسانی و مخرب برای بشریت روزمره‌گی مرا در بر گرفته است.

او سخنش را با مشخصات مشترک رادیکالیسم راست و اسلامیسیم شروع کرد و به همکاری‌های مشترک این دو جریان پرداخت و سپس جایگاه ما زنان ایرانی کجا قرار گرفته و چه نقشی می‌توانیم در این میان بازی کنیم. اسلام گرایان قانون‌گرا و در آخر راه‌کارها را بیان کرد.

مشخصات مشترک میان رادیکالیسم راست و اسلامیسیم از منظر او: - هویت جمعی؛ - پاک‌سازی؛ - خود را در تهدید می‌بینند؛ - و مبارزه دایمی علیه تهدید؛ - نقش قربانی بازی می‌کنند؛ - قبول تئوری توطئه؛ - مساله‌ی جنسیت.

منیره بر این نظر بود که از نگاه هر دو هویت نقش اساسی دارد و کعبه‌ی آمال آن‌ها گذشته است که باید برای به دست آوردن آن مبارزه کرد. همه چیز را سیاه و سفید می‌بینند، خودی/ غریبه، شیطانی/ الهی، نژاد برتر/ و نژاد پست... هر چیزی که ایدئولوژی آن‌ها را در معرض خطر قرار می‌دهد باید با آن بجنگند یا مبارزه کنند. هر دو مخالف حق تعین سرنوشت زنان هستند. در مورد زنان نقش زنان را فقط مادری می‌دانند. و مخالف سقط جنین هستند. اما تفاوتی بین اسلامیسیم‌ها و راسیست‌ها وجود دارد این است که راسیست در جامعه‌ی لیبرالی غرب خود را در محدوده‌ی کوچکی می‌بیند. اسلامیسیم‌ها دشمن خود را غرب و ارزش‌های جهانی می‌بینند. اسلامیسیم‌ها خود را قربانی راسیسم غربی، ضدیت با «اسلام» می‌دانند. و از این طریق از یکسو حس ترحم

غربی را برمی‌انگیزند و از سوی دیگر از سوی جوانان نیرو جمع می‌کنند. راست‌ها خود را قربانی سیاست‌های لیبرالی دانسته و معتقدند سیاستمداران و مردم از آنها در برابر اسلامیت‌ها و مهاجران حمایت نمی‌کنند.

در مورد جنسیت فیلمی را نشان داد که مسالهی مردانه‌گی از سوی یک مرد اسلامیت نشان داده می‌شود و آن را با گفته‌های یک فرد مشهور راسیست که او هم از مردانه‌گی حرف می‌زند و شباهت‌های نگاه آنها را از سویه جنسیت بیان می‌کند. منیره کاظمی براین باور است که مردم آلمان بسیار با راسیست‌های افراطی به خوبی آشنا هستند و راه مبارزه با آنها را نیز خوب می‌دانند. و کتاب‌های بسیاری در این رابطه منتشر می‌شود. از این رو چون توجه به راسیست‌های افراطی در جهان زیاد است ما باید تمرکز خود را روی مبارزه با اسلامیم بگذاریم چون ما اسلامیم را با گوشت و پوست خود شناختیم و می‌دانیم چه گونه رفتار کنیم. از آن جا که غربی‌ها و به طور مشخص آلمانی‌ها شناختی به سان ما ندارند. اگر به قوانین شرع و حجاب و مسایل و مشکلات اسلام اشاره نمی‌شود برای این است که آنها از راه لابی‌گری امکاناتی را برای خود در سیاست فراهم می‌کند تا بتوانند بدون هیچ قید شرطی قوانین شرعی خود را در جامعهی آلمان اجرا کنند. برای قوانین شرعی خود. او راه‌کارهایی را که برای این مبارزه پیشنهاد کرد، تشکیل شبکه‌های ارتباطی ایرانی با هدف اطلاع رسانی، واکنشی، -یعنی به وقایعی که اتفاق می‌افتد واکنش نشان دهیم، با تهیه نامه های اعتراضی، جمع‌آوری امضا، و... لابی‌گری با احزاب سیاسی، چهره‌های هنری و ادبی، ارتباط مستمر با رسانه‌های محلی و سراسری. تشکیل گروه‌های مجازی و گردآوری اعضای غیر ایرانی، با هدف در جریان قراردادن، انعکاس دادن وقایع، مقالات و تجربه‌های شخصی، جلب و حمایت از تجربه‌های شخصی در مبارزه با اسلامیت‌ها در ایران و دیاسپورا و چاپ آنها به زبان آلمانی و دیگر زبان‌ها. تعیین جایزه برای پایان‌نامه‌هایی که در نقد اسلامیم نوشته‌اند.

-در رابطه با راه‌کاری که منیره مطرح کرد این پرسش‌ها به ذهنم می‌رسد:

- مگر ما زنان یک شبکه‌ی بین‌المللی همبسته‌گی با مبارزات زنان ایران نداریم که چند زبانه است. چرا این کنش‌ها را از راه این شبکه انجام نمی‌دهیم. - زبان ارتباطی این شبکه چه زبانی خواهد بود، آلمانی؟ یا انگلیسی چون اگر بخواهیم اعضای غیر ایرانی را گرد بیاورم باید یک زبان مشترک غیر فارسی داشته باشیم. - نیرویی

که این شبکه را اداره می‌کند. چه زنانی خواهند بود. آیا به نیروی متخصص در زمینه‌های مختلف نیاز ندارد؟

- پس بحث و تبادل نظر و استراحت سور اسرافیل و زهره فرهانی سخن رانی خود را با نام «زنان افغانستان در تنگنای صلح و بنیاد گرایی» آغاز کردند.

مانیا مقتدر اداره کننده‌ی برنامه‌ی سور اسرافیل و زهره فرهانی را این گونه معرفی کرد که هر دو در افغانستان به دنیا آمده‌اند. سور مدتی در ایران و آلمان نیز زنده‌گی کرده است و هم اکنون در برلین زنده‌گی می‌کند. او در رشته‌ی شرع و حقوق اسلامی تحصیل کرده و مدتی هم در افغانستان وکیل دادگستری بوده است. سور با مطبوعات و رسانه های نوشتاری هم‌کاری دارد تا کنون یک‌کتاب شعر با نام «اسرافیل در بند» منتشر کرده است.

زهره فرهانی در شهرها و کشورهای مخلف زنده‌گی کرده و تجربه آموخته است. دوره‌ی روزنامه‌نگاری را در ایران گذرانده است و سپس به آلمان آمده و در هامبورگ زنده‌گی می‌کند. یازده سال تجربه‌ی کاری با رسانه‌های چاپی و الکترونیکی دارند.

آن‌ها پیش از شروع سخنرانی عکس‌هایی از زنان افغانستانی پیش از طالبان تا سال 2001 نشان دادند که در بخش‌های مختلف مشغول به کار بودند. پرستاری، راننده‌گی، دانشجو که در کنارشان زنان با حجاب هم بودند که از نگاه زهره بیان‌گر دموکراسی در آن کشور بود. و عکس‌هایی از آیین جمشیدی و نوروز که امروز این جشن‌ها را حرام می‌دانند.

سور اسرافیل با یک پرسش اساسی «چه شد زن افغانستانی به این‌جا رسید؟» سخن خود را آغاز کرد. او بر این باور بود که لازم است نخست به تاریخ گذشته بپردازیم تا بتوانیم دوران حال را تحلیل کنیم. او به دموکراسی افغانستان در دهه‌ی 1340 تا اوایل 1370 شمسی اشاره کرد که زنان در این دوران در بخش‌های مختلف اجتماعی فعال بودند. از تحصیلات آن‌ها در مدارس و دانشگاه‌ها، کارکردن در ادارات، رادیو و تلویزیون و گروه‌های ادبی و فرهنگی گرفته تا راننده‌گی همواره در جامعه نقش آفرین بودند. اما به سبب جنگ‌های نیابتی، به ویژه جنگ میان آمریکا و روسیه جامعه‌ی افغانستان را به سوی نابودی کشاند. به ویژه آمریکا به تقویت نیروهای رادیکال مذهبی که در پاره‌ای از نقاط افغانستان فعال بودند، پرداخت. اسلام سیاسی گسترش پیدا کرد و

اسلامی‌ها که از گروه‌های مختلف بودند توانستند شوروی را شکست دهند و سبب شکست دکتر نجیب شدند. اما این گروه‌ها به سبب نداشتن برنامه مشخص برای ساختن جامعه‌ای مستقل با هم به مقابله و جنگ پرداختند و طالبان که از حمایت پاکستان، عربستان و آمریکا برخوردار بود قدرت را به دست گرفت. قدرت‌ش به سرعت به سبب اقتصاد سیاه، کشت و فروش مواد مخدر و قاچاق عتیقه تثبیت شد. به خاطر امنیتی که به وجود آورده بود مردم به طالبان روی آوردند. اولین کاری که کرد تغییراتی در قوانین افغان‌نسان در تمام زمینه‌ها به ویژه زنان ایجاد کرد: - اجرا کردن آپارتاید جنسیتی؛ - اجباری شدن حجاب زنان با برقه؛ - راندن زنان از اجتماع و جامعه به خانه؛ - جدا سازی زنان از مردان؛ - ایجاد درهای مردانه و زنانه در خانه‌ها؛ - اجباری شدن نماز برای کسانی که در اماکن عمومی بودند؛ - بسته شدن مدارس و باز شدن مکتب‌های قرآن و دینی؛ - اجباری شدن ریش برای مردان؛ - فقیر شدن مردم، و افزایش فقر و بی‌کاری...

زنان قربانیان اصلی این رژیم شدند و در مقابل فرزندان‌شان تیرباران شدند. طی هفت سال سلطه‌ی 90 درصدی آن‌ها معیارهای مذهبی آن‌ها از طریق مذهب و منبر در خانواده‌ها به سبب دست‌رسی نداشتن به امکانات آموزشی در مردم نفوذ کرد. با به قدرت رسیدن حاکمان جدید با کمک و حمایت آمریکا این مساله مطرح شد که آمریکا و حکومت جدید باعث آزادی زنان شدند. و آزادی زنان قبل از طالبان به فراموشی سپرده شد.

نکته‌ی مهم در حال حاضر از منظر سور مذاکرات صلحی است که آمریکا و روسیه با طالبان انجام می‌دهند. و این پرسش را در مقابل ما قرار می‌دهد که وضعیت زنان پسا طالبان چه خواهد شد؟

او زنان افغانستان را به سه گروه تقسیم کرد:

1- زنان خانه دار که اکثریت زنان افغانستان را تشکیل می‌دهند، نقش اجتماعی در بیرون از خانه ندارند، وابسته به شوهران‌شان هستند و - با شیوه‌ی طالبانی با برادر و پدر شوهرشان در یک خانه زنده‌گی می‌کنند. موافق این صلح هستند.

2- زنان کارمند، دانشجو و تحصیل کرده شهری که در خارج از خانه کار می‌کنند و از نظر سنی اکثرن جوان هستند یا زنانی هستند که شوهران‌شان را در جنگ از دست داده‌اند. با آمدن طالبان مخالفند چون بر این باورند که طالبان خواهان تغییر قانون اساسی است و با

رانده شدن به سوی خانه و ممنوع شدن تحصیل روبه‌رو خواهند بود.

3- زنان عالمرتبه که در بدنه‌ی قدرت قرار دارند مثل نماینده‌ی مجلس و زنانی که در بخش‌های مختلف حکومت و دولت کار می‌کنند بنا به منافع سیاسی خود و داشتن قدرت نگاهی به ارزش‌های جنیستی زنان و تعهد جنیستی به زن ندارند.

از این رو سور اسرافیل کنش زنان در داخل افغانستان را مهم می‌داند و بر این باور است که آنان با کنش‌های شبکه‌ای و یاری جنبش‌های زنان خارج از کشور باید به دولت افغانستان فشار بیاورند و همچنین از طریق زنانی که در میز مذاکره شرکت دارند به رایزنی و چالش‌های سیاسی بپردازند. و گروه‌های زنان داخل کشور با اطلاع رسانی شفاف از وضعیت زنان در افغانستان در کشورهایی که حمایت مالی می‌کنند به بسیج زنان آن کشورها برای حمایت و فشار به حکومت افغانستان تلاش کنند.

از نگاه من نکته‌ای که در بررسی سور دیده نمی‌شد کنش‌های زنان چه در گذشته و چه در حال و چه در داخل و چه خارج از کشور بود. چون بدون کنش زنان از پایین نمی‌توانیم انتظار تغییری را داشته باشیم. لابی‌گری در جنبش زنان نقشی به نفع زنان نخواهد داشت.

پس از ناهار قدسی برای تشکر از نرگس اسکندری که حمایت مالی برای برگزاری سمینار کرده است، دعوت کرد که بروی سن بیاید. او گفت عضو حزب سبزها و سیاستمدار است و در شهر فرانکفورت در رییس بخش اینتگراسیون بوده است و الان به عنوان تحلیل‌گر و روان‌درمان در دولت شهر فرانکفورت کار می‌کند. بیشتر با آلمانی‌ها در زمینه‌ی حقوق بشر و رفع تبعیض از اقلیت‌ها و برابری فعالیت داشته است.

مژده نوزاد سخنران بعدی بود که به علت بیماری نتوانسته بود شرکت کند و سخنرانی او با نام «اسلام سیاسی و حجاب» را پروین ثقفی خواند. سخنرانی او از سه پاره تشکیل شده بود.

پاره‌ای از سخنرانی او به تاریخ‌چهی حجاب و نیم نگاهی به حجاب اسلامی و مبارزات زنان از ابتدای انقلاب تا کنون مربوط می‌شد و پاره دیگر به حجاب کودکان در کشور آلمان و چه‌گونه‌گی حمایت سازمان‌های اسلامی از این امر. در مورد تعلیم و تربیت ترس در کودکان در خانواده‌های مسلمان چه نقشی می‌تواند بازی کند نیز سخن گفت. و پاره سوم مخالفت و اعتراضش به معلم‌های با حجاب و هر گونه نشانه‌ی مذهبی بیان کرد.

سخن او با این جمله شروع شد « حجاب ابزار پدر سالارانه است » سپس تاریخچه‌ی پدید آمدن حجاب را در سه هزار سال پیش از میلاد مطرح کرد که برای تفکیک زنان برده‌ی تنفروش از زنان متشخص برده‌داران، زنان برده، طبق پاراگراف 40 قانون آسوری باید حجاب داشته باشند حتی دختران آنها.

از منظر مژده از آن زمان کنترل سکوالیته زن فاکتوری برای اعمال قدرت مردان شد و نگاه امروزه به حجاب ادامهی همان نگاه گذشته است تمام مذاهب از جمله اسلام آن را به کار می‌بندند. اسلامیت‌ها سمبل و پرچم‌شان حجاب است. و در هر جا که قدرت را به دست گرفتند حجاب را اجباری کرده‌اند. در این نگاه زن یک کالا و یک جنس است و صاحب او مرد است. مژده بر این نظر بود که این فرم از حجاب که در ایران وجود دارد از سوی شریعتی از پیش از انقلاب تبلیغ می‌شده است. او به مبارزه‌ی زنان علیه حجاب از اسفند ماه 1357 اشاره کرد که تا به امروز ادامه دارد. از چهارشنبه‌های سفید و مبارزات کنونی زنان در جمهوری اسلامی. در ضمن اشاره کرد که حجاب از سوی حکومت‌گران جمهوری اسلامی به سان نگاه آلمانی‌ها به دیوار برلین است. آنها بر این باور بودند که اگر دیوار فرو بریزد کل حکومت فاسدشان فرو خواهد ریخت.

آن گاه مژده وارد بحث ممنوعیت حجاب در مدارس آلمان را مطرح کرد. او گفت که کودک نمی‌تواند حجاب را اختیاری قبول کند. این اجبار و تربیت خانواده است که کودک را مجبور می‌کند که حجاب داشته باشد. مثالی از اتریش زد که کودکانی از سوی اسلامیت‌ها درست شده که کودکان دختر مجبورند از سن سه سالگی حجاب داشته باشند. کتاب‌های مخصوص به خودشان هم در این کودکان تدریس می‌شود که به گونه‌ی مثال نام یکی از آنها «من زن مسلمان هستم» می‌باشد. که بسیاری از مشخصه‌ها رفتارهای اجتماعی دختران و زنان در این کتاب تعیین شده است. حجاب از نگاه مژده یک مسالهی شخصی نیست، بلکه یک سیاست است. سازمان مرکزی مسلمانان در آلمان در تشویق جنبش کودکان نقش به سزایی دارند پدر و مادرهایی که در این سازمان‌ها عضو هستند از معلم‌ها و مدیران مدرسه شکایت می‌کنند که دختران‌شان نباید در کلاس شنا شرکت کنند. از سوی دیگر در خانواده دختران را می‌ترسانند که اگر دستورات اسلام را رعایت نکنند چه عواقبی سختی خواهند داشت.

در پاره‌ی سوم سخنش او مخالفت و اعتراض را در باره معلم‌های با حجاب و هرگونه نشانه‌ی مذهبی بیان کرد. و خواهان مدارس خنثا بود به این معنا که تا 18 سالگی نباید هیچ مذهبی تبلیغ شود. اگر ما

حجاب را به سان یک امر اجباری قبول کنیم چون در قرآن نوشته شده و یک مسلمان باید از آن اطاعت کند پس باید چند همسری، تمکین، سنگسار، مجازات اسلامی روابط نامتعارف و ازدواج کودکان و... را بپذیریم. کاری که جمهوری اسلامی هم طی 40 سال انجام داده است.

راه‌کار مژده جدایی دین از دولت و آموزش و پرورش بود. از منظر او تساوی زن و مرد یک ارزش است که جوامع لائیک پس از سال‌ها مبارزه به دست آورده‌اند و ما هم باید در راه به دست آوردن آن تلاش کنیم. چون هیچ مذهبی برابری زن و مرد را قبول ندارد. در پایان مطرح کرد که اسلامیست‌ها و راسیست‌ها بر سر ستم جنسی بر زنان هیچ مخالفتی با هم ندارند.

پرسشی از نوشته‌ی مژده برای من مطرح شد این بود که در جامعه‌ی آلمان که جامعه‌ای سکولار است چه گونه می‌شود با حجاب خانواده‌های مسلمان به مقابله پرداخت؟

از ساعت 16 تا 18 سه گروه کاری تشکیل شد.

پس صرف شام. موزیک با شرکت آزاده بهرامی و ناتالیا کارمازین آغاز شد.

آزاده بهرامی چهار سال است که ماینز (Mainz) زنده‌گی می‌کند. در ایران از گروه‌های موسیقی زیرزمینی بوده است. از سن کم شروع به یادگیری سازهای ایرانی به سان سه‌تار، سنتور و دف و بعدها آواز کرد. از سال 2013 تا 2015 آواز خوانی می‌کرد. در شهر ماینز دو سال رهبری کرپناهنده‌گان را داشته است. و اکنون در حال کار در موسیقی ترکیبی از جاز و راک با موسیقی ایرانی است. ناتالیا کارمازین نوازنده پیانو آزاده را همراهی می‌کرد. او در اوکراین از هفت ساله‌گی به یادگیری پیانو و موسیقی کلاسیک پرداخته است و در همین رشته در دانشگاه اوکراین درس خوانده است. از سال 2002 به آلمان و شهر فرانکفورت آمده و بورسی را از دانشگاه فرانکفورت در رابطه با -موزیک جاز گرفته است و با گروه‌های موزیک در فرانکفورت همکاری می‌کند. آزاده یک اپرت به زبان ایتالیایی خواند و سپس آهنگی به زبان انگلیسی و چند آهنگ که خودش شعر و آهنگ‌ها را ساخته بود به فارسی و آهنگ «بارون بارونه» ویگن را هم با تحریری جدید و «گنجشک اشی‌مشی» را با همراهی شرکت‌کننده‌گان خواند.

در پایان شب شنبه طبق روال هر ساله دیسکوی زنان شروع شد. و تا پاسی از شب ادامه داشت.

روز یکشنبه 16 فوریه

حدود ساعت 10:30 دقیقه ، نیلوفر بیضایی در بارهی «تآتر فمینیستی در تقابل با اسلامیسیم» سخنرانی کرد. قدسی حجازی از دو تآتر او را که یکی در فرانکفورت و دیگری در برلین به روی صحنه معرفت معرفی کرد. یکی «گمشده‌گان» در فرانکفورت و «اگر عشق گناه است» در برلین. سپس او را این گونه معرفی کرد: نیلوفر بیضایی در ۱۳۴۵ برابر ۱۵ ژانویه ۱۹۶۷ به دنیا آمد. او نمایشنامه‌نویس و کارگردان تآتر است. نیلوفر در سن 18 ساله‌گی ناچار به ترک ایران شد و از سال ۱۹۸۵ در آلمان و در تبعید به سر می‌برد او پس از پایان تحصیل در رشته‌های ادبیات آلمانی، تآتر-سینما و تلویزیون و تعلیم و تربیت از دانشگاه فرانکفورت در سال 1994 گروه تآتر دریچه را پایه‌گذاری کرد و به نمایشنامه نویسی و کارگردانی تآتر پرداخت.

نیلوفر علاوه بر کارگردانی طراحی صحنه، لباس و نور نمایشهای خود را نیز انجام می‌دهد. او علاوه بر کارگردانی و نمایش‌نویسی مطالب متعددی در بارهی تآتر و ادبیات آلمانی و همچنین در مورد موضوعات سیاسی و اجتماعی در نشریات خارج از کشور به چاپ رسانده است.

نیلوفر در سال ۲۰۰۵ جایزه‌ی آکادمی ایرانی هنر، ادبیات و رسانه در بوداپست، در رشته‌ی هنرهای نمایشی به عنوان بهترین کارگردان به او تعلق گرفت و در همان سال یکی از متون نمایشی‌اش «□□□□□□□□□□» توسط گروه تآتر سوئیسی مارالام به کارگردانی پتر براشلر به روی صحنه رفت. همچنین نمایش «در این مکان و در این زمان» او در ماه فوریه ۲۰۱۸ از سوی تماشاگران فستیوال تآتر ایرانی هایدلبرگ به عنوان بهترین نمایش انتخاب شد.

جامعه‌ی فرهنگی زنان ایرانی شهر ونکوور در تاریخ‌های ۲ و ۳ مارچ سال ۲۰۱۸ مراسمی برای برای یک عمر فعالیت هنری نیلوفر بیضایی بر محوریت زن تجلیل شد.

نیلوفر نخست در بارهی سخنرانی خود نکاتی را متذکر شد. گفت من در بارهی تآتر فمینیستی صحبت خواهم کرد و سپس فیلمی از کارهای خودم تهیه کردم که در پایان نشان خواهم داد و گفت و گویی خواهیم داشت

در این باره. او گفت در جمهوری اسلامی بسیار سخت است که از تأثیر -فمینیستی صحبت کنیم چون چنین تأثیری در ایران نداریم. من میتوانم در باره‌ی تأثیر خودم که فمینیستی است حرف بزنم.

او اشاره‌ای کرد به سابقه‌ی اساطیری نوع نگاه به زنانه‌گی در فرهنگ‌های گوناگون. «ما میدانیم انسان ترکیبی است از یک نگاه متناقض، نیروی زنانه و مردانه، احساس و خرد، آزادی و اجبار. در اسطوره‌ی آفرینش آمده که خدا زن را از بغل مرد آفرید و این نشان‌گر این است که انسان یک موجود یگانه بوده است و در یگانه‌گی خود کامل است و دارای جنسیت خاضی نیست. و در دوران کودکی این یگانه‌گی دیده می‌شود که فروید آن را خود شیفته‌گی اولیه می‌نامد. اما انسان با خوردن سیب به خرد رسید و از مرحله‌ی جمعی ناخودآگاه به مرحله‌ی فردی خودآگاه رسید. رسیدن به خرد بدون عشق ممکن نیست در نتیجه آدم و حوا مطرح می‌شود و آن‌ها متوجه تفاوت‌های یکدیگر می‌شوند. و این‌جا است که انسان متوجه تناقض درونی خود بین بخش زنانه و بخش مردانه می‌شود. به این جهت سرچشمه‌ی پیدایی مذاهب از این دوران سرچشمه می‌گیرد. و در نتیجه جنگ این دو نیرو تبدیل می‌شود و هیچ یک به یگانه‌گی تن ندادند. سرانجام به نیک و بد، روح و جسم و اسطوره و تاریخ و ضعیف و قوی تقسیم کردند و دوآلیست فکری سبب این اندیشه‌های امروزی شد که زن به دلیل باروری خود مظهر جسم، طبیعت و لذت شد و مرد مظهر روح و کمال‌گرایی. و به همین جهت زن در مذاهب موجودی غریبه و سرچشمه‌ی لذت و هوس‌های زودگذر است. در مذهب زردشت زن مظهر اهریمن است.»

او در ادامه گفت تمام این گفته‌ها برای این بود که بگویم ما باید از یکسو بتوانیم این تفکرهای غالب را به زیر سوال ببریم و از سوی دیگر الگو قرار دادن زن یا تعریفی دیگر از زن در تأثیر، که به کل بافت بشری جهان کمک کند.

تأثیر فمینیستی از نگاه نیلوفر شاخه‌ای مجزا از تأثیر و تأثر سیاسی نیست بلکه درون آن شکل دیگری از نگاه است. در یک تعریف عام از تأثیر فمینیستی می‌توان گفت که نوعی از تأثیر است که از دید زنانه و توسط زنان سیستم و فرهنگ مردسالارانه‌ی حاکم بر جوامع را به زیر سوال می‌کشد. به همین دلیل است که این نوع تأثیر از فرهنگ حاکم فاصله می‌گیرد و نوعی تأثیر «آلترناتیو» محسوب می‌شود. ژانل رایشلت معتقد است که تأثیر فمینیستی و تئوری تأثیر برشت از دو نظر دارای نقاط مشترکند. یکی این‌که هر دو در تعریف «تأثیر پلاتفرم» جای می‌گیرند و دیگر این‌که هر دو قوانین اجرای نمایشی رایج فرهنگ

حاکم مردسالارانه را در هم میریزند. ین گالوپ معتقد است که: مطرح ساختن تفاوت میان دو جنس بدون قصد متضاد انگاشتن آنها شاید تمام مشغولیت فمینیسم باشد. اگر این بحث را به تأثر منتقل کنیم که در شکل کلاسیک خود همیشه ورطه‌ی نبرد تضادها بوده است، نبرد طبیعت و فرهنگ، نبرد انسان و خدا، تا حدودی به اصل مشکل نزدیک شده‌ایم. پسا کلاسیسم نیز به درستی تأثر کلاسیک را به نقد می‌کشد. تأثر کلاسیک با همه‌ی عظمتش تنها توانست دو صحنه‌ی «تراژیک» و «کمیک» را به عرصه‌ی وجود بیاورد. تأثر امروز تنها از طریق تجدید نظر در گذشته‌ی خود است که می‌تواند به حیات ادامه دهد. گالوپ معتقد است که -استفاده از واژه‌ی «درام روایت غرب» در مورد تأثر کلاسیک شاید درست تر باشد. به اعتقاد او تأثر امروز «آوانگارد» شده است. تأثر آوانگارد امروز دیگر چون تأثر تراژیک و کمیک به قهرمان و نقطه‌ی اوج نیاز ندارد.

تأثر امروز تأثر سال ۶۸ نقطه‌ی عطفی در تأثر فمینیستی محسوب می‌شود. چرا که در این سال بحران‌های سیاسی و اجتماعی در اروپا اوج گرفتند و سیاست‌های فرهنگی و جنسیتی دستگاه‌های حاکم به زیر علامت سوال کشیده شدند. حرکت سازمان‌های زنان در این دوره بر روی شکل‌گیری اولین تظاهرات سیاسی تاثیر مستقیمی داشت. در همین دوره بود که تأثر فمینیستی شکل گرفت که در شکل آغازینش به صورت نمایش خیابانی اجرا می‌شد. اکسیون و حرکت است که در تأثر رقص تپینا باوش به خوبی دیده می‌شود. حرف زده نمی‌شود بیشتر حرکت است که موضوعی را بیان می‌کند.

آن گاه در باره‌ی اسلام‌گرایی صحبت کرد که از درون جامعه‌ی خود ما آمده است بخش اصلی تفکر خودش را از جامعه آن روز گرفت و آن نگاهش به زن بود. وقتی یک موح عظیمی با خمینی همراه می‌شه، از همان ساختارهای پدرسالارانه‌ی جامعه‌ی ما می‌آید. آن شخصیت کاریزماتیک که خمینی داشت در حقیقت نقش پدر را بازی می‌کند. مقدمه‌ی قانون اساسی که آن دوران نوشته شد شباهت دارد با رژیم -ناسیونال سوسیالیسم هیتلر که نقش زن را زاییدن و مادر بودن می داند. در پایان گفت این بچه‌ها و زنان همین حکومت اسلامی علیه خود این‌ها ایستادند و جمهوری اسلامی در رابطه زنان موفق نشد.

در پایان پاره قسمت‌های را از تأثرهای خود را که فیلم‌بردای شده بود نشان داد.

نوبت به ارایه‌ی گزارش گروه‌های کاری رسید. اداره کننده‌ی نشست قدسی

حجازی بود.

یاسمین ندیر که از فرانسه آمده بود، نخست در باره گروه کاریاش صحبت کرد.

در گروه کاری زینب پیغمبرزاده و گلرخ جهانگیری بحثهای مخلفی شد. اما در کل مطرح شد به‌تر است یک گروه کاری از زنان شهرهای مختلف تشکیل شود و بررسی کند که این پروژه‌ی گذار چه گونه پیش برود. همچنین در نشستهای آینده در باره‌ی هویت جنسی و نام سمینار بحث شود و در مورد دوجنس‌گرایی که مرد هستند اما خودشان را زن میدانند صحبت شود و بتوانند در این سمینارها شرکت کنند. در ضمن سعیده هم پیشنهاد کرده بود که سمینار زنان بگذاریم و از طریق ستاره در زیر نام جنسیت‌های دیگر را بنویسیم.

الهه امانی در باره گروه کاری خود که درون مایه‌اش «بالنده‌گی جنبش - زنان در گرو یافتن راه‌کارهای موثر برای هم‌گرایی، هم‌یاری و هم‌بسته‌گی می‌باشد. بر شکافها با حفظ تنوع نظری فایق گردیم.» بود. هدف از این گروه کاری این بود که برای پیشبرد کارها در گروه‌های زنانی که هستیم روشهایی را بیاموزیم که بتوانیم اختلافات را مدیریت کنیم. او دو پرسش را در گروه کاری مطرح کرد. هر کس باید می‌گفت هدفش از شرکت در این گروه کاری چیست و پرسش دوم این بود که علت این اختلافات چیست که همه می‌بایستی به این دو پرسش جواب بدهند.

الهه بر این نظر بود که این شیوه‌ی کار را او با گروه‌های غیر ایرانی انجام داده است، اما این دومین بار بود که با یک گروه ایرانی این کار را انجام می‌دهد. در هر گروه کاری این طور نیست که شما یک متد داشته باشید و همه جا آن را به کار ببرید. چون آن افرادی که شرکت می‌کنند، تعیین کننده هستند. آنها می‌گویند که شما چه کارهایی بکنید چه پرسشنامه‌ای پر کنید که بتواند مؤثر باشد. این گروه امیدی را در من زنده کرد، که ما بتوانیم به این اختلافات فایق بیاییم. به این معنا که این اختلافات را حل نمی‌کنیم بلکه از آن ظرفیت و توانی که داریم وسیع‌تر بتوانیم استفاده کنیم. این تکنیکها و روشها یک جعبه ابزار است که ما این ابزار را در مواقع مختلف زمانی که مشکلی پیش می‌آید ابزار مناسب را در شرایط مشخص درست استفاده کنیم. این به معنی نیست که من همه جا موفق بودم متأسفانه این ناموفقی من در یک گروه ایرانی اتفاق افتاد اما من از آن درس گرفتم و ادامه دادم به گونه‌ی مثال من خوشحالم همه‌ی شما را این جا می‌بینم اما برای آن کسانی که این‌جا نیستند هم دلم

تنگ می‌شود و دلم می‌خواست این‌جا بودند.

سپس هفت گروه در خود این گروه کاری تشکیل شده بود که هر یک پشت -میکروفون قرار گرفتند و گزارش گروه خود را دادند. هر گروه می‌بایستی به دو پرسش پاسخ می‌دادند: 1- موانع و مشکلات همیاری و همکاری جنش زنان ایران چیست؟ 2- پیشنهادات برای راه‌کار چیست؟

نکاتی که رویش تاکید شد: خودمحوری، تمرین نکردن دموکراسی، شکل نگرفتن گفت و گو میان ما، گفت و گوه‌ای شکل گرفته هم آرشیو نشده است. نگاه تبعیض‌آمیز داشتن با یکدیگر، برخی از زنان به خاطر کارهای متنوعی که انجام می‌دهند برای خودشان امتیاز ویژه‌ای قایل‌اند. و آن‌ها می‌توانند گروه را در یک گروه بزرگ‌تر تشکیل بدهند. پاره‌ای نگران هستند و خودشان را از گروه حذف می‌کنند. برخی رنجیده شدند و دیگر در گروه شرکت نمی‌کنند. افراد متفاوتند خوب است که این تفاوت‌ها دیده شود و ارزش گذاشته شود. اگر زنان در پروژه‌های هم‌کاری به شرایطی برسند که می‌خواهند اعمال قدرت بکنند به خاطر آن شرایطی است که ما در آن شکل گرفتیم و خوبه ریشه‌های آن را بشناسیم. راه‌کارهایی که پیشنهاد شد، آموزش، گروه‌هایی تشکیل بشه و فاصله‌ی گرده‌های کم‌تر بشه که بتونیم گفت و گوه‌ای بیشتری را پیش ببریم. خوبه پروتکلی از زمان‌هایی که به اختلاف رسیدند تهیه شود تا بتوان یک بازبینی بر آن انجام داد.

- به اختلافات بیشتر بها داده می‌شود تا تفاهم‌ها؛ - گفت و گوی بدون خشونت؛ - احترام گذاشتن به یکدیگر. و حق اظهار؛ - عدم پذیرش افراد جدید و اجازه ابراز نظر دادن به آن‌ها؛ - استفاده‌ی ابزاری از مساله‌ی زنان؛ - اتوریته‌پذیری پاره‌ای از زنان؛ - نقد نکردن این گونه رفتارها و برخوردها؛ - به سبب نداشتن درک مساوی از شرایط راه‌های متفاوت ارایه می‌کنیم؛ - روابط بر ضوابط برتری دارد؛ - به جای هم‌کاری، رقابت تنگ‌نظری دیده می‌شود؛ - چون پاره‌ای زنان هنوز در ارتباط با گروه‌های سیاسی مردانه هستند، قدرت نقش زیادی باز می‌کند؛ - سو تفاهم در فهمیدن یکدیگر؛ - سریع قضاوت کردن؛ - نداشتن امتیاز و اطلاعات برابر؛ - کم‌بود فرهنگ کار تیمی؛ - نگاه‌مان به پدیده‌ها سیاه یا سفید است.

راه‌کارها: - ایجاد فضایی آرام که در آن بتوان بدون ترس اظهار نظر کرد؛ - استفاده از نقاط مشترک برای کارهای مقطعی؛ - اگر زنان در پروژه‌های هم‌کاری به شرایطی برسند که می‌خواهند اعمال قدرت بکنند به خاطر آن شرایطی است که ما در آن شکل گرفتیم خوب است ریشه‌های

این گونه رفتارها را بشناسیم. آموزش، یکی از راه کارها می باشد؛ - گروه هایی تشکیل شود و فاصله ی گردهمایی کم تر بشه که بتونیم گفت و گوهای بیشتری را پیش ببریم؛ - تهیه پروتکلی از زمان هایی که به اختلاف رسیدند تا بتوان یک بازبینی بر آن انجام داد؛ - تجربیات گذشته باید به روز شود؛ - قدم های کوچک برداریم برای این که در حرکت باشیم؛ - تقسیم کار افقی بدون سلسله مراتب؛ - اگر همیشه هدف مد نظر باشد، و اختلافات به عنوان راه حل دیده شود به طوری که بتوانیم به راه حل بهتری برسیم.

سپس قطعنامه ای به سبب شرایط بحرانی کنونی در ایران خوانده شد که قرار است منتشر شود. متن آن را شهین نوایی، پروین ثقفی و اعظم بهرامی تهیه کرده بودند. در مقدمه یا این قطعنامه نوشته شده که ما - زنان شرکت کننده در سمینار سالانه ی تشکلهای زنان و زنان دگر- و هم جنس گرای ایرانی در آلمان، فرانکفورت هم بسته گی عمیق خود را با مبارزات درخشان و شجاعانه مردم ایران، به ویژه در موج اخیر -اعتراضات اعلام می کنیم. ما دستگیری و سرکوب فعالان و معترضان عرصه های مختلف مبارزات اجتماعی را به شدت محکوم می کنیم. و... و پرچم دادخواهی را افراشته نگه داریم.

اعظم بهرامی از وضعیت زنان زندانی که هم نسل او هستند سخن گفت که برخی از آنها سالها ست که در زندان هستند و حکمهای آنها در این سه ماه اخیر قطعی شده و برخی دو باره به آنها حکم داده شده است. به گونه ی مثال وضعیت زینت جلالیان که بیست سال زندان است و بینایی چشمهایش را از دست داده است که به روشنی وضعیت زنان زندانی کرد را نشان می دهد. او بر این نظر بود که ما باید صدای این زنان باشیم در باره اش بنویسم چون خانواده های آنها زیر سرکوب شدید امنیتی قرار دارند و این امر مسوولیت ما را سنگین تر خواهد کرد.

در پایان در پاره ی ارزیابی از سمینار، شرکت کننده گان از برگزارکننده گان سمینار (مانیا، آذر، قدسی، پروین ثقفی، پروین، منیژه، مهناز، مهشید پگاهی و شیرین بابایی) تشکر کردند. و با صدای رسا هم آهنگ گفتند بچه ها متشکریم. به امید سمیناری دیگر همه زنان راهی شهرهایشان شدند.